

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ره‌توشه راهیان نور

ویژه محرم الحرام ۱۴۳۴ ق / ۱۳۹۱ ش

تهیه و تدوین:

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

معاونت فرهنگی و تبلیغی

ره‌توشه‌ راهیان نور ویژه محرم الحرام ۱۴۳۴ق - ۱۳۹۱ش / تهیه و تدوین دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، معاونت فرهنگی و تبلیغی، اداره چاپ و نشر. - قم: آوای منجی، ۱۳۹۱. ۲۷۶ص. - (متون علمی - آموزشی ویژه مبلغان؛ ۱۱۴)

ISBN ۹۷۸-۶۰۰-۶۴۰۲-۸۲-۶: ریال ۱۰۰۰۰۰

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتاب‌نامه به صورت زیرنویس.

۱. اسلام - تبلیغات - راهنمای آموزشی. ۲. اسلام - مقاله‌ها و خطابه‌ها. ۳.

اسلام - مسائل متفرقه. ۴. عاشورا - مقاله‌ها و خطابه‌ها. الف. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه

علمیه قم، معاونت فرهنگی و تبلیغی، اداره چاپ و نشر.

۲۹۷/۰۴۵

BP ۱۱ / ۶۲ / ۹۸

۱۳۹۱

ره‌توشه‌ راهیان نور

ویژه محرم الحرام ۱۴۳۴ق / ۱۳۹۱ش

تهیه و تدوین: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

معاونت فرهنگی و تبلیغی اداره چاپ و نشر

ناشر: آوای منجی

مؤلف: جمعی از نویسندگان

صفحه‌آرایی: اکبر اسماعیل پور

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مؤسسه بوستان کتاب

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۱

شمارگان: ۱۴۰۰۰

بها: ۱۰۰۰۰ تومان

تلفن: ۷۷۳۸۷۴۳ - ۰۲۵۱. نمابر: ۷۷۴۳۱۷۶ - ۰۲۵۱

درگاه وب‌سایت‌های معاونت فرهنگی و تبلیغی: www.samta.ir

پست الکترونیک: samta@dte.ir

تمامی حقوق این اثر محفوظ است.

امام خمینی علیه السلام :

با حلول ماه محرم، ماه حماسه و شجاعت و فداکاری آغاز شد. ماهی که خون بر شمشیر پیروز شد. ماهی که قدرت حق، باطل را تا ابد محکوم و داغ باطله بر جبهه ستم کاران و حکومت‌های شیطانی زد. ماهی که به نسل‌ها در طول تاریخ، راه پیروزی بر سرنیزه آموخت. ماهی که شکست ابرقدرت‌ها را در مقابل کلمه حق، به ثبت رساند. ماهی که امام مسلمین، راه مبارزه با ستم کاران تاریخ را به ما آموخت.

مقام معظم رهبری علیه السلام :

حَقّاً باید گفت که نه فقط ما انسان‌های خاکی حقیر و ناقابل، بلکه همه عوالم وجود، ارواح و اولیا و بزرگان و فرشتگان مقرب، محتاج پرتوی از نور اویند و در تمام عوالم تودرتوی وجود، که برای ما روشن و آشنا هم نیست، نور مبارک حسین بن علی علیه السلام مثل خورشید می‌درخشد. اگر انسان خود را در پرتو این خورشید قرار دهد، این کار بسیار برجسته است.

فهرست مطالب

۱۱	مقدمه
بخش اول: مسائل روز	
۱۵	اقتصاد مقاومتی
۱۷	عوامل تحریم اقتصادی دشمن
۱۸	فرق اقتصاد مقاومتی با اقتصاد ریاضتی
۱۸	لوازم اقتصاد مقاومتی
۲۵	تحدید خانواده، تهدید جامعه
۲۷	آسیب‌شناسی کاهش جمعیت
۳۱	عوامل کاهش جمعیت
۳۵	پیامدهای کاهش جمعیت
۳۸	الزامات پیرامونی افزایش جمعیت
۴۳	اسلام و جمعیت
۴۳	مطلوبیت کثرت نسل در اسلام
۴۷	نقش فرزند در خانواده

بخش دوم: مقالات

۵۵	اشک، زبان دل
۵۵	چرا برای امام حسین <small>علیه السلام</small> گریه و عزاداری می‌کنیم؟

۵۸	حفظ فرهنگ شیعی
۵۹	نقش عزاداری در عصر حاضر
۶۱	مبانی قرآنی و روایی عزاداری سالار شهیدان
۶۵	تحریم عزاداری چرا؟
۶۸	عزاداری بر سیدالشهدا <small>علیه السلام</small> و ریشه قرآنی آن
۷۲	عزاداری در سیره معصومین
۷۶	نقش مجالس عزاداری
۷۸	تاریخ مخالفت با مجالس حسینی
۸۳	مهدی و مهدویت از دیدگاه امام حسین <small>علیه السلام</small>
۸۳	۱. اهداف و ضرورت بحث
۸۴	۲. مهدویت استمرار خلافت الهی در زمین
۸۸	۳. مهدی از فرزندان امام حسین <small>علیه السلام</small> است
۹۴	۴. آرزوی دیدار
۹۶	۵. تجلی سنت‌های انبیا در وجود مهدی از دیدگاه امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۱۱	۶. قطعی بودن ظهور مهدی
۱۱۳	۷. نشانه‌ها و طلعه‌های ظهور مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۱۶	۸. امام مهدی <small>علیه السلام</small> و عدالت جهانی
۱۲۵	سیری در سیره اخلاقی امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۲۷	فضایل اخلاقی امام حسین <small>علیه السلام</small>

بخش سوم: سوژه‌های سخن

۱۶۵	انتظار
۱۶۶	آیات انتظار
۱۶۹	روایات انتظار
۱۷۰	انواع انتظار

۱۷۰	مراتب انتظار
۱۷۲	شرایط منتظر واقعی
۱۷۳	داستان منتظران
۱۷۵	وجوه اشتراک انتظار و عاشورا
۱۷۷	امام حسین <small>علیه السلام</small> در کلام حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۷۹	تواضع
۱۸۰	تواضع در قرآن
۱۸۲	نشانه‌ها و آثار تواضع در روایات
۱۸۸	چند نمونه از تواضع معصومین <small>علیهم السلام</small> و پیروان آنان
۱۹۲	ذکر مصیبت
۱۹۴	ابتلاء
۱۹۵	آزمایش، نشانه رحمت خدا
۱۹۶	آزمایش، ناشی از حکمت الهی
۱۹۷	آزمایش پیامبران الهی
۲۰۰	ارتباط بلا و علم الهی
۲۰۱	گروه‌های مختلف انسان‌ها در برخورد با مصائب
۲۰۴	برخی از اسباب ابتلاء و آزمایش از دیدگاه قرآن کریم
۲۱۳	ابتلاء در آینه کربلا
۲۱۷	توکل
۲۱۹	توکل پیامبران در قرآن
۲۲۴	توکل؛ نشانه‌ها و آثار آن در روایات
۲۲۷	نشانه‌های متوکلین
۲۲۸	اقسام توکل
۲۳۰	داستان‌هایی از توکل
۲۳۲	ذکر مصیبت

دنیاطلبی

- ۲۳۳
۲۳۴ دنیاطلبی در قرآن کریم
۲۳۹ دنیا در دیدگاه اهل بیت علیهم‌السلام
۲۴۵ تمثیلات دنیا در روایات
۲۴۶ بازار ضرر و زیان
۲۴۹ ذکر مصیبت

دلیری و شجاعت

- ۲۵۳
۲۵۴ معنای دلیری و شجاعت
۲۵۴ دلیری و شجاعت در قرآن
۲۵۶ نشانه‌ها و آثار شجاعت و دلیری
۲۵۷ نمونه‌هایی از شجاعت و دلیری مردان خدا
۲۵۹ اسوه‌های شجاعت
۲۶۲ ذکر مصیبت

عزت

- ۲۶۳
۲۶۴ عزت در قرآن کریم
۲۶۷ عزت در روایات
۲۶۸ فواید و آثار عزت
۲۶۸ علایم و نشانه‌های بی‌عزتی
۲۶۹ داستان‌های دربارهٔ عزت
۲۷۴ عزت حسینی در فرهنگ عاشورایی
۲۷۵ ذکر مصیبت

مقدمه

انّ الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاة

هر چه دنیای کنونی پرتلاطم‌تر و هجمه‌ها و شبیخون‌ها از راه‌های گوناگون در جهت اطفاء نور الهی دراز دامن‌تر می‌شود، حدیث نورانی انّ الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاة بیشتر به منصفه ظهور رسیده و عینی‌تر می‌گردد.

شاهد این نکته ارتقاء روزافزون دلداری دوستداران راه و رسم اهل بیت علیهم‌السلام به ایشان و راه یافتگی خیل عظیم انسان‌ها در این دنیای آشفته و هرج و مرج فرهنگی، به عرصه بندگی حضرت حق از رهگذر حب به اهل بیت به ویژه امام حسین علیه‌السلام است.

حقیقت آن است که دلداری و رابطه عاطفی بی مثال با مصائب سید مظلومان حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام از چنان ظرفیت، توانمندی و جذابیتی برخوردار است که می‌توان با تکیه بر این منبع الهی آموزه‌های مترقی اسلام را عرضه و خیل مشتاقان حضرت امام حسین علیه‌السلام را با مبانی اسلامی آشناتر کرد. و به تعبیر امام راحل که فرمود امام حسین علیه‌السلام مذهب را بیمه کرد، می‌توان با بهره‌مندی از این ظرفیت شاهد شکوفائی و بالندگی هر چه بیشتر معتقدان به راه و رسم ولایت شد.

امید است مبلغان محترم با عطف توجه به این مهم از مجالس پرشور عزاداری در راستای اصلاح اخلاق فردی و اجتماعی و نهایتاً اصلاح جامعه اسلامی مان بهره‌ی کافی و وافی را بگیرند.

ره توشه حاضر در یک مجلد به سامان رسیده است که شامل مسائل روز، مقالات و سوژه‌های سخن است.

لازم می‌دانم از نویسندگان محترم و تمامی عزیزانی که در تدوین این مجموعه تلاش وافری کرده‌اند کمال تقدیر و تشکر را نمایم.

به ویژه از حجت‌الاسلام والمسلمین آقای مبینی رئیس محترم گروه تأمین منابع به عنوان ناظر محتوایی و جناب آقای نورالهی مسئول محترم چاپ و نشر سپاسگزاری نمایم.

سعید روستاآزاد

سرپرست معاونت فرهنگی و تبلیغی

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

بخش اول: مسائل روز

اقتصاد مقاومتی

علی عباس‌زاده

اقتصاد مقاومتی راهکار درست و مناسبی است که از سوی مقام معظم رهبری برای مقابله با تهدیدها و تحریم‌های دشمنان ارائه گردید. با تأمل در این راهکار و مقایسه آن با راهکارهایی که در کشورهای غربی و اروپایی برای پیشرفت کشورهای خود و مقابله با بحران اقتصادی ارائه می‌دهند، بهترین و مناسب‌ترین طرح‌ها می‌باشد.

مقام معظم رهبری در سال‌های اخیر در سخنان خود بارها بر مسئله «اقتصاد» و «جنگ اقتصادی» که دشمنان در راستای مقابله با پیشرفت‌های جمهوری اسلامی ایران در پیش گرفته‌اند، تأکید کرده و راهکارهای مقابله با آن را نیز بارها گوشزد کرده‌اند و حتی در نام‌گذاری‌شان برای سال‌ها نیز این موضوع را مد نظر قرار داده‌اند، به گونه‌ای که مشاهده می‌کنیم در سال‌های اخیر سالی را با عنوان سال حرکت به سمت اصلاح الگوی مصرف، سال بعد از آن همت مضاعف، کار مضاعف و پس از آن را سال جهاد اقتصادی و امسال را به نام سال تولید ملی، حمایت از کار و سرمایه ایرانی نام‌گذاری کردند. ایشان با آگاهی کامل از جنگ اقتصادی دشمن و اهداف آنها از تشدید فشارها و تحریم‌ها علیه ایران همواره تلاش کردند، به ارائه برنامه‌ها و الگوهای مناسب جهت مقابله با این فشارها پردازند. با توجه به تشدید فشارها و تحریم‌های دشمنان در ماه‌های اخیر آنچه بیش از پیش در سخنان اخیر رهبری به ویژه در ماه مبارک رمضان بر آن

تأکید شده بحث «اقتصاد مقاومتی» است. ایشان معتقدند یکی از راه‌های عبور از مقطع حساس و سرنوشت‌ساز کنونی جدی گرفتن اقتصاد مقاومتی است.

ایشان فرمودند: اینکه ما عرض کردیم «اقتصاد مقاومتی» این یک شعار نیست؛ این یک واقعیت است. کشور دارد پیشرفت می‌کند؛ اما افق‌های بسیار بلند و نویدبخشی را در مقابل خودمان مشاهده می‌کنیم. خوب بدیهی است که حرکت به سمت این افق‌ها، معارض‌ها و معارضه‌هایی هم دارد. بعضی از این معارضه‌ها انگیزه‌های اقتصادی دارد، بعضی انگیزه‌های سیاسی دارد، بعضی منطقه‌ای است، بعضی بین‌المللی است. این معارضه‌ها در مواردی هم منتهی می‌شود به همین فشارهای گوناگونی که مشاهده می‌کنید؛

فشارهای سیاسی، تحریم، غیرتحریم، فشارهای تبلیغاتی - اینها هست - لیکن در لابه‌لای این مشکلات، در وسط این فشارها، گام‌های استوار و همت‌ها و تصمیم‌هایی هم وجود دارد که بناست از وسط این فشارها عبور کند و خودش را به آن نقطهٔ مورد نظر برساند؛ وضع کشور الان این‌طوری است.

به هیچ وجه ما در بن‌بست نیستیم، به هیچ وجه با مشکلاتی که ما را از تصمیم به ادامهٔ راه باز بدارد، مواجه نیستیم؛ چنین مشکلاتی وجود ندارد. بله، مشکلات هست؛ اما همهٔ این مشکلات، کوچک‌تر از تصمیم و اراده و هدف‌ها و آرمان‌های این ملت و این کشور است. در بستر نرم و راحت نمی‌خواهیم بخوابیم و تکیه بزنییم و استراحت کنیم؛ نه، وسط می‌دانیم؛ اما این میدان، یک میدان دشوار و در عین حال شوق‌آفرین است؛ مثل میدان ورزش و مسابقات ورزش، در میدان‌های مسابقات ورزش خستگی هست، دلهره هم هست؛ اما شوق‌آفرین است. هیچ ورزشکار از حضور در میدان‌های مسابقات ورزشی امتناع نمی‌کند؛ بلکه با شوق می‌رود آنجا. این کار زحمت هم دارد - فشار جسمی، فشار عصبی - در عین حال ورزشکاران می‌روند، وضعیت ما این‌جوری است.

عرصه، عرصهٔ حرکت عمومی و ماندگار تاریخی ملت است. از لحاظ تاریخی، حرکت امروز ما یک حرکت ماندگار است؛ یعنی سرنوشت ایران را امروز ملت ما شاید برای قرن‌ها دارند رقم می‌زنند و معین می‌کنند؛ همیشه چنین موقعیت

پیش نمی‌آید؛ درهمنهٔ مقاطع تاریخی، این وضعیت پیش نمی‌آید؛ در زمان ما خوشبختانه پیش آمده.

این انقلاب، کشور را و ملت را در معرض یک حرکت مؤثر ماندگار طولانی و تاریخی قرار داده.

عوامل تحریم اقتصادی دشمن

مهم‌ترین ریشه‌های دشمنی غرب با ملت و دولت ایران پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۵۷ می‌باشد که مردم یکپارچه و یک‌صدا در مقابل غرب و حکومت ستم‌شاهی که تأمین‌دهندهٔ خواسته‌های آنها در منطقه بود، ایستادند و دست آنها را به طور کلی از ایران قطع کردند و این مسئله چیزی نبود که غرب به سادگی از کنار آن عبور کند؛ چون تمام منافع خود را از دست رفته دید.

از این‌رو راه‌اندازی جنگ تحمیلی از سوی غرب و تلاش و مجاهدت مردم در طول هشت سال و در کنار جنگ مسئلهٔ تحریم و فشارهای اقتصادی بود که به دنبال آن کشور به سمت و سوی خودکفایی و استقلال در عرصه‌های علمی و اقتصادی و ... روی آورد و موفقیت‌های چشم‌گیری را به دست آورد و در واقع تمام وابستگی‌ها و تحریم‌ها را دور زد.

همچنین در طول چند سال اخیر دانشمندان در عرصه‌های علمی به ویژه در انرژی هسته‌ای با موفقیت‌های خود غرب را شگفت‌زده کردند و آنها هم به این باور رسیدند که تحریم‌ها و فشارها بر ملت ایران نه تنها آنها را سست و بی‌سر و سامان نکرده؛ بلکه پله‌های ترقی را یکی پس از دیگری سپری کردند.

رهبر انقلاب در یکی از سخنرانی‌های خود نسبت به این اقدامات کشورهای

غربی فرمودند:

در این سال‌ها، برای جلوگیری از رشد و قدرت‌یافتن نظام اسلامی، هر کاری که توانستند کردند، اگر شما تصور کنید ضربه‌ای می‌توانستند بزنند و نزدند، خطاست؛ هر کاری می‌توانستند کردند؛ هر کار نکردند؛ چون نمی‌توانستند.

در مقابل جنگ تحمیلی‌شان، تهاجم دزدانه‌شان، تحریم اقتصادیشان، جنگ روانیشان، تبلیغاتشان، هیاهو و جنجال و حتی قرشمال بازهایی، که علیه جمهوری اسلامی در دنیا به راه انداختند...

البته ناگفته نماند خود کشورهای اروپایی و غربی دچار مشکلات گوناگون و به خصوص با بحران‌های اقتصادی مواجه شده‌اند که برای عبور از این بحران‌ها به طرح‌هایی روی آورده‌اند که فشار را بر مردم افزون‌تر کرده است. اجرای طرح اقتصاد ریاضتی از جمله آنها می‌باشد.

فرق اقتصاد مقاومتی با اقتصاد ریاضتی

اقتصاد مقاومتی همان‌گونه که اشاره شد، رویارویی و تقابل با اقتصاد وابسته و مصرف‌کننده قرار می‌گیرد، منفعل نیست و در مقابل اهداف اقتصادی سلطه‌ایستادگی می‌کند، سعی در تغییر ساختارهای اقتصادی موجود و بومی‌سازی آن بر اساس جهان‌بینی و اهداف دارد و فرق آن با اقتصاد ریاضتی در این است؛ در اقتصاد مقاومتی، تلاش همه‌جانبه از سوی مسئولین کشور برای مدیریت جامعه با تعدیل فشارهای اقتصادی و تأثیر تحریم‌های بیگانگان بر اقشار جامعه، خصوصاً اقشار آسیب‌پذیر می‌باشد. به گونه‌ای که استفاده از تولیدات داخلی و تا حد امکان پرهیز از مصرف تولید غیر ایرانی و مبارزه با مفاسد اقتصادی می‌باشد که این امر به توان و ظرفیت فرهنگ‌سازی و زمینه‌سازی برای کشور کمک شایانی می‌کند.

اما در اقتصاد ریاضتی دولت‌ها برای کاهش هزینه‌ها و رفع کسری بودجه، به کاهش و یا حذف ارایه برخی خدمات و مزایای عمومی دست می‌زنند. این طرح که به منظور مقابله با کسری بودجه توسط برخی دولت‌ها انجام می‌شود، گاهی اوقات به افزایش میزان مالیات و افزایش دریافت وام‌ها و کمک‌های مالی خارجی می‌انجامد.

لوازم اقتصاد مقاومتی

باید اذعان داشت که تحریم‌ها و کینه‌توزی‌های دشمنان اثرات مستقیم یا

غیرمستقیم را در جامعه اسلامی خواهد گذاشت و بنابراین طرح اقتصاد مقاومتی بدین دلیل از سوی مقام معظم رهبری طراحی شده؛ چون کشور ما بعد از سپری شدن سه دهه از انقلاب درست است که پیشرفت‌های چشم‌گیری داشته و در بخش‌های مختلف صنعتی و تولیدی و ... به خودکفایی هم رسیده؛ ولی هنوز رسیدن به استقلال کامل و عدم وابستگی‌ها مسیرهایی در بخش‌های مختلف باید طی شود و بیش از پیش باید کوشش کرد تا توانمندی‌ها و ظرفیت‌ها و همچنین همدلی‌ها را بالا ببریم تا دشمن دیگر به فکر تحریم و تهدید نیفتد و با مشاهده چنین اتحاد و توانایی در کشور، مجبور به پذیرش ایران اسلامی با تمام توانمندی‌هایی که به دست آورده خواهد بود و این مستلزم آن است که دولت و ملت همیشه در کنار هم باشند و در حل مشکلات به همدیگر کمک کنند. در این باره به برخی از موارد اشاره می‌شود.

۱. مدیریت معیشت

نیازهای ضروری و روزمره مردم یکی از مواردی است که در طرح اقتصاد مقاومتی به آن تأکید اساسی شده است که تحقق این امر بیشتر به وسیله قوای سه‌گانه خواهد بود؛ هرچند مردم نیز وظایف مهم‌تری دارند؛ ولی نظارت و حمایت از تولید ملی و مبارزه با مفاسد اقتصادی تنها از طریق دولت و حکومت اسلامی میسر خواهد بود.

مسئله معیشت مردم زنجیروار به هم وابسته می‌باشد. بنابراین حمایت از تولید ملی، مانع خروج ارز از کشور خواهد بود و در به کارگیری نیروی انسانی که ظرفیت و فضای مناسبی برای جوانان کشور می‌باشد و در تولید کار و رفع بیکاری کمک شایانی به تعداد قابل توجهی از مردم خواهد داشت.

۲. توجه به فرهنگ و هویت ایرانی

مهمترین دستاوردی که استکبار جهانی در طول تبلیغات خود در بیشتر کشورهای جهان داشته، این بوده که اجناس خارجی دارای کیفیت و از قابلیت

بالایی برخوردار می‌باشد و بر این اساس کالاهای خود را با مارک‌های متعلق به شرکت‌ها و کمپانی‌های خود به سایر کشورها ارسال می‌کنند و در هدفی دو سویه به منافع چشمگیری دسترسی پیدا می‌کنند. یکی از آن اهداف، تبلیغ عرفان‌های کاذب و بدلی و نیز شیطان‌پرستی و حمایت از فرقه‌ها بوده که این مسئله یکی از مهم‌ترین مسائلی است که در کشورهای اسلامی و به ویژه در جمهوری اسلامی برای مقابله با مکتب انسان‌ساز اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام می‌باشد؛ چون آنها بارها به این نکتهٔ مهم اشاره کرده‌اند که هر چقدر آنها تلاش می‌کنند، با وجود ماه محرم و ایام سوگواری اهل‌بیت علیهم‌السلام که مردم ارادت خاصی به ائمه خود دارند، با تشکیل هیئت‌های عزاداری و استماع احادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام از سوی خطبا و مبلغان و نیز از طریق رسانه ملی، و عمل به سیرهٔ آن بزرگان هر آنچه را که رشته بودند، تبدیل به پنبه می‌شود.

بنابراین برای مقابله با این فرهنگ افزون بر تبلیغات عرفان‌های بدلی که سراب را به جای آب در دیدگان مردم به خصوص جوانان نشان می‌دهند، در کنار این تبلیغات به اقتصاد کشورها نیز ضربات سهمگین وارد می‌کنند. از جمله با فروش آرم‌های مخصوص و نیز لباس‌های طراحی شده با اهداف و اغراض خودشان افزون بر ترویج بی‌بند و باری نسبت به فروش آنها مبادرت می‌ورزند.

در کنار این مسائل عده‌ای از کمپانی‌ها و تولیدکنندگان هم هستند که با تبلیغات کالای خود به دنبال اهداف اقتصادی صرف می‌باشند و آنها نیز با تولید مارک‌های معروف و تبلیغات آنها، اجناس خود را به چند برابر به مردم دنیا عرضه می‌کنند.

بنابراین یکی از مواردی که در اقتصاد مقاومتی باید به آن توجه کرد، مسئله فرهنگ و هویت ایرانی است که باید هم مسئولین فرهنگی جامعه و هم دولت در این زمینه کار کنند و نیز تولیدکنندگان داخلی، کالاهای خود را به گونه‌ای به مردم عرضه کنند تا اقبال عمومی به خرید کالاهای داخلی در بین مردم فراهم گردد. این امر مستلزم آن است در تمام جهات، رقابت تولید و کیفیت در جامعه

با حمایت‌های ویژه دولت در بین تولیدکنندگان به وجود آید؛ چون تنها گفتن و تبلیغ کردن کار را به جایی نمی‌تواند پیش ببرد.

۳. مبارزه جدی با مفاسد اقتصادی

توجه به این مسئله که در داخل کشور متأسفانه افرادی هستند به دنبال منافع و مطامع شخصی خود می‌باشند و از فرصت‌های به وجود آمده نهایت استفاده را به نفع خود می‌برند که با ترفندهای گوناگون به این امر مبادرت دارند. به برخی از این موارد اشاره می‌شود.

الف) احتکار

مسئله احتکار یکی از آسیب‌هایی است که اگر به مقابله با آن پرداخته نشود؛ روند طبیعی اقتصاد مقاومتی را به کندی مبدل خواهد کرد؛ چون در شرایطی که مردم نیاز اساسی به کالاهایی داشته باشند که نبود آنها زندگی مردم را دچار مشکل می‌کند و از طرفی نیازهای روزمره می‌باشند، باید فضای جامعه برای این‌گونه افراد به گونه‌ای ناامن باشد که دیگر کسی به فکر چنین کاری نیفتد؛ چون کشور ما در شرایطی قرار دارد که به فرموده مقام معظم رهبری: «قدرت‌های مستکبر همه توان خود را برای وادار کردن ایران به عقب‌نشینی به کار گرفتند»؛ بنابراین کسانی که کالاهای مورد نیاز مردم را احتکار می‌کنند، از این مردم نیستند. اگر نگوئیم دشمن مردم هستند، می‌توان اذعان داشت آنان در صف دشمنان این ملت قرار گرفته‌اند.

ب) شایعه‌سازی

از ترفندهای اخلال‌گران اقتصادی، شایعه‌پراکنی بین مردم نسبت به نایاب شدن یا گران شدن برخی از اقلام مورد نیاز مردم می‌باشد و با ایجاد جنگ روانی اقتصادی، مردم را وادار به خرید کالاهای مورد نیاز خود می‌کنند و در طول چند ساعت قیمت همین کالاها به دلیل کمبود یا نایاب‌شدنشان افزایش قابل ملاحظه‌ای پیدا می‌کند و در این آشفته‌بازاری کالاهایی را که خودشان قبلاً خریده بودند، وارد بازار کرده و به قیمت دلخواه خود به فروش می‌رسانند و

مصادیق فراوانی در این مورد وجود دارد که مردم به ترفندهای سودجویان کم و بیش آگاه شده‌اند.

۴) مدیریت نقدینگی

یکی از مواردی که می‌تواند نقش مستقیم در اقتصاد مقاومتی ایفا کند، مدیریت نقدینگی مردم می‌باشد. به گونه‌ای که دولت با برنامه‌ریزی دقیق و حساب‌شده، سرمایه و نقدینگی مردم را برای سوددهی مدیریت کند، افزون بر کمک مؤثر در چرخهٔ اقتصادی کشور، دست‌آخلال‌گران اقتصادی نیز کوتاه خواهد شد و دیگر آخلال‌گری در سرمایه‌گذاری بر روی کالاهای مورد نیاز مردم و نیز سرمایه‌گذاری در مسکن، زمین، خودرو، طلا و ارز و ... به طور قطع وجود نخواهد داشت.

البته در این زمینه اخیراً دولت طرح‌های خوبی را ارائه و به مرحله اجرا گذاشته است؛ مثل سرمایه‌گذاری در پروژه‌ها و طرح‌های دولتی، بورس و ... که امید است با این طرح‌ها و همچنین ارائه طرح‌های دیگر در این زمینه به موفقیت‌های خوبی دسترسی پیدا کند.

از جمله طرح‌هایی که دولت می‌تواند دست‌آخلال‌گران را بسته و سوددهی به نقدینگی مردم را مدیریت کند، اهتمام ویژه به مسئله مسکن می‌باشد. هرچند تلاش‌های دولت در این زمینه ستودنی می‌باشد؛ ولی می‌توان با جذب سرمایه‌های مردم پروژه‌های مسکن مهر را به چند برابر افزایش داد؛ چون زمین‌هایی که در خیلی از جاهای کشور وجود دارد تعلق به دولت دارد و قابلیت شهرک‌شدن را نیز دارند که این امر افزون بر سوددهی به سرمایه‌گذاران، به نفع متقاضیان مسکن نیز خواهد بود که با مدیریت وزارت مسکن و شهرسازی تنوع شرایط واگذاری را ترسیم و با شرکت‌های خصوصی و پیمانکاران قرارداد منعقد سازد؛ چرا که بر همگان آشکار می‌باشد اجاره‌خانه بخش عمدهٔ درآمد را به خود اختصاص می‌دهد و نمونهٔ آن در خودروسازان مشاهده می‌شود که به صورت لیزینگ به روش‌های مختلف فروش دارند و مردم با شرایط آنها کنار می‌آیند.

به دست گرفتن مدیریت ارز نیز در مهار نقدینگی خیلی مؤثر می‌باشد. همان طوری که دولت طرحی را ارائه داده بود، برای کسانی که قصد مسافرت به خارج از کشور دارند، در گمرک و در فرودگاه‌ها با قیمتی که تعیین شده در اختیار مسافری و بازرگانان بگذارد که با جدی گرفتن این طرح بازار دلال‌بازی ارز به فراموشی سپرده خواهد شد و قطعاً تأثیر آن در سکه و طلا نیز نمایان خواهد بود.

۵) مدیریت مصرف

مقام معظم رهبری در این باره فرمودند: «مسئله مدیریت مصرف، یکی از ارکان اقتصاد مقاومتی است؛ یعنی مصرف تعادل و پرهیز از اسراف و تبذیر، هم دستگاه‌های دولتی، هم دستگاه‌های غیر دولتی، هم آحاد مردم و خانواده‌ها باید به این مسئله توجه کنند که این واقعا جهاد است. امروز پرهیز از اسراف و ملاحظه تعادل در مصرف، بلاشک در مقابل دشمن یک حرکت جهادی است؛ انسان می‌تواند ادعا کند که این اجر جهاد فی سبیل الله را دارد».

البته باید توجه داشت اسراف به معنای این نیست که انسان در زندگی خود کم بگذارد و یا خود را از نعمت‌های الهی بی‌بهره نماید؛ بلکه اسراف به معنای خروج از حد و بی‌توجهی به نعمت‌های الهی می‌باشد. قطعاً اگر همه مردم نسبت به تأمین نیاز خودشان خوراک و پوشاک و ... تهیه کنند، از وابستگی‌های کشور به بیگانگان کاسته خواهد شد. به طور مثال: قبل از هدمندی یارانه‌ها برخی از مردم نسبت به مصرف مورد نیاز خود در مصرف آب، برق و ... اسراف می‌کردند؛ ولی الان به اندازه ضرورت زندگی استفاده می‌نمایند.

مسئله بنزین نیز همین‌طور با سهمیه‌بندی بنزین، برای تأمین نیاز مردم، دیگر لازم نیست ارز قابل توجهی از کشور خارج و برای سوخت غیر ضرور استفاده شود.

مقام معظم رهبری در این زمینه تأکید کردند:

«اگر سهمیه‌بندی نمی‌شد، امروز مصرف بنزین ما از صد میلیون لیتر در روز بالاتر می‌رفت. توانستند این را کنترل کنند، که خب، امروز در یک حد خیلی

خوب هست؛ حتی باید جوری باشد که هیچ به بیرون نیازی نباشد که الحمدلله نیست. تحریم بنزین را در برنامه داشتند؛ اقتصاد مقاومتی تحریم بنزین را خنثی کرد و بقیهٔ چیزهایی که مورد نیاز کشور است».

هدفمند کردن یارانه‌ها نیز برای شکل دادن به اقتصاد ملی است که اینها می‌تواند هم رونق ایجاد کند - در تولید، در اشتغال - و هم موجب رفاه شود؛ اینها مایهٔ تولید کشور، رشد اقتصادی کشور، مایهٔ اقتدار یک کشور است. با رشد تولید، یک کشور در دنیا اقتدار حقیقی و آبروی بین‌المللی پیدا می‌کند. این کار بایستی به انجام برسد.

نتیجه

با تأمل در سخنان مقام معظم رهبری آنچه از مفهوم اقتصاد مقاومتی به دست می‌آید؛ تشخیص حوزه‌های فشار یا در شرایط کنونی تحریم و متعاقباً تلاش برای کنترل و بی‌اثر کردن و در شرایط آرمانی تبدیل چنین فشارهایی به فرصت که قطعاً باور و مشارکت همگانی و اعمال مدیریت‌های عقلایی و مدبرانه پیش شرط و الزام چنین موضوعی است، اقتصاد مقاومتی کاهش وابستگی‌ها و تأکید بر مزیت‌های تولید داخل و تلاش برای خوداتکایی است.

البته منظور از اقتصاد مقاومتی واقعی، یک اقتصاد مقاومتی فعال و پویاست؛ نه یک اقتصاد منفعل و بسته؛ چنان‌که مقاومت برای دفع موانع پیشرفت و کوشش در مسیر حرکت و پیشرفت تعریف می‌شود.

امید است به یاری خداوند عزوجل با درایت رهبری و همکاری و هماهنگی در بین مسئولین کشور و نیز همدلی در بین مردم از این مشکلات نیز عبور کرده و این تهدیدها را به فرصت‌ها تبدیل نماییم.

تحدید خانواده، تهدید جامعه

محمد سبحانی نیا

مسئله تحدید نسل، کنترل جمعیت و یا تنظیم خانواده، با داشتن سابقه‌ای طولانی هم‌چنان مسئله روز و مورد بحث و مناقشه در محافل علمی و اجتماعی معاصر بوده و اندیشمندان را به دو گروه مخالف و موافق تقسیم کرده‌است. بر اهل فن پوشیده نیست که این مسئله از جوانب مختلف و در ابعاد گوناگون پزشکی، اقتصادی، جمعیت‌شناسی و غیره قابل بحث و بررسی است.

یکی از دغدغه‌های دولت‌ها، به‌خصوص از قرن بیستم، بحث کنترل جمعیت بوده است. این موضوع همچنان با عنوان یک مسأله مهم، ذهن دولت‌ها را به خود مشغول داشته‌است. ملت‌هایی با افزایش بی‌رویه جمعیت به دلیل عدم برخورداری از ظرفیت مناسب، دچار مشکل شده‌اند. از سوی دیگر کشورهایی با کنترل شدید جمعیت اکنون به موقعیتی رسیده‌اند که با پیروی جمعیت روبرو شده‌اند و معلوم نیست در آینده چه سرنوشتی پیدا خواهند کرد. کشور ایران را نیز نمی‌توان از این مسئله استثناء دانست.

این روزها بحث کنترل جمعیت بار دیگر بر سر زبان‌ها افتاده است. باید ببینیم چه اتفاقی افتاده است که رهبر فرزانه انقلاب اسلامی از این موضوع احساس نگرانی کرده می‌فرماید:

سیاست تحدید نسل در یک برهه‌ای از زمان درست بود؛

اهدافی هم برایش معین کردند. آن‌طوری که افراد متخصص و

عالم و کارشناسان علمی این قسمت تحقیق و بررسی کردند و گزارش دادند، ما در سال ۷۱ به همان مقاصدی که از تحدید نسل وجود داشت، رسیدیم. از سال ۷۱ به این طرف، باید سیاست را تغییر می‌دادیم؛ خطا کردیم، تغییر ندادیم. امروز باید این خطا را جبران کنیم.

کشور باید نگذارد که غلبه نسل جوان و نمای زیبای جوانی در کشور از بین برود و از بین خواهد رفت اگر به همین ترتیب پیش برویم؛ تا چند سال دیگر نسل جوان ما کم خواهد شد - که امروز قاعده جمعیتی ما جوان است - و به تدریج دچار پیری خواهیم شد؛ بعد از گذشت چند سال، جمعیت کشور هم کاهش پیدا خواهد کرد؛ چون پیری جمعیت با کاهش زاد و ولد همراه است. یک زمانی را مشخص کردند و به من نشان دادند، که در آن زمان، ما از جمعیت فعلی مان کمتر جمعیت خواهیم داشت. اینها چیزهای خطرناکی است؛ اینها را بایستی مسئولین کشور به جد نگاه کنند و دنبال کنند. در این سیاست تحدید نسل، حتماً بایستی تجدیدنظر شود و کار درستی باید انجام بگیرد. این مسئله افزایش نسل و اینها جزو مباحث مهمی است که واقعاً همه مسئولین کشور - نه فقط مسئولین اداری - روحانیون، کسانی که منبرهای تبلیغی دارند، باید در جامعه درباره آن فرهنگ‌سازی کنند؛ از این حالتی که امروز وجود دارد - یک بچه، دو بچه - باید کشور را خارج کنند. رقم صدوپنجاه میلیون و دویست میلیون را اول امام گفتند - و درست هم هست - ما

باید به آن رقم‌ها برسیم.^۱

ایشان در جای دیگر خاطرنشان کرده‌اند: «البته اجرای سیاست کنترل جمعیت در اوایل دهه هفتاد کار صحیحی بود؛ اما ادامه آن از اواسط دهه هفتاد اشتباه بود و مسئولین کشور و از جمله رهبری در این اشتباه سهیم هستند و باید از خداوند طلب عفو کنند».^۲

آسیب‌شناسی کاهش جمعیت

با توجه به آمار و ارقام موجود، می‌توان نگرانی مسئولان را در دو محور بررسی کرد.

۱. کاهش نرخ باروری و به تبع آن کاهش نرخ رشد جمعیت

بر اساس مبانی علم جمعیت‌شناسی کمترین نرخ باروری که ضامن بقای خانواده و جامعه است، ۲/۱ فرزند به ازای هر زن می‌باشد. شواهد و قرائن جمعیت‌شناختی حاکی از افت شدید باروری در دو دهه اخیر در ایران است. رئیس مرکز مطالعات و پژوهش‌های جمعیتی آسیا و اقیانوسیه می‌گوید: «با مراجعه به ارقام مرکز آمار ایران و سازمان ملل در سال ۱۳۸۵ این رقم برای کل کشور ۱٫۸ فرزند است؛ یعنی ۱۸ فرزند با ۲۰ نفر والدین جایگزین می‌شود که ۲ نفر کمتر از حد جانشینی است. این رقم در حال حاضر به حدود ۱٫۶ فرزند برای هر مادر رسیده است. (یعنی به ازای هر زن و مرد یک ممیز شش دهم فرزند جایگزین می‌شود). این در حالی است که کشورهایی مانند انگلیس، فرانسه و آمریکا دارای نرخ باروری بیش از ایران هستند. نرخ باروری این سه کشور به ۲/۱ فرزند رسیده است و پیش‌بینی‌ها افزایش آن را در سال‌های آینده نشان می‌دهد. زنان ایرانی در فرزند آوری، رتبه ۱۴۴ را دارند. در حالی که اسرائیل با رتبه

۱. بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۱۳۹۱/۰۵/۰۳.

۲. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۹۱/۰۷/۲۰.

۷۵، آفریقای جنوبی ۹۷، برزیل ۱۰۶، ترکیه ۱۱۰، فرانسه ۱۱۸، آمریکا ۱۲۲، انگلیس ۱۳۷ در مکان‌های بالاتر از ایران قرار می‌گیرند. (سایت مشرق)

بر این اساس نرخ فرزندآوری در ایران ۲۰ پله از آمریکا پایین‌تر و اسرائیل دو برابر نرخ فرزندآوری ایران را در اختیار دارد. نرخ باروری در ایران پایین‌ترین مقدار در میان کشورهای مسلمان است و رقیب اروپایی او آلبانی با رقم ۱/۵ است. بنابراین طبیعی است که باید این مسئله بررسی و برای ادامه راه، نقشه‌های مناسب ترسیم شود.

تعداد فرزندان در یک خانواده ایرانی، کمتر از تعداد فرزندان در خانواده‌های انگلیسی، آمریکایی، فرانسوی و حتی یک خانواده اسرائیلی است؛ یعنی ما در حال حاضر از نرخ رشد جمعیت‌های کشورهای غربی که در آنها معیارهایی چون آخرت‌مداری، تعالی‌محوری و ارزش انسان‌های مؤمن مطرح نیست، نیز بسیار پایین‌تر هستیم و در بین ۲۶ کشور منطقه که بسیاری از آنها با ما دوست نیستند، مقام بیست و پنجم باروری را داریم.

در تمام دنیا وقتی رشد موالید به ۲ می‌رسد، وضعیت را بحرانی اعلام می‌کنند. بنابراین وضعیت کشور ما خیلی بحرانی است. اگر بخواهیم میزان جمعیت در بلند مدت ثابت بماند و پدران و مادران جایگزین داشته باشند، باید نرخ رشد زاد و ولد حداقل ۲ باشد. هم اکنون تعدادی از کشورهای پیشرفته که نرخ باروری کل آنها کمتر از ۲ فرزند است، با ارائه مشوق‌هایی تلاش می‌کنند تا والدین را به داشتن فرزند بیشتر ترغیب کنند و کسی هم اقدام‌های آنها را منفی ارزیابی نمی‌کند.

امروزه اهمیت استراتژیک موضوع «جمعیت» و کاهش یا افزایش آن بیش از پیش مد نظر سیاست‌مداران کشورهای تاثیرگذار قرار داشته و جایگاه بسیار مهمی در عرصه برنامه‌ریزی‌های کلان داخلی و بین‌المللی داشته است. میزان رشد جمعیت به قدری مهم است که حتی چین با یک میلیارد و چهارصد میلیون جمعیت اعلام کرده است دست از سیاست تک‌فرزندی بردارد. روسیه نیز سیاست افزایش جمعیت را در پیش گرفته است. یکی از موارد مطرح شده

توسط رئیس جمهور روسیه (ولادیمیر پوتین) در فعالیتهای تبلیغاتی انتخابات اخیر ریاست جمهوری روسیه (که به پیروزی او منجر شد) موضوع کاهش جمعیت روسیه و تلاش برای دگرگون کردن سیر نزولی آن بود. پوتین قبل از انتخابات در دیداری با دانشگاهیان روسیه قول داد جمعیت روسیه در طی ۴۰ سال آینده نه تنها کاهش نیافته؛ بلکه به ۱۵۴ میلیون نفر نیز افزایش خواهد یافت.

در سالهایی که غرب و نظام سلطه برای ما نسخه کنترل جمعیت پیچیدند، خود به آن عمل نکردند. جورج بوش پدر در اظهاراتی بیان کرده بود: «من هیچ‌گاه این طرح (کنترل جمعیت) را اجرا نخواهم کرد، کشور ما کشور وسیعی است و ۳۰۰ میلیون جمعیت برای کشوری مثل آمریکا کم است!»^۱ از اینجا معلوم می‌شود محافظه‌کاران و نومحافظه‌کاران دستگاه سیاسی آمریکا که پروژه نظم نوین جهانی را طراحی کرده و در حال اجرای آن هستند، در خارج از مرزهای آمریکا همواره پیگیر کاهش جمعیت ملل مختلف بوده‌اند؛ همان‌طوری که در داخل آمریکا نیز این برنامه بر روی اقلیت‌های نژادی همچون سرخ‌پوستان و سیاه‌پوستان اجرا می‌شود.

در این میان رویکرد صهیونیست‌ها و وهابیون نسبت به مسئله تعداد فرزندان و کنترل جمعیت نیز قابل تأمل است. دیوید باتزری که یکی از خاخام‌های مطرح اسرائیل است، در اجتماع هزاران زن صهیونیست در یک مراسم مذهبی از آنها درخواست کرد دست کم ۱۲ فرزند به دنیا بیاورند و از اقدامات جلوگیری از بارداری استفاده نکنند و حتی بعد از ۴۰ سالگی نیز برای به دنیا آوردن فرزند تلاش کنند. وی تصریح کرد: هر دختری که ازدواج می‌کند، باید تلاش کند ۱۲ فرزند به دنیا بیاورد.

این خاخام یهودی زنان حاضر در این اجتماع را تشویق کرد که بر یکدیگر فشار آورند تا بعد از ازدواج، بارداری خود را به تأخیر نیندازند و بین زایمان‌های

خود نیز زیاد فاصله نداشته باشند. وی درباره موضوع سقط جنین نیز صحبت کرد. دیوید باتزری در ادامه گفت: حتی در سن ۴۰ سالگی و بیشتر نیز به دنیا آوردن بچه ممکن است و این خطرناک نیست. وی افزود: دکترها دروغگو هستند، آنها را باور نکنید. آنها به شما می‌گویند که جنین ناسالم است، این حرف آنها تنها برای حفظ خود از عواقب حقوقی است. این خاخام صهیونیست افزود: گوش دادن به حرف دکترها ممنوع است، زنانی که با من مشورت داشته‌اند و فرزند خود را سقط نکرده‌اند، سالم‌ترین فرزندان را داشته‌اند. چندی پیش نیز یکی از خاخام‌های اسرائیلی شرط ورود هر زن مومن یهودی به بهشت را به دنیا آوردن حداقل ۸ فرزند دانسته بود!^۱

اقدامات مشابهی نیز توسط وهابیان در حال انجام است. وهابیان طبق حکم مفتی‌های خود باید چهار زن داشته باشند و تا می‌توانند فرزند به دنیا بیاورند. با یک حساب سرانگشتی می‌توان فهمید که تا چند سال دیگر جمعیت وهابیت در حد چشمگیری افزایش خواهد یافت.

۲. پیر شدن جمعیت ایران

با توجه به اینکه در حال حاضر، تعداد سالمندان، سهم کمتری از جمعیت کشور را به خود اختصاص داده است؛ اما بر اساس جدیدترین گزارش سازمان ملل متحد، پیش‌بینی شده است جمعیت بالای ۶۰ سال ایران طی سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۵۰م. با رشد ۲۶ درصدی به ۳۳ درصد کل جمعیت این کشور برسد و ایران از نظر سرعت پیر شدن جمعیت، رتبه سوم جهان را بعد از کشورهای امارات متحده عربی و بحرین به خود اختصاص خواهد داد. بر اساس سناریو رشد پایین جمعیتی که سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۰ منتشر کرده است، اگر ایران به همین صورت به ادامه جایگزینی جمعیتی بپردازد و برنامه‌ای برای تعادل آن نداشته باشد، در ۸۰ سال آینده جمعیت ۳۱ میلیونی را تجربه خواهد کرد که

۴۷ درصد آن را افراد سالمند بالای ۶۰ سال را در برمی گیرند. به گفته رئیس مرکز مطالعات و پژوهش های جمعیتی آسیا و اقیانوسیه تا سال ۱۳۶۵ ساختار جمعیت رو به جوانی بوده و بیش از ۴۰ درصد از کل جمعیت را جمعیت زیر ۱۵ سال تشکیل می دادند؛ اما در سال ۱۳۷۵ این درصد به ۳۹٫۵ درصد و به دنبال آن در سال ۱۳۸۵ به ۲۵٫۸ درصد رسیده است. به عبارت دیگر در نیم قرن گذشته، مسئله جوانی جمعیت در ایران محوریت داشته و در نیم قرن آینده به تدریج مسئله سالخوردگی جمعیت و تمرکز نسبی بر سنین میانسالی نمود و محوریت خواهد داشت. ایران در حال حاضر نیز جزء ۱۰ کشور است که به سرعت به سمت کهن سالی در حال حرکت است و در جایگاه ششمین کشور جهان قرار دارد که افراد آن به سن پیری می رسند.

پیری جمعیت، چالش های زیادی را فراروی جوامع انسانی قرار می دهد و نگرانی های بسیاری را در مورد حرکت به سوی رشد اقتصادی، هزینه های سیستم های بهداشت و درمان و همچنین سیستم های پرداخت حقوق بازنشستگی و تامین رفاه سالخوردگان به همراه دارد. فزونی سرعت رشد جمعیت سالمند، لزوم برنامه ریزی آینده نگر برای کنترل مسائل مربوط به این گروه از جمعیت شامل نیازهای دارویی، نگهداری و مراقبت از آنها و ... را توجیه می کند.

عوامل کاهش جمعیت

۱. افزایش سن ازدواج؛ در این صورت تک فرزندی و یا کم فرزندی از پیامدهای طبیعی ازدواج است.
۲. طلاق های فراوان و زودرس که اغلب این خانم ها موفق به ازدواج دیگری نمی شوند.
۳. قوانین دست و پاگیر مثل بیمه نشدن فرزندان چهارم به بالا و ...
۴. تبلیغات گسترده بر ضد فرزند متعدد

در این چند سال هر جا را که نگاه کردیم، از شیشه آلبیمو و قوطی کبریت گرفته تا بنرهایی در سطح شهر که تبلیغ می کردند: فرزند کمتر زندگی بهتر یا

(بچه که عمر و نفسه، یکی خوبه دو تا بسه).

از سوی دیگر وزارت بهداشت و سازمان بهداشت جهانی در دورافتاده‌ترین روستاها آموزش‌های جدی تنظیم خانواده گذارد و عقیم‌سازی مردان و زنان را رایگان کرد و آموزش عالی درس تنظیم خانواده و جمعیت را در دانشگاه‌ها دائر نمود و تلویزیون فیلم‌هایی را که بیشتر الگوی خانواده جوان را خانواده‌ای با یک یا دو فرزند معرفی می‌کردند، پخش نمود.

۵. تأثیر پذیری از فرهنگ غرب

در دهه‌های اخیر گرایش به زندگی بدون فرزند در خانواده‌ها رواج یافته است. امروزه در غرب فرزند پدیده‌ای منفی و مزاحم به حساب می‌آید؛ در حالی که مردم به حیوانات بیشتر دل‌خوش کرده‌اند. تغییری که در نگرش به فرزند ایجاد شده، در واقع ناشی از این بینش خاص غربی است که اقتصاد و خوش‌گذرانی و زندگی مرفه را هدف نهایی می‌دانند.

۶. بزهکاری اجتماعی

برخی به دلیل مشکلات تربیتی از داشتن فرزند امتناع می‌ورزند. بیماری‌ها، اختلالات روانی و بزهکاری‌های اجتماعی از دیگر عوامل رویگردانی والدین از داشتن فرزند است. وقتی دست‌اندرکاران بهداشت روانی آمارهای وحشتناک و روزافزون کودکان و نوجوانانی را که دارای مشکلات روحی هستند، یا آنهایی را که قربانی اعتیاد می‌شوند یا دست به خودکشی می‌زنند، می‌بینند، اظهار می‌کنند همه اینها تقصیر پدر و مادرهاست.

بنابراین داشتن یک نوزاد و به عهده‌گرفتن مسئولیت کامل جسمی و روانی او و بزرگ‌کردنش به صورت انسانی کارآمد، هماهنگ با اجتماع و مسئول؛ باری بسیار بزرگ را به دوش والدین می‌گزارد. چیزی که بعضی از والدین آمادگی آن را ندارند و در نتیجه از اصل داشتن فرزند صرف نظر می‌کنند.

۷. رواج دیدگاه‌های فمینیستی

فمینیسم عمده‌ترین عامل بدبختی و تبعیض زنان و دختران را کانون خانواده

و تن دادن به ازدواج می‌داند. از دید آنها پایبندی به مسائل خانوادگی و تعهد زنان نسبت به ازدواج باعث نابودی حقوقشان و بدبختی آنها در طول تاریخ گشته است. بنابراین زنان برای رهایی از بدبختی‌ها و رفع هرگونه تبعیض و نابرابری موجود در جامعه می‌باید از ازدواج و تشکیل خانواده پرهیز نمایند. آنچه باعث استقلال فکری و شخصیتی زنان و رشد اجتماعی آنها می‌شود، دوری از روابط خانوادگی و بنیان‌های خانواده است.

وقتی نهاد خانواده از سوی فمینیست‌ها فاقد ارزش تلقی می‌شود، مطمئناً نقش‌های سنتی پدر و مادر در خانواده و تربیت فرزندان کم‌ارزش به حساب می‌آید. فمینیست‌ها با طرح دیدگاه‌هایی نقش پدر و مادر را در خانواده و اجتماع زیر سؤال برده‌اند. از دید آنها نقش سنتی مادر در خانواده و تربیت فرزندان از ارزش و اعتبار زن در اجتماع می‌کاهد و این مسئله از جایگاه زن در جامعه می‌کاهد و باعث می‌شود تا زن از رشد اجتماعی و پیشرفت همپای مردان بازماند. ارزش و اعتبار واقعی یک زن در نقش مادری دلسوز برای فرزندان نمی‌باشد؛ بلکه در میزان کارکرد اجتماعی و فعالیت‌های عمومی وی در جامعه است.

رواج نگاه فمینیستی در طبقات گوناگون زنان جامعه و حتی نفوذ آن در قشر مذهبی کشور، سبب شده است تا زنان بسیاری از زیر بار مادری شانه خالی کنند و بهانه‌هایی مثل کار، فعالیت اجتماعی، پیشرفت، تحصیلات و از این قبیل را بهانه این امتناع قرار دهند.

۸. تبدیل شدن تک‌فرزندی و یا بی‌فرزندی به یک فرهنگ مدرن

متأسفانه تک‌فرزندی و یا بی‌فرزندی به یک فرهنگ مدرن تبدیل شده است که باعث استقبال بسیاری از زوج‌های جوان شده است؛ بنابراین افرادی که تمایل به بچه‌دار شدن ندارند، کسانی هستند که از نظر مادی غنی‌اند. بسیاری از دانشجویان فرهیخته ما ازدواج کرده؛ اما بچه‌دار نمی‌شوند. حتی نداشتن بچه نوعی برتری اجتماعی به حساب می‌آید و داشتن بچه زیاد حتی در خانواده‌هایی که سطح تحصیلات بالایی دارند، نوعی ناآگاهی به حساب می‌آید. جوانان ما امروزه فکر می‌کنند داشتن فرزند بی‌سوادی است یا بچه‌دار شدن را مانعی برای

زندگی و تحصیل خود می‌دانند. همین امر باعث افزایش سن باروری و کاهش تمایل زوجین برای بچه‌دار شدن می‌شود. مادر بودن به عنوان یک نهاد اجتماعی که در گذشته اسطوره قلمداد می‌شد، امروز از نظر زنان، دیگر به یک نقش تبدیل شده‌است.

بنابر تحقیقی که یکی از جامعه‌شناسان انجام داده، مشخص شده‌است: نسل اول کمتر از ۵ فرزند نداشتند؛ یعنی از ۱۰ فرزند شروع می‌شد تا ۵ فرزند. نسل دوم بین ۲ تا ۴ فرزند داشتند؛ اما نسل سوم که زنان جوان هستند، ۶۰ درصدشان علاقه‌ای به بچه‌دار شدن نداشتند و تنها ۵ درصدشان بچه داشتند. بیشتر آنها از نبود امکانات و نداشتن شرایط لازم برای بچه‌دار شدن صحبت می‌کنند و خیلی‌هایشان علاقه چندانی به بچه‌دار شدن نشان نمی‌دهند. در واقع نسل جدید یا فرزند ندارند یا به تک‌فرزندی اعتقاد دارند»^۱.

۹. سبک زندگی مدرن

در الگوی سبک جدید زندگی که بر جامعه ایران حاکم شده و در حال توسعه است، مصرف اهمیت زیادی پیدا کرده است. در چنین جامعه‌ای که لذت، فراغت، مصرف، اباحه‌گری و تجملات ارزش محسوب می‌شود، به طور طبیعی خانواده‌ها کوچک و کم‌جمعیت می‌شود. یکی از نتایج انسان‌محوری و فردگرایی و لذت‌طلبی و سودمحوری، رشد منفی جمعیت است؛ چرا که مفاهیمی مثل ایشار و از خودگذشتگی اصولاً در منطق مدرن نمی‌تواند معنادار باشد.

۱۰. اشتغال زنان

امروزه بسیاری از زنان در بسیاری ادارات و سازمان‌ها و مراکز دولتی و خصوصی به کار گرفته شده‌اند و برخی از کارهای غیرمرتبط و غیرضروری و مشاغل و کارهای اجتماعی که در حیطة و مسؤلیت مردان است و هیچ‌سختی با جسم و روح زنان ندارد، به دست زنان افتاده و این موضوع نشان می‌دهد که امروزه اشتغال بیرون از خانه زنان، تبدیل به یک ارزش شده است تا جایی که

زن شاغل امروز به دلیل شغلش، به همجنسان خانه‌دارش فخرفروشی می‌کند و خودش را یک سر و گردن بالاتر از زنی می‌داند که در خانه بیشتر وقت خود را برای تربیت کودکش صرف می‌کند. ترس از دست‌دادن پایگاه اجتماعی و شغلی و پیشرفت‌های روبه روی زن شاغل، او را بر این می‌دارد که بر میل مادری‌اش پا بگذارد و اگر ازدواج کند، تنها به تک‌فرزندی بیندیشد.

۱۱. شهر نشینی

سیاست‌های جمعیتی تابعی از الگوهای توسعه است. الگوی زندگی شهرنشینی متناسب با سیاست افزایش جمعیت است. شیوه زندگی آپارتمان‌نشینی را که اکنون در کشور با آن مواجه هستیم، با سیاست کاهش جمعیت تطبیق دارد. الان ۷۱ درصد جمعیت کشور در شهرها و ۲۹ درصد در روستاها زندگی می‌کنند که این آمار توازن را نشان نمی‌دهد. در حالی که چهار دهه قبل، برعکس بود و فقط ۳۰ درصد جمعیت کشور شهرنشین بودند.

۱۲. القاء فرهنگ رفاه‌زدگی و ترس

امروزه افزایش فرزند و بچه‌دار شدن به صورت هراس روان‌شناختی در آمده و فرهنگ رفاه‌زدگی و ترس القاء شده‌است. وقتی چهارمین فرزند مزاحم باشد، سه فرزند و دو فرزند هم مزاحم هستند و در نهایت به تک‌فرزندی منتهی می‌شود؛ حتی بسیاری از افراد در زمینه تک‌فرزندی هم نیت فرزندپروری ندارند؛ بلکه به واسطه فشار اجتماعی، فشار والدین و اینکه اعلام کنند عقیم نیستند یا ترس از عقیم‌شدن یا اختلافات بین زن و شوهر فرزند به دنیا می‌آورند.

پیامدهای کاهش جمعیت

کاهش جمعیت برخلاف برخی‌ها که اعتقاد دارند برای توسعه کشور مفید است، اگر تداوم پیدا کند، خسارات فراوانی به کشور ایجاد می‌کند که گاه جبران‌پذیر نیست؛ مانند:

۱. تضعیف نیروی دفاعی کشور

نیروی جوان و جمعیت فراوان یکی از شاخص‌های اقتدار نظامی و دفاع

با دارندگی است. دوران جنگ تحمیلی و حضور جوانان در عرصه‌های نظامی و عملیات‌های سرنوشت‌ساز، برگ برنده‌ای بود که ایران اسلامی توانست در دوران دفاع مقدس آن را کسب کند. مطمئناً اگر کشور که دارای جمعیت اندک و یا پیر باشد، توان رویارویی مقتدرانه در برابر تجاوز بیگانگان را نخواهد داشت.

۲. کاهش جمعیت جوان و نخبه کشور

از اصلی‌ترین پایه‌های پیشرفت و توسعه کشور، نیروی انسانی است. کشوری که با پیری جمعیت روبرو شود، خود به خود جمعیت جوان و نخبه آن دچار آسیب می‌شود و این کشور مهم‌ترین برگ برنده خود را در توسعه از دست خواهد داد. همان‌طوری که بسیاری از کشورهای پیشرفته این جمعیت نخبگانی را با مغزهای متفکر جوانان کشورهای جهان سوم جبران می‌کنند.

۳. برهم خوردن تعادل جمعیتی

ایران اسلامی با همین ترکیب جمعیتی موجود دارای جایگاه ویژه در منطقه است. اگر بر اثر عدم رعایت قواعد یکسان در کنترل جمعیت برخی از ترکیب‌های جمعیتی دچار تغییراتی شوند، ممکن است آسیب‌هایی به یکپارچگی ملت ایران وارد شود و دشمنان از این مسئله سوء استفاده نمایند. امروزه شاهد تفاوت نرخ رشد جمعیت در استان‌های مرکزی و حاشیه‌ای هستیم. به طوری که نرخ رشد استان‌های مرکزی تقریباً حدود ۵ برابر نرخ رشد جمعیت مرکزی است. با توجه به اختلاف‌های قومیتی، دینی و مذهبی بین استان‌های مرکزی و استان‌های حاشیه‌ای کشور این مسئله می‌تواند نگاهی جدید داشته باشد. در برخی مناطق بلوچستان خانواده بین ۱۰ تا ۲۰ نفره داریم و این در حالی است که در استان تهران بسیاری از خانواده‌های جوان فاقد فرزند هستند و بسیاری از استان‌های کشور وارد رشد جمعیت منفی شده‌اند.

۴. تضعیف جایگاه ایران به عنوان یک کشور شیعی

هر چند که شیعیان در سراسر جهان در میان ملل اسلامی پراکنده هستند؛ ولی تنها کشوری که در آن دولتی با حاکمیت شیعه سرکار است، کشور ایران

است. این کشور هم اکنون ام‌القری جهان اسلام است و چشم جهان اسلام به آن دوخته شده است. این سرمایه ارزشمند شیعه که منادی اسلام ناب محمدی در جهان است، می‌باید هم از نظر کمی و هم کیفی شاخص‌های لازم را داشته باشد و یکی از این شاخص‌ها، جمعیت قابل قبول است که بتواند در برابر جهان کفر قد علم کند.

۵. خطر سیاسی و امنیتی

نکته مهم درباره کاهش جمعیت، برنامه‌ای است که سیاستمداران و استراتژیست‌های آمریکایی و اروپایی برای مقابله با جمهوری اسلامی ایران در نظر گرفته‌اند. برژینسکی سیاستمدار کهنه‌کار آمریکایی و مشاور سابق امنیت ملی آمریکا، در مصاحبه‌ای با روزنامه وال استریت ژورنال در مارچ ۲۰۰۹، گفته بود: «از فکر کردن به حمله پیش‌دستانه علیه تأسیسات هسته‌ای ایران بپرهیزید و گفت‌وگوها با تهران را حفظ کنید، بالاتر از همه بازی طولانی مدتی را انجام دهید؛ چون زمان و آمارهای جمعیتی و تغییر نسل در ایران به نفع رژیم کنونی نیست».^۱

رشد منفی جمعیت از هم‌اکنون پادگان‌های نظامی را تحت تاثیر قرار داده است؛ به گونه‌ای که ناچار، مدت سربازی افزایش یافته است. چنان‌چه این روند منفی ادامه یابد، در ۱۵ سال آینده ارتش و سپاه برای تأمین نیرو با مشکلات جدی روبه‌رو خواهند شد. این در حالی است که طبق گزارش خبرگزاری‌ها، جمعیت اسرائیل؛ یعنی دشمن اصلی ایران اسلامی، به ۵/۲۸ میلیون نفر رسیده است. بر اساس آخرین آمار بانک جهانی، جمعیت این رژیم هر ساله به طور متوسط ۲/۸ درصد رشد داشته که بالاترین میزان رشد در جهان است.

۶. خطرات اقتصادی

به موازات پیرشدن جمعیت و کاهش نرخ رشد جمعیت، تولید نیز در کشور کاهش می‌یابد. فراموش نمی‌کنیم سال‌هایی که جمعیت ایران ۲۷ میلیون بود، از

نظر مواد غذایی حتی گندم و میوه‌جات نیاز مبرم به واردات گسترده وجود داشت؛ ولی امروز با جمعیت ۷۵ میلیونی افزون بر تأمین مایحتاج خود در بسیاری از موارد جزو کشورهای صادرکننده هستیم.

۷. خطرات فرهنگی و اجتماعی

تفکر کنترل جمعیت و تک‌فرزندی، آثار و تبعات فرهنگی خاصی دارد. مثلاً در این فرهنگ، برخی خانواده‌هایی که از تنهایی رنج می‌برند، خلأ انس با فرزند را با انس با حیوانات به ویژه سگ پر می‌کنند. روشن است خانواده‌ای که فرزند نمی‌آورد یا تک‌فرزند است و فرزندش به دانشگاه رفته و یا ازدواج کرده است، چنین خلأی را در زندگی احساس می‌کند و برای جبران آن راهکارهایی می‌اندیشد که غربی‌ها اندیشیده‌اند. با این اتفاقاتی که در زمینه جمعیتی در کشور در حال رخ‌دادن است، ما دیگر در فرهنگ پیش روی خود مفهومی به نام خواهر و برادر، عمه و عمو و خاله و دایی نخواهیم داشت و صله رحم و آداب اجتماعی اسلام به فراموشی سپرده خواهد شد.

الزامات پیرامونی افزایش جمعیت

رسیدن به جمعیت متناسب، با شعار و ابلاغ بخشنامه و با زور و تحمیل میسر نمی‌شود. همان‌طوری که کاهش جمعیت در سال‌های گذشته با برنامه‌ریزی و تدبیر و فرهنگ‌سازی انجام گرفت در شرایط کنونی نیز باید فرهنگ‌سازی صورت گیرد. یعنی فعالیت‌های ریشه‌دار و بلندمدت و ریزه‌کاری‌های فرهنگی نه نصب چند تابلو و تعدادی بنر تبلیغاتی. هرگونه اقدام شتابزده و بدون مطالعه دقیق در این کار که ساده‌ترین راه‌حل ممکن است، بسیار آسیب‌زاست. مهم‌ترین مرحله فرهنگ‌سازی، شناخت دقیق مشکل است. ثابت شده است بی‌رغبتی به فرزندآوری بیش از آنکه ریشه در عوامل اقتصادی داشته باشد، محصول تغییر هنجارهای اجتماعی، افزایش نگرش فردگرایانه، تمایل روزافزون و جهانی زنان برای ابراز وجود، از طریق روی آوردن به انواع شغل‌ها، احساس امنیت نسبت به آینده و بی‌نیازی از حامی فرد است.

برای تغییر این نگرش‌ها، باید از هنر ظریف متقاعدسازی استفاده کرد؛ زیرا رویکردهایی که می‌خواهند با ایجاد ترس، نگرش‌ها و رفتار مردم را تغییر دهند، جواب نمی‌دهند؛ چون مردم شیوه‌های دفاعی زیادی دارند که می‌توانند آنها را به کار گیرند به آنان امکان می‌دهد تا چنین پیام‌هایی را مردود بشمارند!

بسیاری از نظریه‌پردازان جمعیتی امکان افزایش جمعیت در ایران را امری محال می‌دانند؛ زیرا به عقیده آنها روند کنونی جهانی رو به سوی کاهش جمعیت دارد و ایران نیز از این امر مستثنی نیست. به عقیده آنها افراد در دنیای کنونی به دنبال آسایش و رفاه بیشتر هستند و فرزندآوری و یا تعداد فرزندان بسیار را مانعی برای دستیابی به اهداف خود می‌دانند. هرچند این موضوع در ایران کنونی و مخصوصاً کلان‌شهرها به وفور قابل مشاهده است؛ اما یک نکته، تمایز اساسی ما و غرب را مشخص می‌کند؛ همان عاملی که در سال‌های جنگ زنان را به فرزندآوری تشویق می‌کرد و در سال‌های بعد از جنگ آنها را به کنترل جمعیت متمایل می‌کرد، اکنون نیز در میان ما وجود دارد.

تأکید رهبری بر تجدید نظر در سیاست تحدید نسل به مثابه تأکید صرف بر افزایش جمعیت نبوده است؛ بلکه ما باید به دنبال ایجاد الزامات پیرامونی افزایش جمعیت نیز باشیم. جوانان ما در مرحله اول بابت شغل خود و در مرحله بعد نسبت به مسکن نگران هستند. بازار متلاطم مسکن و تأمین مسکن مناسب از دغدغه‌های جوانان ماست. امروزه بسیاری از خانواده‌های دارای ۴ فرزند نمی‌توانند مسکن مناسبی برای خود تهیه کنند؛ زیرا با توجه به گرانی اجاره‌بهای مسکن، تأمین محل سکونت مناسب با مترائ مناسب برای خانواده ۶ نفره بسیار دشوار می‌باشد.

مسلمانان تا زمانی که پدران و مادران از داشتن مسکن و فضایی آرامش‌بخش برای خود و خانواده مطمئن نشوند، دائماً در این فکر هستند چرا باید فرزندان به دنیا بیاوریم که در چنین شرایط سختی روزگار بگذرانند؟

مخاطب سخنان مقام معظم رهبری دو دسته از اقشار جامعه بودند: درجه اول، مسئولان و درجه دوم، اقشار مختلف مردم.

مسئولان از جمله نمایندگان مجلس و مسئولان دولتی باید با تصویب و اجرای قوانین به بهبود این وضعیت کمک کنند. مسئولان با فراهم کردن زمینه‌های مناسب ازدواج جوانان، رفع موانع اشتغال، برطرف کردن گرانی مسکن و ایجاد سایر امکانات می‌توانند مردم را به راحتی به فرزندآوری تشویق کنند. اجرا شدن هر تصمیمی منوط به فراهم‌بودن بستر اجتماعی آن است. دلیل موفقیت طرح کنترل جمعیت در گذشته این بود که این میل در جامعه وجود داشت و مردم تنها نیاز به بستر قانونی داشتند. طرح فرزندآوری نیز در صورتی موفق خواهد بود که بسترش در جامعه فراهم شده باشد.

در یکی از کشورهای حوزه اسکاندیناوی که با رشد جمعیت منفی رو به رو است تمام هزینه‌های زندگی بچه تا قبل از رسیدن به سن مدرسه با دولت است؛ یعنی حتی دولت تا خرج دندان‌پزشکی کودک را هم به طور کامل پوشش می‌دهد؛ همین کار باعث شده است در سال‌های اخیر تغییراتی در آمار موالید آن کشور دیده شود.

پس باید به جای راه‌حل‌های شعاری، وارد فاز عملیاتی شویم.

چند نکته مهم

۱. همان‌طور که به دنبال افزایش کمیت جمعیت کشورمان هستیم، باید درصدد ارتقاء کیفیت زندگی این جمعیت نیز باشیم. در واقع می‌توان گفت اگر ما در تصمیم خود مبنی بر تجدید نظر در سیاست تحدید نسل مصمم هستیم، باید شاخص‌های توسعه را در کشور ارتقا دهیم. شاخص‌های توسعه عبارتند از: آموزش، بهداشت و امید به زندگی که باید به حد مطلوبی برسند؛ هرچند اکنون نیز در وضعیت خوبی به سر می‌برند.

۲. افزایش جمعیت به معنای بی‌تدبیری در زندگی و عدم آینده‌نگری نیست و با تنظیم خانواده منافاتی ندارد. تکثیر نسل هرچند فی نفسه مستحب است؛ اما مقیدات و مختصات آن دارد که باید آنها را در نظر گرفت و احکام ثانوی را نیز باید مورد لحاظ قرار داد. تکثیر موالید در همه شرایط و به طور مطلق مطلوب نیست و

در عمل به این حکم، باید محدودیت‌ها را نیز در نظر گرفت. باید توجه داشت که برای تحویل فرزندان شایسته و صالح به جامعه، توجه به محدودیت‌ها و لحاظ جوانب و شرایط مختلف گریزناپذیر است. کثرت مسلمانان شایسته مایه مباهات پیامبر ﷺ است نه کثرت عددی آنان. آنچه مایه مباهات و افتخار پیامبر ﷺ است، کثرت مسلمانانی صالح و شایسته است که پایبند به اصول و ارزش‌های انسانی و دینی باشند، نه فقط سیاهی لشکر مسلمانان و کثرت عددی.

۳. تغییر سیاست‌های جمعیتی به معنای بی‌برنامگی و یا سردرگمی نظام اسلامی نیست. ممکن است بعضی از افراد کم‌اطلاع خرده بگیرند که چه شد در یک زمان از کنترل جمعیت سخن به میان آمد و اکنون بر فرزند آوری تاکید می‌گردد؟

در پاسخ باید گفت: تغییر در سیاست جمعیتی ناشی از تیزبینی و آینده‌نگری و زمان‌شناسی دلسوزان جامعه است. هدایت بدون قدرت پیش‌بینی، امکان‌پذیر نیست. اگر عالمان دین تحولات اجتماعی را به خوبی نشانند، در این جهان پیچیده و پوشیده از مسائل و قضایا غرق می‌شوند و نسل‌هایی را که دل به آنان بسته‌اند، نیز ناامید می‌سازند و احیانا جامعه دینی را به پرتگاه سقوط می‌کشانند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس؛^۱ عالم

آگاه به زمان، مسائل پیچیده بر او شبیخون نمی‌زند». بنابراین رسالت عالمان به عنوان وارثان پیامبر، اقتضا می‌کند که آگاه به رخدادهای زمان باشند و این آگاهی در حدی باشد که بتوانند حوادث و پیشامدهای آینده را نیز پیش‌بینی و علاج کنند. باز در جمله‌ای از علی علیه السلام این مطلب این‌گونه بیان شده است: «اعرف الناس بالزمان، من لم يتعجب من احداثه؛^۲ آگاه‌ترین مردم به زمانه کسی است که از پیشامدهای روزگار تعجب نکند». «من عرف الايام، لم يغفل

۱. تحف العقول، ص ۲۶۱.

۲. غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۴۹.

عن الاستعداد؛^۱ طبعاً کسی که زمان‌شناس باشد، از آمادگی در برابر آنها غافل نیست».

در ادبیات دینی تشویق به فرزند آوری وجود دارد و نمی‌توان توصیه به کاهش فرزندان را پیدا کرد. بر این اساس در دوران جنگ، تولد فرزندان بیشتر تشویق می‌شد؛ اما دولت وقت در دوره بعد از جنگ چون در زمینه اشتغال و تحصیلات و سایر خدمات اجتماعی دچار مشکل بود، نتیجه گرفت کاهش جمعیت می‌تواند باعث دسترسی افراد به خدمات اجتماعی آسان‌تر شود. این یک حکم ثانوی و بر اساس مصلحت بود و می‌دانیم که حکم ثانوی دائمی نیست و باید زمان‌دار باشد. احکام موقت مرتب باید رصد بشوند تا هر زمانی که مصلحت آن برطرف شد، آن حکم هم برطرف شود. تردیدی در این نیست که باید در کنترل جمعیت بازنگری شود.

اسلام و جمعیت

محمد سبحانی نیا

مطلوبیت کثرت نسل در اسلام

از دیدگاه اسلام طلب فرزند و کثرت نسل مطلوبیت ذاتی دارد. یعنی با قطع نظر از شرایط اجتماعی و سیاسی مربوط به فرد و جامعه مطلوبیت دارد و ریشه در جنبه معنوی و فرامادی حیات انسان دارد.

مکتب اسلام برای یک فرد موحد و گوینده "لا اله الا الله" به عنوان هدف آفرینش او و نیز به دلیل تأثیری که این امر در سعادت مندی معنوی پدر و مادر در جایگاه مخاطبان اصلی این دستور الهی دارد، ارزش قائل است.

علامه طباطبایی رحمته الله علیه آن را به عنوان نقش نسل مسلمان در ساختن جامعه‌ای توحیدی عاری از شرک و فساد معرفی کرده و تحقق آن را مهم‌ترین مقصد شریعت و دین دانسته است.^۱

از دیدگاه متون دینی، فرزند شایسته، نعمتی از نعمت‌های الهی و گلی از گل‌های بهشت است. امام صادق علیه السلام فرمود: «إن الولد الصالح، ریحانة من ریاحین الجنة»^۲ فرزند صالح، گلی از گل‌های بهشت است.»

۱. المیزان؛ ج ۴ ص ۱۸۹ چاپ بیروت.

۲. کافی، ج ۶، ص ۳.

فرزند مایه زینت زندگی،^۱ یار و مددکار انسان،^۲ یادگار و جانشین پدر و مادر در دنیا^۳ و سبب آمرزش و نیکیختی والدین در حیات اخروی^۴ است. وجود این مقدار تأکید و ترغیب کافی است تا انگیزه تولید نسل و داشتن فرزند را در انسان تقویت کند.

در ادله و متون دینی، نسبت به تکثیر نسل و کثرت موالید، سفارش و ترغیب شده است. در *وسائل الشیعی* بابی با عنوان: «بَابُ اسْتِحْبَابِ الْإِسْتِیْلَادِ وَ تَكْثِيرِ الْأَوْلَادِ» گشوده شده و روایاتی در کتب روایی ذکر شده است که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود.

امام صادق علیه السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اکثرو الولد، أکثرکم الأمم غداً؛^۵ فرزندان خود را زیاد کنید تا فردا به واسطه [کثرت] شما بر دیگر امم افتخار نمایم». نیز در صحیفه عبدالله بن سنان آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای پیامبر خدا، من دختر عمویی دارم که زیبایی و حسن دین او را می‌پسندم؛ ولی او نازا است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: با او ازدواج نکن؛ زیرا حضرت یوسف علیه السلام هنگام ملاقات با برادرش از او پرسید: برادر، چگونه توانستی پس از من با زنان ازدواج کنی؟ پاسخ داد: پدرم به من فرمان داد که اگر می‌توانی فرزندی داشته باشی که زمین را از تسبیح سنگین نمایند، ازدواج کن. امام علیه السلام فرمود: فردای همان روز مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و همان پرسش را مطرح کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تزوج سوآء ولوداً، فانی مکاثر

۱. کهف: ۴۶.

۲. اسراء: ۶.

۳. *وسائل الشیعه*، ج ۲۱، ص ۳۵۶.

۴. همان، ص ۳۵۹.

۵. کافی، ج ۶، ص ۲.

بکم الأمم يوم القيامة قال: فقلت لأبي عبد الله عليه السلام ما السوء؟ قال: القبيحه؛^۱ با زن سواء که فرزند زیاد می آورد، ازدواج کن؛ زیرا من در روز قیامت به فراوانی مسلمانان بر دیگر امتها تفاخر می کنم، راوی می گوید: از امام عليه السلام سؤال کردم: سوء چیست؟ امام عليه السلام فرمود: زن زشت منظر». این حدیث از جوانب مختلف بر مطلوبیت فراوانی اولاد دلالت می کند:

الف) تشویق به ازدواج با ولود؛

ب) محبوب بودن سنگینی زمین به وسیله تسبیح کنندگان؛

ج) تعلیل به تفاخر بر امتها در روز قیامت به انبوه جمعیت مسلمانان.

در روایت آمده است: «ما يمنع المؤمن أن يتخذ اهلاً لعل الله يرزقه نسمة تتقل الأرض بلا اله الا الله؛^۲ چه چیز مانع آن است که فرد مؤمن، همسر اختیار کند؟ شاید خداوند از این راه فرزندی به او ببخشد که زمین را با گفتن لا اله الا الله سنگین نماید». در برخی از احادیث انسان برای داشتن فرزندان فراوان، به ازدواج تشویق شده است، امام صادق عليه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «ازدواج نمایید؛ زیرا من در روز قیامت به فزونی شما بر سایر امتها افتخار می کنم».^۳ از مجموع احادیث گذشته، می توان مطلوبیت زیاد نمودن فرزند را استنباط کرد.

ممکن است گفته شود احادیث دیگری داریم که با روایات قبلی تنافی دارد؛ اما در مقابل روایاتی وارد شده که به صراحت به کاهش نسل سفارش دارند، از جمله حدیثی معروف از امیرالمؤمنین علی عليه السلام که می فرماید: «قلة العیال أحد یسارین»؛^۴ کمی جیره خوار یکی از دو دست است». این حدیث کنایه از این

۱. همان، ج ۵، ص ۳۳۳.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۴.

۳. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۸۳.

۴. فیض الاسلام، نهج البلاغه، کلمه قصار ۱۳۵.

است که فرزند و عیال کم یکی از اسباب آسایش زندگی انسان است.

در پاسخ توجه به چند نکته ضروری است:

۱. واژه عیال مطلق است و همسر و فرزندان را دربرمی‌گیرد. پس این روایات

با روایاتی که دلالت بر محبوبیت ازدیاد فرزند می‌کنند، مقید می‌شوند.

۲. آنچه از این روایت استفاده می‌شود، تشویق به کم‌نمودن اهل و عیال

نیست؛ بلکه راهنمایی به این نکته است که زیادی عیال سخت و مشکل‌زا است

و این مضمون با مستحب‌بودن ازدیاد اولاد و تلاش برای خانواده و تحمل

مشکلات تنافی ندارد. همان‌طوری که بخشیدن آنچه نزد انسان محبوب است و

یا ایثار مال، با ضیق معیشت، مشکل و سخت است، با این حال انفاق مستحب و

پسندیده می‌باشد.

۳. شرایط زمان و مکان و محیط بر تکثر و قلت نسل دخالت دارند. اگر این

شرایط مستعد و آماده باشند، بی‌تردید زیادی نسل مطلوب خواهد بود؛ اما اگر این

شرایط مهیا نباشد، برعکس قلت نسل مطلوب است؛ مثلاً اگر در یک زمانی

تربیت بچه و تغذیه و مراعات بهداشت آن آسان باشد، آن وقت فرزند زیاد نه تنها

ایرادی ندارد، بلکه مورد پسند هم می‌باشد؛ اما اگر تربیت و تغذیه و رعایت

بهداشت مشکل و دشوار باشند، در این صورت باید به تعداد کم آن بسنده شود.

بنابراین لازمه جمع بین روایت این است که شرایط زمان و مکان در نظر

گرفته شود.

پرسش دیگری که ممکن است مطرح شود این است که قرآن کریم از اولاد،

تعبیر به فتنه و دشمن نموده است. چگونه می‌توان افزایش فرزند را کاری

محبوب و پسندیده به شمار آورد؟

دارا بودن فرزند از نعمت‌هایی است که خداوند از لطف خود به بندگانش عطا

کرده است. مثل اینکه در قرآن می‌فرماید: «و یمدکم باموال و بنین»^۱ تا خدا

شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک کند». ولی پدر و مادر به واسطه آنها در

معرض امتحان هستند؛ پس آیات قرآن بر دو مطلب دلالت دارد که با هم تنافی ندارند:

(الف) خداوند با عطا کردن اولاد، بر بندگان منت نهاد.

(ب) مردم را از جاذبه کورکننده‌ای که در فرزندان نهفته است و سبب انحراف والدین از راه درست می‌شود، بر حذر داشت.

نقش فرزند در خانواده

وجود فرزند در خانواده، در زمینه‌های مختلف می‌تواند نقش آفرینی کند که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. تقویت عزت نفس

بر اساس آموزه‌های دینی، احساس عزت نفس در خانواده‌های دارای فرزند بیش از خانواده‌های بدون فرزند است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «مَا مِنْ قَوْمٍ وَلِدَ فِيهِمْ مَوْلُودٌ ذَكَرَ إِلَّا حَدَثَ فِيهِمْ عِزٌّ لَمْ يَكُنْ^۱؛ در هیچ خانواده‌ای پسری زاده نشده، مگر آنکه عزتی یافتند که پیش از آن نداشتند». این تعبیر به صراحت نقش فرزند در ایجاد و تقویت عزت نفس والدین را نشان می‌دهد.

۲. احساس مفید بودن

فرزندداشتن با احساس شایستگی و مثمر بودن در ارتباط است. به همین دلیل است که در روایات، داشتن فرزند به ثمره وجود والدین تعبیر شده است. امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «أَمَّا حَقُّ وَلَدِكَ فَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ مِنْكَ وَ مَضَافٌ إِلَيْكَ»^۲ باید بدانی که او از تو و ثمره وجود توست.

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِنَّ الْوَلَدَ الصَّالِحَ رِيحَانَةٌ مِنْ رِيَّاحِينَ الْجَنَّةِ»^۳ فرزند

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۰.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۲۲.

۳. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴.

صالح گلی از گل‌های بهشت است». در این تعبیر نمادین، خانواده به گلستان و فرزندان به گل‌های زیبای آن تشبیه شده‌اند. بدیهی است که داشتن ثمرات نیکو عامل دلگرمی والدین و تداوم حیات مشترک آنها بوده و احساس مثمر بودن و اعتماد به نفس را در آنها به وجود می‌آورد.

۳. نشاط و سلامت روانی والدین

پژوهش‌ها نشان داده است که یکی از بزرگ‌ترین عوامل شادی‌آفرین برای والدین، اولین ملاقات آنها با فرزندان سالم خویش پس از تولد بوده است. هم‌زمان با تولد فرزند، زن و شوهری که صاحب فرزند شده‌اند، پدر و مادر خطاب می‌شود بنابراین آنها زندگی خود را معنادارتر از گذشته می‌یابند. بعدها نیز شنیدن الفاظ «مامان» و «بابا» از زبان کودک برای آنها لذت‌بخش است. همان‌گونه که تولد فرزندان می‌تواند سبب نشاط و سلامت روانی والدین شود، نگاه به چهره فرزند نیز می‌تواند نشاط وصف ناشدنی برای والدین به ارمغان آورد و سبب سلامت روانی آنان شود. از دیدگاه امام علی علیه السلام فرزند صالح مایه انس و آرامش والدین است؛ بنابراین می‌فرماید: «الانس فی ثلاثه، الزوجه المواقفه و الولد الصالح و الاخ الموافق؛^۱ انس و آرامش در سه چیز است: همسری که با شوهرش توافق داشته باشد، فرزندی که صالح باشد و برادری که موافق و هم‌رأی انسان باشد».

۴. توسعه اقتصادی و برکت در خانواده

بعضی از افراد، تشویق به افزایش جمعیت را فراخوان زایش فقر دانسته‌اند. نگرانی از فقر همواره در بین خانواده‌ها وجود داشته است. بکربن صالح می‌گوید: در نامه‌ای به ابوالحسن علیه السلام نوشتم: پنج‌سال است که از بچه‌دار شدن خودداری می‌کنم و زن من بچه‌دار شدن را ناپسند می‌شمارد و می‌گوید: به دلیل کم‌توشگی، تربیت او دشوار است، نظر شما چیست؟ حضرت علیه السلام برای من نوشت:

۱. غررالحکم، ج ۲، ص ۱۴۱.

«اطُّبِ الْوَالِدَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَرْزُقُهُمْ»^۱ فرزنددار شوید که خداوند روزی آنها را می‌دهد».

اسلام تشکیل خانواده و فرزندآوری را نه تنها باعث مشکلات معیشتی در خانواده نمی‌داند؛ بلکه توسعه معیشتی را پس از ازدواج و صاحب فرزندشدن به واسطه تلاش و برکت همراه آن، تضمین کرده است. یکی از آموزه‌هایی که در روایات بر آن تأکید شده این است که فرزند سبب برکت در خانواده است. برکت عبارت است از فراوانی، رونق، فزونی، سعادت و نیک‌بختی.

۵. دستگیری از والدین به هنگام پیری

از دیگر مزایای داشتن فرزند، تحقق بخشیدن به امیدهای والدین در دوران سالمندی و پیری آنها است؛ زیرا داشتن فرزند می‌تواند «امید به زندگانی» را در والدینی که دارای فرزند هستند، افزایش دهد. زکریا علیه السلام به هنگام پیری از خداوند درخواست فرزند کرد: «رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ»^۲ بارالها، به من ذریه و فرزندی پاکیزه از نزد خود ببخش، به درستی که تو شنونده دعایی».

ابراهیم علیه السلام از نداشتن فرزند اندوهگین بود؛ از خدا فرزند خواست: «رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ. فَبَشَّرْنَا بِغُلَامٍ حَلِيمٍ»^۳ پروردگارا! به من از صالحان [فرزندان صالح] ببخش، پس ما او را به نوجوانی بردبار و صبور بشارت دادیم».

ابراهیم شکر این نعمت را به جا می‌آورد و می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ»^۴ حمد خدای را که در

۱. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۳.

۲. آل عمران: ۳۸.

۳. صافات: ۱۰۰-۱۰۱.

۴. ابراهیم: ۳۹.

پیری، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید، همانا پروردگار من شنونده و اجابت‌کننده دعاست. امام حسن عسگری علیه السلام فرموده است: فَنِعْمَ الْعُضْدُ الْوَلَدُ: من كان ذا عضد يدرك ظلامته ان الدليل الذي ليست له عضد؛^۱ چه خوب پشتیبانی است فرزند. کسی که دارای پشتیبان باشد، آنچه با ستم از او باز گرفته‌اند، باز می‌ستانند و خوار کسی است که پشتیبان نداشته باشد.

امام سجاد علیه السلام فرمود: «من سعادة الرجل ان يكون له ولد يستعين بهم؛^۲ از [نشانه‌های] سعادت مرد، داشتن فرزندی است که کمک کار او باشد».

۶. دریافت حمایت معنوی پس از مرگ

وجود فرزندان نه تنها شالوده زندگی دنیوی را استحکام می‌بخشد؛ بلکه عامل مؤثری در رشد و تعالی معنوی والدین بعد از مرگ نیز خواهد بود. اسحاق ابن عمار از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که شخصی گفت: در داشتن فرزند بی‌رغبت بودم تا توفیق وقوف در عرفات نصیبم شد. در کنارم جوانی را دیدم که دعا می‌کرد و اشک می‌ریخت و می‌گفت: «والدی، والدی فرغبنی فی الولد حین سمعت ذلک؛^۳ خداوندا پدر و مادرم، پدر و مادرم، با شنیدن دعای او نسبت به پدر و مادرش، شوق پیدا کردن فرزند در من پدید آمد».

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «خَمْسَةٌ فِي قُبُورِهِمْ وَ ثَوَابُهُمْ يَجْرِي إِلَيَّ دِيْوَانَهُمْ: مَنْ غَرَسَ نَخْلًا، وَ مَنْ حَفَرَ بَيْتًا، وَ مَنْ بَنَى لِلَّهِ مَسْجِدًا، وَ مَنْ كَتَبَ مُصْحَفًا، وَ مَنْ خَلَّفَ إِبْنًا صَالِحًا؛^۴ پنج نفر از دنیا رفته‌اند؛ ولی پرونده آنان بسته نشده و دائم به آنان ثواب می‌رسد: کسی که درختی کاشته، چاه آبی برای

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۶۲.

۲. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۱.

۳. همان، ص ۳.

۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۹۷.

بهره‌برداری مردم حفر کرده، مسجدی ساخته، قرآنی نوشته، فرزند شایسته‌ای از او به جا مانده».

بخش دوم: مقالات

اشک، زبان دل

جواد محدثی

چرا برای امام حسین علیه السلام گریه و عزاداری می کنیم؟

داستان چیست؟

اگر انسان عواطف انسانی خود را از دست نداده باشد، اشک و شادی حالت روحی او را نشان می دهد.

اشک، زبان دل است.

گریه کردن، گاهی اعتراض به یک جنایت است.

نوحه سرایی، گاهی زنده نگه داشتن یاد یک مظلومیت و افشای چهره یک ظالم است.

حادثه عاشورا که در سال ۶۱ هجری در کربلا اتفاق افتاد، یکی از بزرگترین جنایتهای بشری درباره گروهی از پاکترین و فداکارترین انسانها بود، آن هم از سوی کسانی که خود را پاک و صالح می دانستند؛ اما برای حفظ قدرت خود دست به یک «قتل عام» زدند و فرزند پیامبر خدا(ص) را همراه برادران، فرزندان و یارانش کشتند؛ حتی از کشتن کودک شش ماهه هم که تشنه بود و بی تاب، چشم نپوشیدند.

بعضی ظلمها و مظلومیتها اگر یاد نشود، فراموش می شود.

بعضی از جنایتکاران اگر افشا نشوند، یک قدیس معرفی می شوند. اینجاست که وظیفه انسانهای آگاه و وجدانهای بیدار، دفاع و همدلی نسبت به مظلوم و

مبارزه و جبهه‌گیری علیه ظالم است. این «یاد» و «همراهی»، به شکل‌های مختلف است و اشک و گریه، یکی از این راه‌هاست. واقعهٔ عاشورا چیزی است که هر کس بخواند و بشنود و بفهمد، اگر وجدان انسانی او زنده باشد، حتما متأثر می‌شود و اگر متعهد باشد، تأثر و ناراحتی خود را به شکلی ابراز می‌کند که گریه یکی از این شکل‌هاست.

خط اهل بیت علیهم‌السلام

برای قدرشناسی از پیامبر، احترام و دوستی و پیوند با خاندان او وظیفهٔ ما مسلمانان است. این چیزی است که خود حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از ما خواسته و ما را به دوستی با اهل بیت سفارش کرده است.

در فرهنگ دینی ما، عزاداری بر مظلومیت اهل بیت، یکی از نشانه‌های دوستی و پیوند با آنان است. شادی کردن در تولدهای آنان و اشک‌ریختن در شهادت‌هایشان، پیوند قلبی ما را با آنان محکم‌تر و عمیق‌تر می‌کند. اشک ما، شاهد عشق ماست. برپا کردن مراسم عزاداری در عاشورا، نام و خاطره و یاد آنان را زنده نگه می‌دارد و این «احیاء» نوعی تلاش برای خنثی کردن نقشهٔ دشمنان آنان است که هم می‌خواستند کسی سراغ این خاندان نرود، هم کسی از جنایت‌های دشمنان نسبت به این خاندان پاک یاد نکند؛ پس عزاداری ما نوعی دفاع از حق و مبارزه با باطل و وسیله‌ای برای اتحاد و تجمع ما بر محور اهل بیت و عاشورا است.

پشتوانهٔ دینی و عاطفی

سوگواری در فقدان یک عزیز، هم یک امر طبیعی و عاطفی است که نشان‌دهندهٔ فعالیت احساسات و عواطف انسانی است، هم نسبت به خاندان پیامبر اسلام؛ به‌ویژه نسبت به امام حسین علیه‌السلام و حادثهٔ عاشورا، یک «دستور دینی» است. عمل پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان شیعه و توصیه‌های مکرر آنان نسبت به گریستن بر سیدالشهدا و یادکردن مصائب خاندان پیامبر و مرثیه‌سرودن برای

آنان و برپایی مجالس عزا، هیچ شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد که این کار ریشه در آموزه‌های دینی دارد و مستند به دستور پیشوایان دین است و کاری عقلایی و مدیرانه است.

گریه بر شهید و غم فقدان یک عزیز، کاری انسانی، مقدس و ارزشمند است. پیامبر دستور داده بود بر جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه که در جنگ مویه شهید شدند، گریه کنند. حضرت زهرا علیها السلام بر سر قبر حمزه سیدالشهدا، حاضر می‌شد، زیارت می‌کرد، نماز می‌خواند، می‌گریست و یاد آن شهید را زنده نگه می‌داشت.

سابقه عزاداری بر مظلومیت خاندان پیامبر بسیار دیرینه است. پیامبر و امامان ما، از پیشگامان این مسئله بودند. حضرت صادق علیه السلام به کمیت که شاعر اهل بیت بود، می‌فرمود تا برای امام حسین علیه السلام مرثیه بسراید و بخواند و دیگران را هم توصیه بر شرکت در این مجالس می‌کرد. امام رضا علیه السلام به دعبل شاعر شیعی دیگر می‌فرمود: ای دعبل! بر حسین علیه السلام مرثیه بسرای. تو با این کار ما خاندان را یاری می‌کنی، تا زنده هستی از یاری ما کوتاهی نکن. حضرت علی علیه السلام می‌فرمود: خداوند برای ما پیروانی قرار داده که یاور مایند، در شادی ما شادند و در غم ما غمگین‌اند. این‌گونه نقل‌ها و روایت‌ها بسیار است و همه گواه آن است که «خط عزاداری» بر امام حسین علیه السلام و مظلومیت اهل بیت از سوی خود امامان ترسیم، تبلیغ و ترویج شده است و اهداف بلندی داشته است.

دلی که به حسین بن علی علیه السلام و اهل بیت پیامبر عشق ورزد، بی‌شک در سوگ آنان هم می‌گرید و با این گریه، مهر و علاقه خود را نشان می‌دهد و با کربلا و فرهنگ شهادت انس می‌گیرد و با سیدالشهدا علیه السلام که سرور همه شهیدان است، هم‌هدف و همراه می‌شود و با او بیعت می‌کند.

به تعبیر شهید مطهری:

«گریه بر شهید، شرکت در حماسه او و هماهنگی با روح او و موافقت با

نشاط و حرکت اوست».^۱

حفظ فرهنگ شیعی

ما معتقدیم حفظ مکتب و دستاوردهای تعالیم پیامبر خدا، در سایهٔ زنده نگه‌داشتن «فرهنگ اهل بیت» بوده است. از آنجا که حاکمان جور، پیوسته تلاش برای محو این فرهنگ داشتند، عزاداری خود به خود رنگ سیاسی و مبارزاتی هم به خود گرفت. بُعد سیاسی در گریه و عزاداری، همان زنده نگه‌داشتن روحیهٔ مبارزه با ستم و تشکل انقلابیون شیعه با محوریت کربلا و شهیدای عاشورا است. آن همه ثواب و پاداش که برای آن یاد شده است، افزون بر جهات تربیتی و اخروی، به لحاظ آثار و برکات اجتماعی نیز می‌باشد تا نقشهٔ ظالمان برای کتمان آن فاجعهٔ بزرگ خنثی شود.

امامان شیعه از اهرم گریه، سوگواری و برپایی مجالس عزا استفاده می‌کردند تا مظلومیت حق و راه عاشورا فراموش نشود. هر تجمعی بهانه و محور می‌خواهد. هرچه محور گردهمایی، مقدس‌تر، ژرف‌تر و فراگیرتر باشد، آن تجمعات هم دیرپاتر و پربارتر خواهد شد و عاشورا و کربلا این ویژگی‌ها را در حد اعلا دارد. به همین دلیل کربلا محور انقلابیون ظلم‌ستیز شد و حاکمان ستمگر برای زائران و سوگواران حسینی و یادآوردن آن حادثه و نوحه‌سرایان عاشورا محدودیت و ممنوعیت ایجاد می‌کردند؛ چون این گریه‌ها و عزاداری‌ها روحیهٔ ضد ستمگر را تقویت می‌کرد.

امروز اگر راه و فرهنگ و تعالیم اهل بیت زنده و باقی است، در سایهٔ همین برنامه‌های احیاگر است. در چنین مجالسی، کسانی با عنوان خطیب، واعظ، مداح، ذاکر و مرثیه‌خوان، با وعظ، مرثیه و نوحه پیوند شیعیان را با ائمه تقویت می‌کردند و تجمعات عاشورایی همیشه منشأ بسیاری از تحول‌ها و اجتماعات و بیداری سیاسی اجتماعی و نهضت‌های رهایی‌بخش بوده است.

باز هم سخنی از شهید مطهری: «در شرایط خشن یزیدی، در حزب حسینی‌ها شرکت کردن و تظاهر به گریه کردن بر شهدا، نوعی اعلام وابسته‌بودن به گروه اهل حق و اعلان جنگ با گروه باطل و در حقیقت، نوعی از خودگذشتگی است. اینجاست که عزاداری حسین بن علی علیه السلام، یک حرکت است، یک موج است، یک مبارزه اجتماعی است.»^۱ ماه محرم و روز عاشورا، اوج این همبستگی با آن پیشوای شهید است.

روضه‌های خانگی، دسته‌های عزاداری و هیئت‌های مذهبی زنجیرزنی، پوشیدن لباس مشکی و پرچم به دست گرفتن و شربت و آب دادن و تلاش در برپایی مجالس عزا و نوحه‌خوانی و سینه‌زنی و ... هر یک به نوعی سربازگیری جبهه حسینی است و این حرکت و موج، در طول زمان ادامه داشته و دارد. آنچه در محله‌های مختلف و شهرهای کوچک و بزرگ و مساجد و تکیه‌ها و حسینیه‌ها، به صورت «هیئت» پدید آمده و هنوز هم ادامه دارد، به نوعی همبستگی فکری و روحی و جناحی مردم وفادار را به شبکه عاشورایی امام حسین علیه السلام نشان می‌دهد که آثار و برکات فراوانی داشته است. شکوه دسته‌های عزاداری و جاذبه معنوی آنها بسیار تأثیرگذار است و موجی از احساسات دامنه‌دار را در دل علاقمندان به اهل بیت برمی‌انگیزد و نتیجه‌اش رسوخ بیشتر این معتقدات و عواطف دینی در ذهن‌ها و دل‌هاست.

نقش عزاداری در عصر حاضر

قیام کربلا درسی برای همیشه تاریخ و همه انسان‌ها بود و این درس‌ها هرگز کهنه نمی‌شود.

بزرگداشت آن حماسه و همدلی و همراهی با آن نیز تضمین‌کننده سعادت شیعه و مسلمانان متعهد در همه زمان‌هاست. امروز هم برگزاری این مراسم و شعائر، تربیت‌کننده نسل با ایمان و شستشودهنده روح و جان و بارورکننده ذهن

و اندیشه‌ها نسبت به تعلیم مکتبی است و انسان‌های آزاده در دنیای امروز، به شدت نیازمند این مکتب و آرمان‌ها و اهداف‌اند.

پیوندزدن دل و جان و عواطف و احساسات نسل امروز و کودکان و نوجوانان با اهل بیت پیامبر و شهدای کربلا، نقش بازدارندهٔ آنان را نسبت به مفساد دارد و «چراغ یاد» و «مشعل عزا» آنان را در کوره‌راه‌های زندگی، به امام حسین علیه السلام و کربلا می‌رساند و ایمانشان را ریشه‌دارتر می‌کند.

پیام عاشورا در مورد «یاد» و در بستر «عزاداری» برای عصر حاضر نیز همین است که حماسه‌های خونین و امیدبخش و انگیزه‌آفرین شهدا را زنده نگاه داریم و به هر شکلی با برنامه‌ریزی‌های حساب شده، موضوع شهادت، رزمندگان، جبهه‌های نبرد، تظاهرات و راهپیمایی‌ها، مبارزات حق‌طلبانه، فرهنگ شهادت‌طلبی و یاد شهدا را زنده بداریم و الهام از عاشورا را جزء فرهنگ عمومی مردم سازیم و درس‌های نهضت عاشورا و کربلا را مانند یک درس عمیق فراگیر سازیم و به دیگران هم انتقال دهیم.

عزاداری و گریه و همدلی با عاشورائیان، یکی از گام‌ها برای جاودانه‌ساختن درس‌های «قیام عاشورا» است. در انقلاب اسلامی ایران و دفاع مقدس هم این روحیه، بسیار مؤثر و نقش‌آفرین بود.

نشود زمزمهٔ خون شهیدان خاموش سوز عرفانی این نغمه ز سازی دگر است. حماسهٔ عاشورا که پشتوانه‌ای عقلایی دارد، وقتی با عواطف عمیق آمیخته شود، چنان در روح مردم و فرهنگ جامعه ریشه می‌دواند که به این راحتی از بین نمی‌رود و کمرنگ نمی‌شود.

باشد که ما نیز از احیاگران «فرهنگ عاشورا» و وفاداران به «حماسهٔ کربلا» باشیم و در این راه ثابت و استوار بمانیم.

امروز هم «دانشگاه عاشورا» شاگرد می‌پذیرد. کاش ما دانشجوی این دانشگاه آزادی و عدالت باشیم.

مبانی قرآنی و روایی عزاداری سالار شهیدان^۱

سید احمد خاتمی

معنا و مفهوم عزاداری

عزاداری سید و سالار شهیدان ابی عبدالله الحسین علیه السلام از حقایق بی‌تردید در دین ماست.

عزاداری مفهوم روشنی دارد، عزاداری یعنی در سوگ کسی اندوهگین بودن و ناله و زاری کردن و عزادار کسی است که غصه‌دار و اندوهگین است. برای تبیین موضوع چند محور را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱. مبانی مشروعیت اصل عزاداری بر اموات؛

۲. عزاداری بر سیدالشهداء علیه السلام و ریشه‌های قرآنی و حدیثی آن؛

۳. نقش مجالس عزاداری؛

۴. تاریخچه مخالفت با عزاداری سالار شهیدان.

مبانی مشروعیت عزاداری

اسلام مکتب فطرت است؛ مکتب فطری نمی‌تواند با عزاداری مخالف باشد؛ زیرا حزن و اندوه به هنگام از دست‌دادن عزیزان امری است که فطرت انسانی با آن سرشته است و هرگز ممکن نیست دین جهانی‌گریه و اندوه را در از

۱. منتشر شده در: *یاسدار اسلام*، شماره ۳۲۵، ص ۱۶ تا ۱۱.

دست‌دادن عزیزان تا وقتی که سبب خشم و غضب خداوند نشده، تحریم کند. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خود در عزای عزیزان می‌گریسته و هم دستور به گریستن می‌داده است.

دلایل و شواهد از کتاب‌های اهل سنت:

۱. پس از درگذشت حضرت عبدالمطلب، پیامبر بر جد عزیزش گریست.

ام‌ایمن می‌گوید:

«انا رایت رسول الله یمشی تحت سریره و هو یبکی؛^۱ من پیامبر را دیدم

که در پی جنازه عبدالمطلب راه می‌رفت، در حالی که می‌گریست».

۲. حضرت علی رضی‌الله‌عنه می‌فرماید: وقتی خبر رحلت پدرم ابوطالب را به پیامبر

دادم، ایشان گریست، آن‌گاه فرمود: «اذهب فاغسله و واره غفرالله له و رحمه؛^۲

او را غسل ده، کفن کن و به خاک بسپار؛ خداوند او را بیامرزد و مورد رحمت خویش قرار دهد».

۳. روزی پیامبر قبر مادر عزیز خود آمنه را در ابواء زیارت کرد و به گفته

مورخان، آن حضرت در کنار قبر مادر گریست و همراهان خود را به گریستن

انداخت.^۳

۴. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به هنگام مرگ فرزند دل‌بندش ابراهیم می‌گریست و

می‌فرمود: «العین تدمع و القلب یحزن و لانقول الا ما یرضی ربنا و انا بک

یا ابراهیم لمحزونون؛^۴ چشم می‌گرید و قلب می‌سوزد و جز آنچه مورد رضایت

خداست نگوییم، ای ابراهیم ما در فراق تو در اندوهیم».

عبدالرحمن بن عوف به آن حضرت گفت: مگر شما خودتان از گریه بر اموات

۱. تذکرة الخواص، ص ۷.

۲. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۲۳.

۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۵۷؛ تاریخ المدینه ابن‌شبیبه، ج ۱، ص ۱۱۸.

۴. سنن ابی‌داود، ج ۱، ص ۵۸؛ سنن ابن‌ماجه، ج ۱، ص ۴۸۲.

نهی نکردید حضرت فرمود: «لا ولكن نهيت عن صوتين احمقين و آخرین صوت عند مصيبة و خمش و جوه و شق جیوب و رنة شیطان و صوت عن نغمة لهو هذه رحمة و من لا یرحم لا یرحم»^۱ نه اما از دو صدای جاهلانیه و دو کار نهی کرده‌ام: داد و فریاد به هنگام وارد آمدن مصیبت و خراش دادن صورت و پاره کردن گریبان و صدای گریه‌ای که در حلق پیچانده شود که شیطانی است و صدای نغمه لهو آمیز؛ اما این گریه من ناشی از عطوفت و رحمت است و البته کسی که رحم نکند، بر او رحم نمی‌شود».

۵. پیامبر صلی الله علیه و آله در مرگ فرزندش طاهر نیز گریست و فرمود: «ان العین تذرف و ان الدمع یغلب و القلب یحزن و لانعصی الله عز و جل»^۲ چشم گریان است و اشک ریزان و قلب سوزان و البته خداوند را عصیان نخواهیم کرد».

۶. فاطمه بنت اسد همسر حضرت ابوطالب و مادر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که نزد پیامبر بسیار محبوب بود، در سال سوم هجری درگذشت. پیامبر که او را همچون مادر خویش می‌دانست، از رحلتش بسیار اندوهگین شد و گریست. مورخان می‌گویند: «صلی علیها و تمرغ فی قبرها و بکی»^۳ پیامبر بر او نماز خواند و در قبرش خوابید و بر او گریست».

۷. وقتی در جنگ احد، حمزه به شهادت رسید، پیامبر بسیار غمگین شد: «لما رای النبی حمزة قتیلا بکی فلما رای ما مثل به شهق»^۴ پیامبر چون پیکر خونین حمزه را یافت، گریست و چون او را مثله شده دید، با صدای بلند گریه سر داد».

۱. السیرة الحلبیه، ج ۳، ص ۳۴۸.

۲. مجمع الزوائد هشیمی، ج ۲، ص ۸۰.

۳. ذخائر العقبی، ص ۵۶.

۴. السیرة الحلبیه، ج ۳، ص ۲۴۷.

۸. در رحلت عثمان بن مظعون صحابی وفادارش اندوهگین شد، آورده‌اند: «آن

النبي صلى الله عليه و آله قبل عثمان بن مظعون وهو ميت و هو يبكي؛^۱

پیامبر بر جنازه او بوسه زد و گریست».

۹. پیامبر پس از برگشتن از غزوه حمراءالاسد به دیدار خانواده سعد بن ربیع

یکی از شهدای جنگ احد رفت و از حماسه و جانبازی سعد یاد کرد. خانواده سعد

نیز با شنیدن سخنان پیامبر گریستند و اشک از چشمان حضرت سرازیر شد و

آنان را از گریستن نهی نکرد.^۲

نه تنها شخص پیامبر در داغ عزیزان عزادار می‌شد و می‌گریست؛ بلکه

توصیه بر گریه می‌کرد.

۱۰. پس از پایان نبرد احد رسول اکرم ﷺ راهی شهر مدینه شد، در آن

هنگام زنان انصار در سوگ شهیدان خود می‌گریستند. پیامبر با شنیدن مویه

عزاداران از شهادت و غربت عمویش حمزه یاد کرد و فرمود: «لکن حمزه

لابواکی له؛ اما عمویم حمزه گریه‌کننده ندارد».

اصحاب از این جمله فهمیدند پیامبر دوست دارد حمزه هم گریه‌کننده داشته

باشد تا خواهرش صفیه احساس غربت نکند؛ بنابراین بعد اندکی صدای ناله و

گریه زنان انصار بلند شد که برای حمزه می‌گریستند.^۳

۱۱. پس از شهادت جعفر بن ابی‌طالب در جنگ موته پیامبر به خانه او رفت و

با حضور خویش تسلی دل خاندان او گردید، آن حضرت به هنگام خروج چنین

فرمود: «علی مثل جعفر فلیبک البواکی؛^۴ باید گریه‌کنندگان بر همچون جعفر

بگریند».

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۶۱؛ السنن الکبری، ج ۳، ص ۴۰۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱،

ص ۴۴۵؛ سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۶۳.

۲. المغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۲۹.

۳. الاستیعاب ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۲۷۵؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۰.

۴. انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۲۹۸.

۱۲. روزی رسول خدا در تشییع جنازه یکی از مسلمان حضور یافتند و عمر نیز به همراه ایشان حرکت کرد. عمر تا صدای گریه زنان را شنید، برآشفست و آنان را از گریستن نهی کرد. رسول خدا رو به عمر کرد و فرمود: «یا عمر دعهن فان العین دلمقة و النفس مصابة و العهد قریب؛^۱ ای عمر کاری به آنان نداشته باش! بگذار بگریند همانا که چشم گریان است و نفس مصیبت زده است و پیوند با تازه در گذشته بسیار نزدیک». با این دلایل تردیدی در جواز مشروعیت عزاداری باقی نمی ماند.

تحریم عزاداری چرا؟

ولی برخی از عالمان اهل سنت سوگواری و گریه بر اموات را تحریم کرده و با آن مخالفت کرده اند؛ مستند آنها سخنی است که عمر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است: «ان المیت لیعذب ببكاء اهله علیه». ^۲ به گفته سعید بن مسیب، عایشه به هنگام فوت پدرش ابوبکر، مجلس سوگواری برپا نمود؛ چون خبر آن به عمر رسید، وی دستور داد تا از آن جلوگیری کنند. اما عایشه از دستور او سرپیچی کرد، عمر، هشام بن ولید را مأمور ساخت تا نزد عایشه رفته و با زور شلاق از نوحه و گریه عزاداران جلوگیری نماید. زنان چون از مأموریت هشام آگاه شدند، مجلس را ترک کرده و پراکنده شدند. آن گاه عمر این سخن را خطاب به آنان گفت: «ترون ان یعذب ابوبکر ببكاءکن ان المیت یعذب ببكاء اهله علیه؟^۳ می خواهید با گریه خود ابوبکر را عذاب کنید؛ همانا مرده با گریه نزدیکان خویش عذاب می شود». در نقد این استدلال نکات ذیل گفتنی است:

۱. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۸۱؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۲۳.

۲. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۲۳؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۴؛ جامع الاصول، ج ۱۱، ص ۹۹.

۳. صحیح ترمذی، رقم ۱۰۰۲.

۱. این حدیث از «عمر» است نه از پیامبر ﷺ

نووی شارح صحیح مسلم می‌گوید:

روایت فوق از نظر عایشه پذیرفته نشده؛ او به راویان آن نسبت فراموشی و اشتباه می‌دهد؛ زیرا خلیفه دوم و پسرش عبدالله این روایت را به صورت صحیح از پیامبر نگرفته‌اند، چنان‌که ابن عباس می‌گوید: این روایات سخن خلیفه است نه سخن پیامبر.^۱

۲. بر فرض آنکه حدیث از پیامبر نقل شده باشد، براساس معیاری که خود حضرت داده است، پذیرفتنی نیست؛ چون روایتی پذیرفتنی است که با قرآن در تعارض نباشد. این روایت با قرآن در تعارض است؛ چون قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»^۲؛ هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد». در عذاب‌افتادن میت به وسیله گریه شخص دیگر چه معنایی جز کشیدن بار گناه دیگری دارد؟

۳. بر فرض صحت روایت، روایت را می‌توان به گونه‌ای دیگر معنا کرد: این معنا را با روایتی از اهل سنت می‌آوریم. ابوداود در سنن به نقل از عروه‌بن زبیر و او از عبدالله‌بن عمر آورده است که جمله «ان المیت لیعذب بیکاء اهله علیه»^۳ از رسول خداست؛ وقتی ماجرا به عایشه رسید، گفت: وقتی پیامبر از کنار قبر فرد یهودی می‌گذشتند، فرمودند: صاحب این قبر معذب است، در حالی که بستگانش برای او می‌گریند.

۴. اگر این حدیث را عمر از پیامبر نقل کرده، چرا خود به آن عمل نکرده است؟ زیرا آورده‌اند:

«هنگامی که خیر مرگ نعمان‌بن مقرن‌المزنی به عمر رسید، عمر از منزل

۱. شرح النووی، ج ۵، ص ۳۰۸.

۲. فاطر: ۱۸.

۳. سنن ابی داوود، ج ۳، ص ۱۹۴، شماره ۳۱۲۹؛ شرح نووی، ج ۵، ص ۳۰۸.

خارج شد بر بالای منبر رفت و این خبر را به مردم رساند؛ آن گاه دست خود را به روی سر گذاشت و گریست.^۱

نیز آورده‌اند:

«برادر عمر، زیدبن خطاب درگذشت و دوست او از قبیله بنی‌عدی بن کعب به مدینه آمد، وقتی چشم عمر به او افتاد، اشک از دیدگانش جاری شد و گفت: زید را وانهادی و نزد من آمدی».^۲

روایت دیگری که قائلان به تحریم عزاداری به آن استناد می‌کنند، این است که از عایشه نقل شده است که با رسیدن خبر شهادت جعفر بن ابی‌طالب، زیدبن حارثه و عبدالله بن رواحه آثار حزن و اندوه در سیمای پیامبر نمایان شد. من از گوشه‌ای او را که نشسته بود، نظاره می‌کردم در آن حال مردی به حضور ایشان رسید و گفت: ای رسول خدا زنان بر جعفر گریه می‌کنند. پیامبر فرمود: «فارجع الیهن فاسکتھن فان ابین فاحث فی وجوھن التراب»^۳ برگرد و آنان را ساکت ساز؛ اگر آرام نشوند، خاک بر صورتشان پاش».

در نقد این استدلال نیز این نکات گفتنی است:

۱. در سند این روایت شخصی به نام محمد بن اسحاق بن یسار بن خیار وجود دارد که در نزد محدثان اهل سنت و علمای علم رجال آن طایفه مورد اعتماد نیست و آنان روایت ذکر شده توسط او را ضعیف و جعلی می‌دانند.^۴

۲. این روایت با ده‌ها روایت دیگری که در این باره از پیامبر به ویژه دربارهٔ حادثه شهادت جعفر رسیده، در تعارض است و آنها مشهورند و این روایت شاذ و گرفتنی نیست.

به این ترتیب این واقعیت بر مسند نشست که اصل عزاداری مشروعیت دینی

۱. عقد القرید ابن عبد ربہ اندلسی، ج ۳، ص ۲۳۵؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۳۱.

۲. همان.

۳. المصنف ابن ابی شیبہ، ج ۳، ص ۲۶۵؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۳۱.

۴. تہذیب الکمال، ج ۱۶، ص ۷۰.

داشته و هیچ دلیل قابل قبولی بر منع از آن نیست.^۱

عزاداری بر سیدالشهدا علیه السلام و ریشه قرآنی آن

حال که مشروعیت اصل عزاداری اثبات شد، می‌گوییم که عزاداری بر سالار شهیدان ابی‌عبدالله علیه السلام نه تنها جایز؛ بلکه برپایی آن یک ارزش بزرگ است؛ زیرا:

الف) تعظیم شعائر

۱. عزاداری بر امام حسین علیه السلام مصداق بارز تعظیم شعائر است. شعائر به معنای علامت و نشانه است، شعائر الله یعنی نشانه‌های الهی، نهضت سیدالشهداء از شعائر بی‌تردید دین است. این نهضت بود که دین را پر آوازه کرد و تا قیامت دین و مدار سالار شهیدان است. بنابراین عزاداری بر سیدالشهداء بزرگداشت شعائر دین است.

۲. قرآن تعظیم شعائر الهی را از نشانه‌های تقوای دل می‌داند: «ومن يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب»^۲ آن کس که شعائر الهی را بزرگ دارد، این بخشی از تقوای قلب است.»

مفسران در مصداق این شعائر مطالبی گفته‌اند:

۱. برخی گفته‌اند شعائر، قربانی حج است که علامت‌گذاری شده باشد.
۲. برخی عقیده دارند که شعائر تمام مناسک و اعمال حج است.
۳. برخی می‌گویند شعائر موضع و جایگاه اعمال و عبادات حج است.
۴. گروهی دیگر می‌گویند شعائر به معنای نشانه‌های دین و طاعت خداوند است.^۳

۱. در این باره کتاب‌های ذیل مفید است: ۱. *اقتناع اللائم علی اقامة المأتم*؛ تألیف علامه سیدمحمسن امین جبل عاملی، مؤسسه المعارف الاسلامیه. ۲. *چرایی گریه و سوگواری*؛ تألیف نجم‌الدین طیبی این کتاب با وجود اختصار آن در این بحث بسیار خوب از عهده برآمد. ۳. *وهابیت مبانی فکری و کارنامه عملی*؛ تألیف آیت‌الله سبحانی فصل آخر، گریه بر فراق عزیزان.

۲. حج: ۳۲.

۳. *عوائد الایام*، ص ۳۱، عانده. ۲.

اطلاق لفظ «شعائر» معنای چهارم را تأیید می‌کند؛ بنابراین هر چیزی که نشانه دین باشد، شعائر است و سه معنای دیگر از جمله برپایی عزای سالار شهیدان از جمله مصادیق تعظیم شعائر الهی است که به عنوان یک ارزش مطرح است. مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌فرماید: «والشعائر هی العلامات الدالة و لم یقید بشی مثل الصفا و المروه غیر ذلک فکل ما هو من شعائر الله و آیاته و علاماته المذکره له فتعظیمه من تقوی الله و یشمله جمیع الایات الامرۃ بالتقوی؛^۱ شعائر عبارت است از نشانه‌هایی که انسان را به سوی خدا راهنمایی می‌کند و منحصر به صفا و مروه و مانند آن نمی‌شود؛ بنابراین هر نشانه‌ای که انسان را به یاد خدا بیندازد، تعظیم آن موجب تقوای الهی می‌گردد و تمام نشانه‌ها را در برمی‌گیرد».

۳. نتیجه آنکه برگزاری عزای سالار شهیدان نشانه تقوای الهی بوده و استحباب ویژه دارد.

ب) موده فی القربی

عزاداری بر امام حسین (علیه السلام) مصداق «مودت قربی» است که مزد رسالت است!

«قل لا استلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی؛^۲ بگو: اجرای بر رسالت از شما طلب نمی‌کنم؛ مگر دوستی اهل بیتم».

دوستی نشانه دارد. دوست در شادی دوستش شاد است و در اندوهش اندوهگین است. در روایتی از حضرت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «ان الله تبارک و تعالی... فاخترنا و اختارنا شیعة ینصروننا و یفرحون لفرحنا و

۱. تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۱۴، ذیل آیه ۱۶۵ بقره.

۲. شوری: ۲۳.

یحزنون لحزننا و یبذلون اموالهم و انفسهم فینا اولئک منا و الینا؛^۱ خداوند متعال ما را از میان بندگان خویش برگزید و برای ما پیروانی انتخاب نمود که همواره در شادی و غم ما شریک‌اند و با مال و جانشان به یاری ما می‌شتابند، آنان از مایند و به سوی ما خواهند آمد».

حضرت امام رضا علیه السلام به پسر شیبب فرمود: «اگر دوست داری که همنشین ما در بهشت باشی، در غم و اندوه ما اندوهناک و در شادی ما شادمان باش و ولایت ما را بپذیر چه آنکه اگر کسی سنگی را دوست بدارد، روز قیامت با آن محشور می‌گردد».^۲

اشکی که در مجالس عزای ابی‌عبدالله ریخته می‌شود، نماد خالص‌ترین ابراز عشق به سالار شهیدان، همان که پیامبر فرمود: حسین از من است و من از حسینم. می‌باشد. پیام این اشک این است که حسین جان آن‌قدر تو را دوست دارم که هیچ چیز جز این قطره زلال اشک نمی‌تواند آن را به تصویر بکشد، قلم نمی‌تواند، بیان نمی‌تواند! هنر نمی‌تواند! فقط اشک می‌تواند. این اشک، پیوند هدفی هم دارد.

اصولا گریه و جریان قطره‌های اشک از چشم که دریچه قلب آدمی است، چهارگونه است:

۱. گریه‌های شوق: گریه مادری که از دیدن فرزند دل‌بند گمشده خویش پس از چندین سال سرداده می‌شود، این گریه شوق است.
۲. گریه‌های عاطفی: اشکی که به هنگام مشاهده منظره کودک یتیمی که در آغوش مادر در یک شب سرد زمستانی از فراق پدر جان می‌دهد از چشم جاری می‌شود، گریه عاطفی است.
۳. گریه پیوند هدف: گاهی قطره‌های اشک پیام‌آور هدف‌هاست؛ آنها که می‌خواهند بگویند: با مرام امام حسین علیه السلام همراه و با هدف او هماهنگ و پیرو

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۷، باب ثواب البكاء علی مصیبه الحسین علیه السلام.

۲. همان، ص ۲۸۶.

مکتب او هستیم، ممکن است این کار را با دادن شعار آتشین، یا سرودن اشعار و حماسه‌ها ابراز دارند؛ اما گاهی ممکن است آنها ساختگی باشد؛ ولی آن کس که احیانا با شنیدن این حادثه جانسوز قطره اشکی از درون دل بیرون می‌فرستد، صادقانه‌ترین حقیقت را بیان می‌کند. این قطره اشک اعلان وفاداری به اهداف مقدس یاران امام حسین (علیه السلام) و پیوند دل و جان با آنهاست، اعلان جنگ با بت‌پرستی و ظلم و ستم، اعلان بیزاری از آلودگی‌هاست.

۴. گریه ذلت و شکست: گریه افراد ضعیف و ناتوانی که از رسیدن به اهداف خود وامانده‌اند و روح و شهامت برای پیشرفت در خود نمی‌بینند، می‌نشینند و عاجزانه گریه سر می‌دهند.

گریه در عزای سالار شهیدان از این گریه به دور است و حاشا که چنین گریه‌ای در جایگاه ساحت مقدس ابی‌عبدالله الحسین (علیه السلام) باشد که او امام عزیزان تاریخ است.

ج) فریاد علیه ستم

مجلس عزای ابی‌عبدالله فریاد پرخروش ظلم‌ستیزی است آن هم ظلمی بی‌نظیر در تاریخ بشریت، پسر پیامبر را دعوت کردن، لب‌تشنه‌کشتن، عزیزانش را به اسارت‌بردن، خیمه‌ها را به آتش کشیدن، اسب بر بدن عزیز خدا تاختن و... و... در کجای تاریخ این همه ظلم یک‌جا سابقه دارد؟ باید علیه آن فریاد برآورد، مجلس عزای ابی‌عبدالله همان فریاد است، تریبونی است که از آغاز این حادثه دردناک تاکنون نگذاشته است که این ظلم فراموش شود و در کنار آن به احیاء اهداف ابی‌عبدالله پرداخته است.

«لا یحبّ الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم»^۱ خداوند متعال فریاد

زدن به بدگویی را دوست ندارد، جز برای کسانی که مورد ستم قرار گرفته‌اند.»
از این آیه استفاده می‌شود که خداوند متعال نه تنها به مظلومان اجازه فریاد و

افشاگری داده؛ بلکه چنین فریادی محبوب ذات اقدس الهی قرار گرفته است.

عزاداری در سیره معصومین

سیره و سنت قولی و فعلی معصومین علیهم‌السلام بر برپایی عزاداری ابی‌عبدالله به عنوان یکی از راه‌های احیاء نهضت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام بوده است. هم سفارش به عزاداری بر سالار شهیدان داشتند، هم خود مجلس عزا برپا می‌کردند. امامان شیعه برای حفظ مکتب، روش‌های مختلفی داشتند؛ روشی که پس از شهادت سیدالشهداء به عنوان روش «استراتژیک» بود، احیاء نهضت ابی‌عبدالله علیه‌السلام بود. با روش‌های مختلف:

(الف) دعوت شاعران به سرودن شعر در عزاداری ابی‌عبدالله علیه‌السلام؛

(ب) سفارش به زیارت سالار شهیدان؛

(ج) تأکید بر استحباب سجده بر تربت امام حسین علیه‌السلام؛

(د) استحباب گریستن و گریاندن و حالت گریه‌کننده به خود گرفتن در عزای

امام حسین علیه‌السلام؛

(هـ) دعوت به برپایی مجلس عزا برای امام حسین علیه‌السلام و برپا داشتن مراسم

عزای حضرت از سوی خود آنان.

در روایتی از حضرت امام رضا علیه‌السلام رسیده است:

«من تذکر مصابنا و بکی لما ارتکب منّا کان معنا فی درجتنا یوم

القیامة و من ذکر بمصابنا فبکی و ابکی لم تبک عینه یوم تبکی العیون و

من جلس مجلساً یحیی فیه امرنا لم یمت قلبه یوم تموت القلوب؛^۱ آن کسی

که مصائب ما را به یاد آورد و بر مصائب ما بگرید، در قیامت با ما و در درجه‌ای

که ما هستیم، خواهد بود و کسی که مصیبت ما را به یاد دیگران بیندازد و خود

بگرید و دیگران را بگریاند، روزی که چشم‌ها گریان است، چشم او گریان

۱. عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۳۲۹؛ امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۱۷؛ اقناع اللائم، ص ۱۹۳.

نخواهد بود و کسی که در مجلسی بنشیند که امر ما [مکتب ما] در آن احیاء می‌گردد، روزی که دل‌ها می‌میرد، قلب او نمی‌میرد».

در سیره معصومان می‌بینیم در خفقانی‌ترین شرایط برای امام حسین (علیه السلام) مجلس عزا برپا می‌کردند و گاه مجلس عادی را هم تبدیل به مجلس عزای امام حسین (علیه السلام) می‌ساختند.

امام سجاد (علیه السلام) در طول ۵۳ سال امامت خویش در هر شرایطی کربلا و عاشورا را به یاد می‌آورد.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «بکی علی بن الحسین عشرين سنة و ما وضع بین یدیه طعام الا بکی؛^۱ امام سجاد بیست سال گریه کرد و هرگاه در جلو آن حضرت غذایی گذاشته می‌شد، می‌گریست».

هرگاه غذایی نزد حضرت گذاشته می‌شد، چشمان مبارک حضرت پر اشک می‌شد، روزی یکی از خدمت‌گزاران آن حضرت گفت: یا بن‌رسول الله آیا هنوز زمان پایان حزن و اندوه شما فرا نرسیده؟ حضرت فرمود: «ویحک ان یعقوب کان له اثنی عشر ابناً فغیب الله واحداً منهم فابیضت عیناه من الحزن و کان ابنه یوسف حیاً فی الدنیا و انا نظرت الی ابی و اخی و عمی و سبعة عشرین اهل بیتی و قوماً من انصار ابی مصرعین حولی فکیف ینقضی حزنی؛ یعقوب دارای دوازده فرزند بود؛ خداوند یکی از آنان را از جلوی چشمش پنهان نمود، در حالی که فرزندش زنده بود، چشمان یعقوب از اندوه سفید شد؛ اما من در جلو چشمم شاهد بودم پدرم، برادرم، عمویم، هفده تن از اهل بیتم و گروهی از یاران پدرم را به قتل رساندند سرهایشان را از تن جدا کردند، چگونه اندوه من پایان می‌پذیرد».

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۷۹.

۲. کامل الزیارات، ص ۱۰۷، ح ۱.

مالک جهنی می‌گوید: امام باقر علیه السلام درباره روز عاشورا فرمود: «و لیسندب الحسین و بیکیه و یأمر من فی داره بالبکاء علیه و یقیم فی داره مصیبتیه باظهار الجزع علیه و یتلاقون بالبکاء علیه بعضهم فی البیوت و لیعز بعضهم بعضاً بمصاب الحسین فانا ضامن علی الله لهم اذا احتملوا ذلك ان یعطیهم ثواب الفی حجة و عمرة و غزوة مع رسول الله و الائمة الراشدين؛ در روز عاشورا برای امام حسین زاری کرده و بگریید و اهل خانه را هم امر به گریستن به حضرت کنید. در خانه خود برای حضرت مجلس عزا برپا کرده و داغ خویش را ابراز کنید و ضمن دیدار و ملاقات همدیگر بر آن حضرت گریه کنید و یکدیگر را در داغ امام حسین علیه السلام تعزیت دهید و هر کس این عمل را انجام دهد، برای او در نزد خدا ثواب دوهزار حج و عمره و جهاد در رکاب رسول خدا و امامان راشدین را ضمانت می‌کنم».

راوی می‌گوید: محضر امام صادق علیه السلام بودیم؛ یادی از امام حسین بن علی کردیم، حضرت گریه کرد ما هم گریه کردیم، سپس حضرت سرش را بلند کرد و فرمود: امام حسین علیه السلام فرمود: «من کشته اشک‌هایم؛ هیچ مؤمنی مرا یاد نمی‌کند مگر آنکه می‌گرید».^۲

در روایتی آمده است روزی که نام امام حسین علیه السلام برده می‌شد، تا شب لبخندی بر لبان حضرت صادق نبود.^۳

زید شحام می‌گوید: همراه جماعتی از اهل کوفه در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم. یکی از شعرای عرب بنام جعفر بن عفان وارد شد. آن حضرت او را احترام نموده و در نزدیک خود جای داد، آن‌گاه فرمود: ای جعفر! او عرض کرد لبیک!

۱. همان، ص ۱۷۴، باب ۷۱ ثواب من زار الحسین.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴.

۳. کامل الزیارات، ص ۱۰۱؛ اتقاع اللائم، ص ۱۸۱.

حضرت فرمود به من گفته‌اند تو اشعار نیکی درباره امام حسین (ع) سروده‌ای؟ عرض کرد، آری. حضرت فرمود: اشعارت را بخوان. او شعر می‌خواند و امام و اطرافیان می‌گریستند به گونه‌ای که قطرات اشک بر صورت و محاسن آن حضرت جاری بود، سپس امام فرمود:

«یا جعفر والله لقد شهدت ملائكة الله المقربين ها هنا يسمعون قولك في الحسين و لقد بكوا كما بكينا او اكثر...»^۱ ای جعفر فرشتگان الهی در این مجلس حاضر شدند و شعرت را شنیدند و گریه کردند همان‌گونه که ما گریه کردیم؛ بلکه بیش از ما گریستند...».

امام رضا (ع) فرمود: «کان ابی اذا دخل المحرم لایری ضاحکاً و کانت الکأبة تغلب علیه حتی تمضی منه عشرة ايام فاذا کان یوم العاشر منه کان ذالک الیوم یوم مصیبتہ و حزنه و بکائه»^۲ با فرا رسیدن ماه محرم پدرم موسی بن جعفر (ع) با چهره خندان دیده نمی‌شد و حزن و اندوه سراسر وجودش را فرا می‌گرفت تا روز دهم فرا می‌رسید؛ آن روز، روز مصیبت، اندوه و گریه آن حضرت بود.».

دعبل خزاعی شاعر بزرگ اهل بیت می‌گوید: در ایام محرم بر امام رضا (ع) وارد شدم. حضرت فرمود: دوست دارم برای من شعر بخوانی، این روزها روز حزن و اندوه ما اهل بیت و شادی دشمنان ما به ویژه بنی‌امیه است. پس از آن امام رضا (ع) برخاست، پرده‌ای را برای حضور خانواده در مصیبت جدشان حسین آویزان کردند. سپس فرمودند: دعبل برای حسین مرثیه بخوان تا زنده‌ای یار و مدیحه سرای ما هستی، آن‌گاه گریستم به گونه‌ای که قطرات اشک بر صورتم جاری شد و این شعر را سرودم: افاطم لوخلت الی آخر؛ امام رضا (ع) گریست و

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲.

۲. همان، ص ۲۸۴.

به همراه حضرت خانواده و فرزندان حضرت گریستند.^۱ اینها تنها گوشه‌ای از رفتار و گفتار معصومین دربارهٔ با عزاداری سالار شهیدان بود؛ ولی باید تاریخ عزاداری بر سیدالشهداء را بسیار دیرینه دید و حداقل آنکه اولین برپا کننده عزای حضرت، رسول الله ﷺ در روز ولادت حضرت و... بوده است که تفصیل آن به درازا می‌کشد.^۲

نقش مجالس عزاداری

مجالس عزاداری ابی‌عبدالله الحسین (علیه السلام) در طول تاریخ تریونی گسترده برای معرفی اسلام ناب محمدی در پرتو نهضت آن حضرت بوده است. این مجالس نقشی اساسی در احیاء نهضت ابی‌عبدالله (علیه السلام) و تبیین آرمان‌های بلند آن شهید سرفراز داشته است. می‌توان این مجالس را از مصادیق شجره طیبه قرآنی نامید که قرآن ذکر می‌کند: «آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیبه را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن در زمین ثابت و شاخه آن در آسمان است، هر زمان میوه خود را به اذن پروردگارش می‌دهد و خداوند برای مردم مثل‌ها می‌زند، شاید متذکر شوید و پند گیرید».^۳ شجره طیبه‌ای که در این آیه شریفه مشبه‌به قرار گرفته این ویژگی‌ها را دارد:

۱. موجودی است پاک و طیب از هر جهت؛
۲. دارای نظام حساب شده است، اصل و فرع دارد؛
۳. اصل و ریشه آن ثابت و مستحکم است؛
۴. شاخه‌های این شجره طیبه در یک محیط پست محدود نیست؛ بلکه بلند

۱. همان، ج ۴۵، ص ۲۵۷.

۲. مراجعه کنید به کتاب *سیرتنا و سنتنا سیرة نبینا*، مرحوم علامه امینی و کتاب *تاریخ‌النیاحة علی الامام الشهید*، دو جلد که به فارسی با عنوان *اشکواره کربلا* چاپ شده است.

۳. ابراهیم: ۲۴-۲۵.

آسمان جایگاه اوست؛

۵. این شجره طیبه پربار است؛

۶. در هر فصل میوه می‌دهد؛

۷. میوه و دانش به اذن خداوند است.

مهم این نیست که آیا این شجره طیبه وجود خارجی دارد یا نه، مهم این وجه شباهت‌هاست؛ زیرا تشبیهات زیادی در زبان‌های مختلف داریم که اصلاً وجود خارجی ندارد؛ مانند اینکه می‌گوییم قرآن همچون آفتابی است که غروب ندارد؛ در حالی که می‌دانیم آفتاب همیشه غروب دارد و یا اینکه هجران من همچون شبی است که پایان ندارد.

به هر حال هدف از تشبیه، مجسم‌ساختن حقایق و قراردادن مسائل عقلی در قالب محسوس است.

این ویژگی‌ها به خوبی در مراحل نهضت عاشورا و مجالس ابی‌عبدالله علیه السلام

مشاهده می‌شود.

ما میوه‌های شیرین این مجالس را از آغاز تاکنون فراوان دیده‌ایم. بقاء تشیع به ویژه در ایران اسلامی مدیون این مجالس است. رضاخان را برای براندازی اسلام آوردند؛ اما این مجالس حسینی بود که نگذاشت. فرزند خبیث او هم همین هدف را دنبال می‌کرد؛ اما به برکت این مجالس نتوانست و به فضل خداوند نخواهند توانست و راز آن همه تأکید اهل بیت علیهم السلام و اصرار آنها بر برپایی مجالس ابی‌عبدالله همین است که این مجالس است که از آرمان‌های بلند سالار شهیدان پاسداری کرده و می‌کند و راز تأکید خلف صالح امامان، احیاگر آرمان بلند عاشورا در عصر و زمان ما امام خمینی علیه السلام بر عزاداری سنتی و برپایی مجالس حسینی همین است:

«الان هزار و چهارصدسال است که با این منبرها، با این روضه‌ها، با این مصیبت‌ها و با این سینه‌زنی‌ها حفظ کرده‌اند اسلام را... هر مکتبی تا پیش سینه‌زن نباشد، تا پیش گریه‌کن نباشد، تا پیش سر و سینه‌زن نباشد، حفظ

نمی‌شود...»^۱.

مجالس حسینی به حق مصداق «بوستان‌های بهشتی» است که در روایات آمده است: «عن رسول الله ﷺ: ارتعوا فی ریاض الجنه قالوا یا رسول الله و ماریاض الجنه قال مجالس الذکر؛^۲ در باغ‌های بهشت گردش کنید [از آنها بهره‌مند گردید] عرض کردند: ای رسول خدا باغ‌های بهشت چیست؟ فرمود: مجالس ذکر و یاد خداوند».

نیز فرمود:

«إذا رأیتم روضة من ریاض الجنه فارتعوا فیها قیل یا رسول الله و ماریاض الجنه فقال مجلس المؤمنین؛^۳ هرگاه باغی از باغ‌های بهشت را دیدید، از آن بهره‌مند گردید. عرض شد: ای پیامبر خدا باغ بهشت چیست؟ فرمود: مجلس مؤمنان».

مجالس حسینی، هم مجالس یاد خداست و هم مجلس مؤمنان. مجالس حسینی گوهری نفیس و ارزشمند برای حفظ اسلام است، به همین دلیل رهزنان دین پیوسته با آن مخالف بوده و درصدد تخریب برآمدند.

تاریخ مخالفت با مجالس حسینی

اولین گروه مخالف با عزاداری و مجالس حسینی، بنی‌امیه که خود بانی جنایات و حادثه عاشورا بودند، می‌باشند. هشام‌بن عبدالملک بیش از سایر سلاطین اموی در این راه تلاش کرد، آنان تلاش کردند که روز عاشورا را روز جشن و شادی بسازند. «و هذا یوم فرحت به آل زیاد و آل مروان بقتلهم

۱. صحیفه نور، ج ۶۹، ص ۷۰.

۲. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۶۲.

۳. امالی شیخ صدوق، ص ۶۸.

الحسین؛^۱ این روز [عاشورا] روزی است که آل زیاد و آل مروان به خاطر کشتن امام حسین (ع) شاد بودند».

ابن حجر می‌گوید: نخستین کسی که روز عاشورا در حضور عبدالملک بن مروان و گروهی از صحابه و تابعین جشن گرفت، حجاج بن یوسف ثقفی بود؛ آن‌گاه اعلام شد که یادآوری قتل و شهادت حسین و مصائب آن بر گویندگان و خطباء حرام است.^۲

بعد از آنان بنی‌العباس این راه را دنبال کردند و نمک‌خورها و نمکدان‌شکن‌ها به نام محبت اهل بیت مردم را به سوی خود فراخواندند و همانند بنی‌امیه با اهل بیت (ع) برخورد کردند. شاعر عرب ابوالعطاء سندی می‌گوید:

یا لیت ظلم بنی المروان دام لنا و لیت عدل بنی العباس فی النار^۳
ای کاش ظلم و ستم بنی مروان برایمان ادامه داشت و عدالت بنی‌العباس در آتش بود.^۴

آنان کینه بی‌پایانی با سالار شهیدان ابی‌عبدالله (ع) داشتند. اولین اهانت به مرقد مطهر حضرت از سوی منصور عباسی و سپس فرزندش هارون صورت گرفت که دستور تخریب حرم امام حسین (ع) را صادر کردند و سپس در عصر متوکل که بیشترین جسارت‌ها به دستور او صورت گرفت.

مورخان نوشته‌اند: متوکل بارها دستور تخریب حرم حضرت، شخم‌زدن، آب رهاکردن بر مرقد نورانی ابی‌عبدالله (ع) را صادر کرد.

۱. مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.

۲. الصواعق المحرقة، ص ۲۲۱.

۳. المحاسن و المساوی ابن‌قتیبه، ص ۲۴۶.

۴. در رابطه با جنایات بنی‌العباس و برخورد و حشیمان آنها با علویان بنگرید به مقاله «دراسة الاسالیب التي ابتعها العباسيون او فی تثبیت سلطنتهم» در مجموعه الآثار المؤتمر العالمی الثالث للامام الرضا،

در این سال متوکل دستور به نابودی حرم امام حسین علیه السلام و خانه‌های اطراف آن داد و دستور داد آنجا را شخم زدند و مردم را از زیارت امام حسین علیه السلام ممنوع ساخت، قبر را به کلی منهدم ساخت و گنبد و بارگاه حضرت تبدیل به یک بیابان صاف شد. متوکل معروف به دشمنی با اهل بیت بود، یعقوب بن سکیت شاعر و ادیب معروف می‌گوید: به خدا قسم اگر بنی‌امیه پسر دختر پیامبر را مظلوم کشتند، بنی‌عباس هم همانند آنها عمل کردند و قبرش را منهدم ساختند. آنها متأسف بودند از اینکه نبودند تا در قتل حضرت شریک باشند و آن را با برخورد با استخوان‌های اَبی‌عبدالله علیه السلام جبران کردند.

صاحب *مقاتل الطالبین* که از مورخان اهل سنت است، می‌گوید: متوکل این جسارت‌ها را توسط فردی بنام دیزج که یهودی‌الاصل بوده، به انجام رسانده است. این جسارت در دوره موفق عباسی در سال ۲۶۹ و در دوره المسترشد در سال ۵۶۲ صورت گرفت که بسیاری از اشیاء گران‌قیمت آن مضع نورانی به سرقت رفت.^۱

در کنار این اهانت‌ها برخورد شدید با زائران و مجالس حسینی هم بوده است. و بعد از آن برخوردها با عزاداری سالار شهیدان در سیره جباران و قلدران دیگر همانند رضاخان و صدام و تکفیری‌های عصر ما همچنان ادامه دارد.

همسر رضاخان (که او هم زن فاسدی بود) می‌گوید: «حسینقلی خان اسفندیاری شوهر خواهرم که پزشک مخصوص رضا بود، اعتقادی به حرف‌های مذهبی نداشت و حتی با عزاداری امام حسین هم مخالف بود و می‌گفت در هیچ کجای دنیا مردم برای دشمنان خودشان عزاداری نمی‌کنند. این عرب‌ها دشمن ملت ایران بوده‌اند و به ما حمله کرده‌اند و جان و مال و ناموس ایرانیان را مورد تعرض قرار دادند و از این قبیل حرف‌ها می‌زد. رضا این حرف‌ها را می‌پسندید و

۱. در این باره مصاحبه‌های پورامینی در روزنامه قدس ۸۴/۱۲/۷ سال نوزدهم شماره ۵۲۲۲، صفحه ۱۴ خواندنی است.

می گفت: من نمی فهمم چرا مردم برای عربها عزاداری می کنند»^۱.
او در پی این اعتقاد دستور آکید برای مبارزه با مجالس عزاداری که آن را
موهومات می خواند، صادر کرد.^۲
در پرونده ننگین صدام این جلاد کم نظیر تاریخ، برخورد با حرم سالار
شهیدان نیز وجود دارد. در قصه انتفاضه شیعیان عراق صدام به بهانه مقابله با
شیعیان توسط دامادش گنبد و حرم نورانی امام حسین (ع) را به توپ بست که
البته هم دامادش سزای این جنایت ننگین و دیگر جنایات ننگین خود را دید، هم
صدام! تازه این دنیاست، عذاب الیم در انتظار آنان است! در کنار هتک حرمت به
حرم سیدالشهداء جسارت های فراوان به مجالس عزاداری و عزاداران داشت.
به این ترتیب نتیجه ای که از این مباحث در پی آن بودیم؛ این است که
عزاداری سالار شهیدان از حقایق و واقعیات بی تردید دین ماست، تشکیک در این
امر تشکیک در امر بدیهی است، مجالس عزای حسین، مجالس نورانی الهی
است باید پیوسته بر شکوه آنها افزوده گردد؛ ولی باید توجه داشت که همیشه
گوهرهای نفیس در معرض خطر ربه شده شدن و آسیب دیدن هستند، باید مراقب
بود از این مجالس در سمت و سو و جهتی که سالار شهیدان می پسندد، استفاده
گردد.

۱. خاطرات ملکه پهلوی، ص ۹۰-۸۹

۲. دین ستیزی رژیم پهلوی، ص ۱۰ مرکز بررسی اسناد تاریخی.

مهدی و مهدویت از دیدگاه امام حسین علیه السلام^۱

محمد امین صادقی اُرزگانی

آن سفر کرده که صد قافله دل هم‌ره اوست

هر کجا هست خدایا به سلامت دارش^۲

۱. اهداف و ضرورت بحث

در عصری که جهالت مُدرن، عالم و آدم را به سراشیب سقوط نزدیک ساخته و ظلم، بی‌عدالتی، ستم سالاری، معنویت ستیزی، اخلاق گریزی و هزاران فاجعه هولناک دیگر در جهان بیداد می‌کند و از این جهت، آینده بشر هر روز تاریک و تاریک‌تر شده و وحشت و ناامیدی رو به افزایش است، بحث از جریان مهدویت از هر زاویه‌ای که انجام گیرد در حقیقت بحث از نویدها، سعادت‌ها، شادکامی‌ها، پیروزی معنویت، اخلاق، عدالت، تقوا، ترسیم آینده درخشان برای بشر و هزاران خواست الهی و انسانی دیگر است.

از سوی دیگر، مهدویت یکی از اساسی‌ترین و زنده‌ترین مباحثی است که در متون دینی [آیات و روایات] بدان توجه ویژه شده و پیرامون آن اسرار نهفته و معارف عمیقی هست که بازگو کردن آن می‌تواند - گذشته از آشنا کردن

۱. منشر شده در: نهضت عاشورا (جستاری‌های کلامی، سیاسی و فقهی)، قم، پژوهشگاه علوم و

فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷، ص ۲۵۲ تا ۲۱۶.

۲. دیوان حافظ، ص ۱۸۶.

خوانندگان با معارف دینی - به قلب‌ها و جان‌ها نورانیت، حرارت، عشق، نشاط، تحرک، پویایی، ایمان، استحکام، امید، هدایت و سعادت ابدی بیخشد. درباره حضرت مهدی مسائل متعدد از زاویه‌های مختلف در اذهان جست‌وجوگر - به ویژه نسل جوان عصر حاضر - وجود دارد که می‌بایست دین پژوهان بدان توجه کنند و حقایق متناسب با شرایط زمان در آن باره طرح و تبیین نمایند؛ بنابراین، بحث مهدویت و نشان دادن چهره پر فروغ حضرت مهدی در آینه تحقیق از ضروری‌ترین و مهم‌ترین رسالت دین پژوهان عصر کنونی است.

گفتنی است مهدویت دامنه گسترده و جنبه‌های مختلف دارد، اما به تناسب موضوع و ظرفیت مقاله، تنها به بعضی از امور پرداخته و مسائل آن از دیدگاه سالار شهیدان، حسین بن علی علیه السلام طرح و تحلیل می‌شود.

۲. مهدویت استمرار خلافت الهی در زمین

یکی از موارد مهم که به جهاتی جزء مسائل اولیهٔ مهدویت خواهد بود، جریان خلافت الهی انسان کامل است، زیرا خلافت الهی، مانند داستان سفینه نوح یا کشتی موسی و خضر و مانند آنها نیست که یک قضیه شخصی و معین بوده و سپری شده باشد، بلکه خلافت فیضی متصل و فوزی مستمر است که از اول با اندیشه دوام و انگیزه استمرار طرح شده است، لذا نه تنها مخصوص آدم ابوالبشر نبوده، بلکه در قلمرو نبوت و امامت گسترش یافته است.^۱

از همین رو در روایات اهل بیت علیهم السلام به جریان ضرورت خلیفه و حجت الهی توجه خاصی شده و در این مورد آمده است:

آری خداوندا، زمین هیچ‌گاه از حجت الهی خالی نیست که برای خدا با برهان روشن قیام کند یا آشکار و شناخته شده یا بیمناک و پنهان تا حجت خدا باطل نشود و نشانه‌هایش از میان نرود. تعدادشان چقدر و در کجا هستند؟ به خدا

۱. عبدالله جوادی آملی، تفسیر تفسیر، ج ۳، ص ۱۳۸.

سوگند که تعدادشان اندک، ولی نزد خدا بزرگ مقدارند، خدا به وسیله آنان حجت‌ها و نشانه‌های خود را نگاه می‌دارد تا به کسانی که همانندشان هستند بسپارد و در دل‌های آنان بکارد، آنان در دنیا با بدن‌هایی زندگی می‌کنند که ارواحشان به جهان بالا پیوند خورده است، آنان خلیفه خدا در زمین و دعوت کنندگان مردم به دین خدایند. آه آه! چه سخت اشتیاق دیدارشان را دارم.^۱

در کلام حضرت بر این نکته اصرار شده که زمین هیچ‌گاه از حجت خدا خالی نیست، گرچه حجت گاهی حاضر و آشکار و زمانی غایب و پنهان خواهد بود و این، سنت قطعی الهی است که تعداد اندکی از انسان‌های برگزیده به صورت متناوب بیایند و عهده‌دار خلافت الهی باشند. این مسئله (استمرار خلافت الهی در زمین) در دعای عشرات سالار شهیدان بدین صورت مورد توجه قرار گرفته که به خدای سبحان عرض می‌کند:

«واشهد انّ علی بن ابی طالب و الائمه من وُلده هم الائمة الهداة المهديون، و انهم اولیاءک المصطفون من حزبک الغالبون و صفوتک و خیرتک من خلقک و نجباؤک الذین انتجبهم لدینک و اختصاصهم من خلقک و اصطفیتهم علی عبادک و جعلتهم حجة علی العالمین؛^۲ شهادت می‌دهیم که علی بن ابی‌طالب و سایر امامان (علیهم‌السلام) خود هدایت یافته و پیشوایان هدایت‌اند. آنان اولیا و برگزیدگانی از حزب فاتح و غالب تو هستند که از میان خلق برگزیده و اختیار شده‌اند، خالصانی‌اند که آنان را برای حفظ دین برگزیده و ایشان را به اوصافی مختص کرده و بر سایرین برتری داده و حجت خود بر عالمیان قرار داده است.»

در این کلام امام حسین (ع) به دو نکته اشاره شده است:

نکته اول، جریان برگزیدگی و حجت بودن امامان (ع) است که حضرت از

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۲. شیخ تقی‌الدین کفعمی عاملی، مصباح، ص ۸۸.

موقعیت و جای‌گاه آنان در عالم سخن گفته و بدین مسئله توجه داده که چون ائمه علیهم‌السلام مقام ولایت و خلافت الهی دارند از حزب غالب خداوند بوده و در نهایت پیروزی از آن آنهاست و چون پیروزی مطلق پیشوایان دین به دست توانای مهدی موعود حاصل می‌شود، این وعده خداوند که فرمود: «فان حزب الله هم الغالبون»^۱ بی‌تردید حزب خداوند غالب مطلق است» و «الا ان حزب الله هم المفلحون»^۲ آگاه باشید که حزب خداوند رستگارانند». حقیقتی است که در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام به طور کامل تحقق می‌یابد، زیرا به گفته برخی از مفسران^۳ فلاح، پیروزی مطلق و استیلا کامل بر هدف است و این که در آیه یاد شده به صورت اطلاق از غلبه و فلاح حزب خدا سخن گفته شده، معلوم می‌شود مراد، غلبه و فلاح و سعادت مطلق است که در دنیا با زندگی طیب و طاهر در جامعه صالح به دست اولیای خدا - به ویژه مهدی موعود علیه‌السلام - در زمین پدید می‌آید و در آخرت با قرار گرفتن در جوار رحمت الهی حاصل می‌شود.

نکته دوم: در کلام حسینی آن است که چون ائمه علیهم‌السلام برگزیدگان و عصاره عالم آفرینش‌اند، خداوند آنان را برای خود برگزیده و از بین همه موجودات بعد از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آنها را به این امر اختصاص داده و حجت و خلیفه خود بر عالم و آدم کرده است. ائمه علیهم‌السلام همان ذریه‌ای‌اند که قرآن کریم درباره آنها فرمود: «ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریهٔ بعضها من بعض»^۴ خداوند آدم، نوح، آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزیده و برتری داده، آنها ذریه‌ای بودند که بعضی از برخی دیگر گرفته شده‌اند.

۱. مائده: ۵۶.

۲. مجادله: ۲۲.

۳. المیزان، ج ۶، ص ۱۵.

۴. آل عمران: ۳۳ - ۳۴.

یکی از مهم‌ترین جهات مطرح در این گزینش، جریان خلافت خدا در زمین است که با حضرت آدم آغاز شده و هم چنان ادامه دارد و در این خصوص نقل شده که روزی مأمون از حضرت امام رضا (ع) پرسید که آیا خداوند عترت را بر سایر مردم برتری داده است؟

حضرت فرمود: خداوند این مسئله را در قرآن به وضوح بیان نموده است، آن‌گاه آیه فوق را تلاوت و به ذریه استدلال کرد. امام باقر (ع) نیز پس از خواندن آیه یاد شده فرموده ما بقایای همان عترت هستیم. از این عبارت معلوم می‌شود که این عترت از آدم آغاز شده و تا ائمه (ع) ادامه یافته است، لذا در آیه مبارکه، بعد از ذکر آدم، نوح، آل عمران، آل ابراهیم، به مسئله ذریه آنان اشاره گردیده است.^۱

سالار شهیدان با اشاره به این که مهدی آخر زمان وارث همه انبیا بوده و سنت‌های بسیاری از آنان را به همراه دارد، فرمود: «التاسع من وُلدنی و هو قائمنا اهل البیت، یصلح الله تعالی امره فی لیلة واحدة؛^۲ نهمین فرزندم که قائم ما اهل بیت است، خداوند کار او را (ظهور او) در یک شب برآورده می‌سازد». از آن‌چه گفته شد، چند مطلب به دست می‌آید:

اولاً، زمین هیچ‌گاه از حجت و خلیفه الهی خالی نیست، لذا خداوند از خلافت به فیضی مستمر یاد نموده و فرمود: «انی جاعل فی الارض خلیفه؛^۳ ما در زمین خلیفه قرار می‌دهیم».

ثانیاً، انبیا (ع) عصاره هستی و برگزیدگان الهی‌اند و هر کدام به نوبه خود عهده‌دار خلافت الهی در زمین بوده‌اند.

۱. المیزان، ج ۳، ص ۱۶۵ و ۱۶۸.

۲. محمدبن حسن حر عاملی، اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۶، ص ۳۹۷.

۳. بقره: ۳۰.

ثالثاً، برابر روایات متعدد از جمله کلام سالار شهیدان که اشاره شد، ائمه علیهم‌السلام، ذریه انبیای الهی و عصاره نظام خلقت، حجت و خلیفه خداوند در زمین‌اند.

رابعاً، خلافت که فیض مستمر الهی است بعد از انبیا در چهره ولایت و امامت اهل بیت پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تداوم یافته است.

خامساً، حضرت مهدی به عنوان ذریه انبیا و آخرین پرچم‌دار ولایت و نهمین فرزند امام حسین علیه‌السلام خلیفه خدا در زمین خواهد بود؛ بدین لحاظ در روایات متعدد از او به خلیفه خداوند یاد شده، از جمله پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

مهدی در حالی ظهور می‌کند که بر بالای سر او ابری قرار دارد و در آن فرشته‌ای است و پیوسته ندا می‌کند این مهدی خلیفه خداوند است از او پیروی کنید.^۱

هم‌چنین در *اسعاف الراغبین* آمده است :

در روایات متعدد نقل شده که هنگام ظهور مهدی فرشته‌ای ندا می‌کند این مهدی خلیفه خداست از او اطاعت کنید.^۲

۳. مهدی از فرزندان امام حسین علیه‌السلام است

پس از آن که معلوم شد مهدویت در واقع همان استمرار خلافت الهی است که ریشه در قرآن کریم دارد و زمین هیچ‌گاه بدون خلیفه و حجت نخواهد بود و حضرت مهدی علیه‌السلام به عنوان آخرین پرچم دار ولایت، خلیفه خدا در زمین است لازم است به این نکته اشاره شود که بر اساس روایاتی که از پیامبر اکرم و روایات اهل بیت علیهم‌السلام از جمله حضرت امام حسین علیه‌السلام رسیده، مهدی موعود از فرزندان سالار شهیدان حسین بن علی علیه‌السلام است و چون در این‌باره عده‌ای از اهل

۱. یوسف بن یحیی المقدسی شافعی، *عقد الدرر فی اخبار المنتظر*، باب ۶، ص ۱۳۴.

۲. شیخ محمد بن علی العنان، *اسعاف الراغبین فی سیرة المصطفی و فضایل اهل بینه*، ص ۱۴۹. این کتاب در حاشیه نورالابصار، تألیف شیخ مؤمن شبلنجی چاپ شده است.

سنت،^۱ پس از پذیرش اصل مهدویت و این که مهدی موعود از اهل بیت (ع) پیامبر است، دچار این توهم شده‌اند که مهدی موعود از اولاد امام‌حسن مجتبی (ع) است، این بحث در دو محور به‌طور خلاصه طرح و بررسی می‌شود:

۳-۱. دیدگاه شیعه با استناد به کلام امام‌حسین علیه السلام

به تناسب موضوع مقاله در ابتدا باید این بحث از منظر خود امام‌حسین (ع) مطرح شود. پوشیده نیست که یکی از مظلومیتهای سالار شهیدان (ع) آن است که به سبب شرایط خاص سیاسی و اختناق شدیدی که معاویه و دودمان بنی امیه پدید آورده بودند، از امام‌حسین (ع) روایاتی زیادی ثبت نشده است، اما در عین حال در همان اندازه که به دست ما رسیده در موارد متعددی امام‌حسین (ع) به این نکته که مهدی موعود از فرزندان اوست اصرار داشته است و این شاید خود گویای معنا و حقیقتی باشد. به هر حال در یکی از روایات آمده است: «انّ اعراباً قال له: اخبرنی عن عدد الائمه بعد رسول الله ﷺ. قال علیه السلام: اثنا عشر عدد نقباء بنی اسرائیل. قال فسمهم لی. فاطرق الحسنین ملیاً ثم رفع رأسه و قال: نعم اخبرک یا اخالعرب ان الامام و الخلیفه بعد رسول الله، ابی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع)، و الحسن و انا و تسعة من ولدی، منهم علی ابنی و بعده محمد ابنه و بعده جعفر ابنه، و بعده موسی ابنه، و بعده علی ابنه، و بعده محمد ابنه، و بعد علی ابنه، و بعده الحسن ابنه، و بعده الخلف المهدی و هو التاسع من ولدی یقوم بالدين فی اخر الزمان»؛^۲

۱. احمد بن جمر الهیثمی الملکی، الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقه، ص ۱۶۷، باب ۱۱، فصل ۱.

۲. محمد بن حسن حر عاملی، اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۲، ص ۵۵۶، باب ۹، فصل ۲۷، ح ۵۷۳.

شخصی از حضرت امام حسین علیه السلام از تعداد ائمه بعد از پیامبر اکرم پرسید، حضرت در پاسخ فرمود: دوازده نفر به تعداد نقبای بنی اسرائیل هستند. بعد، آن شخص عرض کرد: آنان را نام ببرید. حضرت مقداری به فکر فرو رفت، بعد فرمود: ای برادر عرب! شما را از نام‌های آنان آگاه می‌کنم، بی‌تردید امام و خلیفه بعد از پیامبر اکرم، پدرم امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام و حسن و من هستم و بعد از من، نه نفر از فرزندان من هستند که عبارت‌انداز: فرزندم علی، بعد از او فرزندش محمد، بعد از او فرزندش جعفر، بعد از او فرزندش موسی، بعد از او فرزندش علی، بعد از او فرزندش محمد، بعد از او فرزندش علی، بعد از او فرزندش حسن و بعد از او فرزندش خلیفه و جانشین او مهدی است که فرزند نهم من است که در آخر زمان دین خدا را احیا می‌کند.

در این کلام حضرت امام حسین علیه السلام که شاید بر اساس اقتضای سیاسی یا فرهنگی و اعتقادی مردم آن زمان یا شخص سؤال کننده، بعد از فکر و تأمل پاسخ او را داده است به چند نکته مهم و اساسی اشاره شده است:

اولاً، حضرت بر یک مسئله مهم اعتقادی، یعنی خلافت و امامت بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انگشت گذاشته است.

ثانیاً، حضرت تک تک ائمه علیهم السلام را دقیقاً نام می‌برد تا به ترتیب کاملاً مشخص باشد که چه کسی امام و خلیفه است، زیرا هر یک از ائمه علیهم السلام فرزندان متعددی داشته‌اند و باید از بین آنان امام مشخصاً معلوم می‌شد.

ثالثاً، پدران حضرت مهدی علیه السلام را دقیقاً مشخص نموده و تأکید می‌کند که هر یکی از آنها از فرزندان خود اوست و در پایان اصرار می‌کند که مهدی فرزند نهم اوست. این شاید بدان دلیل بوده است که می‌خواست جلوه همه توهمات را کاملاً گرفته باشد، چون اگر به گونه‌ای دیگر تعبیر می‌کرد شاید کسانی بودند که می‌خواستند جریان مهدویت را که پیامبر از آن خبر داده بود یا به عیسی مسیحی تأویل ببرند یا از دایره اهل بیت علیهم السلام بیرون کنند یا از اولاد امام حسین علیه السلام ندانند. اما این بیان حضرت و کلمات دیگرش و روایات فراوان که از پیامبر

اکرم علیه السلام و ائمه علیهم السلام رسیده است، کاملاً جلو این گونه تحریف‌ها را گرفته است. هم‌چنین در روایتی دیگر از حضرت امام حسین علیه السلام آمده که فرمود:
در دوران کودکی روزی نزد جدّم رسول خدا رسیدم، پیامبر اکرم من را بر زانویش نشاند و فرمود: ای حسین! خداوند سبحان از نسل تو نه امام برگزیده است که نهمین آنان قائم آل محمد علیهم السلام است.^۱
در روایتی دیگر آمده است که شخصی از حضرت امام حسین (علیه السلام) درباره تعداد ائمه علیهم السلام پرسید، حضرت فرمود:

دوازده نفر به عدد نقبای بنی اسرائیل اند که نه نفر آن از فرزندان من است که آخر آنان قائم آل محمد علیهم السلام است و من از جدّم رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: بر شما بشارت باد، همانا اهل بیت مثل باغی است که هر سال گروهی از آن بهره‌مند می‌شوند تا آخرین آنان برای مردمی ظهور می‌کند که دریای جمعیتشان از همه گسترده‌تر و فهم و درکشان از همه ژرف‌تر و پر شاخه‌تر و در میوه چیدن از وجود نورانی امام عصرشان از همه خوش چین‌تر خواهند بود.^۲
بدین ترتیب معلوم می‌شود به طور کلی از نظر شیعه امامیه با توجه به این روایات و روایات فراوان دیگری که از پیامبر اکرم و سایر ائمه علیهم السلام رسیده است در این مسئله که حضرت مهدی موعود از اولاد امام حسین (علیه السلام) است هیچ‌گونه تردیدی وجود ندارد، چنان که بعضی از بزرگان در این باره گفته‌اند: بر اساس اخبار مستفیضه و اجماع شیعه امامیه و علمای مشهور اهل سنت، مهدی موعود از اولاد امام حسین (علیه السلام) است.^۳

گفتنی است این روایات از پیامبر اکرم علیه السلام که خطاب به فاطمه زهرا فرمود: «یا فاطمة، و الذی بعثنی بالحق انّ منهما - یعنی الحسن و الحسین -

۱. فرهنگ جامع سخنان امام حسین (علیه السلام)، ص ۷۳۲.

۲. ابی القاسم علی بن محمد بن علی الخزاز القمی، کفایة الاثر، ص ۲۳۰.

۳. سیدصدرالدین صدر، المهدی، ص ۶۷.

مهدی هذه الامة؛^۱ ای فاطمه! سوگند به خدایی که مرا بر حق مبعوث کرده که مهدی این امت، از نسل حسن و حسین است». ناظر به این است که به یک لحاظ سلسله نسب حضرت مهدی موعود به امام حسن مجتبی نیز می‌رسد، چون مادر امام محمد باقر علیه السلام که همسر امام زین‌العابدین است فاطمه دختر امام حسن مجتبی علیه السلام بوده است؛ پس بدین ترتیب امام محمد باقر از طریق پدر به امام حسین علیه السلام و از طریق مادر به امام حسن مجتبی علیه السلام می‌رسد که در نتیجه حضرت مهدی موعود به این جهت از فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام نیز محسوب می‌شود.^۲

۳-۲. دیدگاه بعضی از بزرگان اهل سنت

عده‌ای از علمای اهل سنت، نظیر نویسنده *الصواعق المحرقة*^۳ اصرار کرده‌اند این توهمشان را که مهدی موعود از فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام است، جا بیندازند، اما بسیاری از بزرگان اهل سنت همانند شیعه بر آنند که حضرت مهدی از اولاد امام حسین علیه السلام است؛ از آن میان عبدالوهاب شعرانی که از علمای بزرگ اهل سنت و مورد اطمینان و وثوق بسیاری از بزرگان شیعه نیز می‌باشد در این باره حقایق ارزش‌مندی دارد که به لحاظ اهمیت آن به تفصیل آورده می‌شود؛ او معتقد است حضرت مهدی از اولاد امام حسین علیه السلام بوده و هم اکنون به دنیا آمده است، لذا این‌گونه تصریح کرده است:

مهدی از اولاد امام حسن عسکری بوده و در نیمه شعبان سال ۲۵۵ به دنیا آمده و از عمر او تا این زمان که سال ۹۵۸ است ۷۶۰ سال می‌گذرد. محی‌الدین عربی در فتوحات مکیه درباره او گفته است: ظهور مهدی قطعی است و اگر یک روز بیشتر از عمر دنیا باقی نماند بازهم خداوند آن روز را طولانی می‌کند تا آن

۱. عقد الدرر فی اخبار المنتظر، باب ۹، فصل ۳، ص ۲۱۷.

۲. سید صدرالدین صدر، المهدی، ص ۶۶.

۳. احمد بن حجر الهیثمی، *الصواعق المحرقة*، ص ۱۶۷، باب ۱۱، فصل ۱.

خلیفه الهی ظهور و جهان را پر از عدل و داد نماید. او از عترت پیامبر و فرزند فاطمه است، جدّش حسین فرزند علی بن ابی طالب بوده و پدرش حسن عسکری فرزند امام علی النقی - با حرف نون - فرزند محمد تقی - با حرف تا - فرزند امام علی الرضا، فرزند امام موسی الکاظم، فرزند امام جعفر صادق، فرزند امام محمد باقر، فرزند امام زین العابدین علی، فرزند امام حسین، فرزند امام علی بن ابی طالب است و هم نام پیامبر بوده و در خلقت شبیه آن حضرت است.^۱

همچنین در *ینابیع الموده* آمده است:

حذیفه بن یمان گفته است که روزی رسول خدا خطبه‌ای خواند و از حوادث آینده خبر داد، بعد فرمود: اگر از عمر دنیا فقط یک روز باقی بماند خداوند آن روز را طولانی می‌کند تا مردی از فرزندان من که هم نام من است ظهور کند. سلمان به حضرت عرض نمود: آن مرد از نسل کدام فرزند شماست؟ حضرت پیامبر در حالی که دست بر سر امام حسین داشت فرمود: از این فرزندم.^۲

یوسف بن یحیی شافعی از علمای قرن هفتم در کتاب *عقد الدرر فی اخبار المنتظر* روایتی به همین مضمون از پیامبر نقل کرده که حضرت در حالی که با دست خود بر حسین (ع) می‌زد، فرمود: آن که هم نام من است و در آخر زمان ظهور خواهد کرد، از اولاد این فرزندم است.^۳

از مجموع آنچه بیان شد، به خوبی معلوم می‌شود نه تنها از دیدگاه شیعه، بلکه از نظر برخی بزرگان اهل سنت، مهدی موعود از فرزندان امام حسین (ع) است.

۴. آرزوی دیدار

از مسائل دیگری که در سخنان سالار شهیدان (ع) درباره مهدی موعود

۱. عبدالوهاب شعرانی، *الیواقیت و الجواهر*، ج ۲، ص ۴۲۲، مبحث ۶۵.

۲. شیخ سلیمان قندوزی، *ینابیع الموده*، ج ۳، ص ۱۶۵، باب ۹۴.

۳. یوسف بن یحیی شافعی سلمی، *عقد الدرر فی اخبار المنتظر*، ص ۲۴، باب اول.

آمده، آرزوی دیدار و خدمت کردن به مهدی است. در بعضی از روایات آمده که از محضر مبارک سیدالشهدا سؤال شد: آیا مهدی هم اکنون به دنیا آمده است؟ حضرت در پاسخ فرمود: «لا و لو ادر کتّه لخدمته ایام حیاتی»^۱.

شبهه این سخن از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است.^۲ هم چنین امیر مؤمنان در نهج‌البلاغه فرمود: «لاتخلو الارض من قایم لله بحجة... اولئک خلفاء الله فی ارضه، آه آه، شوقاً الی رؤیتهم»^۳ زمین هیچ‌گاه از وجود قایم که حجت خداست خالی نیست، آنها خلیفه خداوند در زمین است، آه آه، چقدر آرزوی دیدار و ملاقات آنها را دارم».

در این باره سالار شهیدان از امیرمؤمنان علی علیه السلام در روایت مبسوطی از شوق دیدار حضرت مهدی چنین یاد نموده است:

مردی خدمت امیرمؤمنان آمد و عرض کرد: یا امیرمؤمنان، از مهدی آل محمد به من خبر دهید. حضرت فرمود: آن‌گاه که روندگان بروند و زمان‌ها بگذرد و مؤمنان کم‌یاب شوند، در آن زمان او خواهد آمد. بعد سائل پرسید: مهدی از کدام قبیله است؟ حضرت فرمود: از بنی‌هاشم، از قله بلند عرب، از جای‌گاه ژرف دریای آن. او کار آمد، چیره دست، پیروز و سرافراز است. او شیر صحنه پیکار و دشمن شکن نام‌آور است. او از شمشیرهای خداست و در عین حال سالار بخشنده و بزرگواری است. اندیشه او از دنیا و آخرت رهیده و در عالی‌ترین جای‌گاه سیادت و منزلت و قرب خداوندی جای گرفته است. پس هشدار که شیطان از حق برگشته، در هر زمانی به فتنه‌ای برمی‌خیزد تا شما را از بیعت با او منصرف نکند. بعد حضرت به اوصاف مهدی اشاره کرد و فرمود: پناه دهندگی‌اش از همه فراگیرتر، علم او از همه فزون‌تر و صله رحمش از همه بهتر و بیشتر است. بعد از

۱. فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۷۳۳.

۲. محمدبن ابراهیم نعمانی، الغیبه، ص ۲۴۵، باب ۱۳، ح ۴۶.

۳. نهج‌البلاغه، حکمت ۱۴۷.

بیان این حقایق فرمود: «اللهم فاجعل بعثه خروجاً من النعمة و اجمع به شَمَلِ الامة فان خار الله لك فاعزم ولا تنثن عنه ان وقت له ولا تجوزن عنه ان هديت اليه هاه، و او ما بيده الى صدره، شوقاً الى رؤيته؛^۱ خدایا، ظهور او را بیرون شد از اندوه و درد قرار ده، و به سبب او پراکندگی امت اسلام را گرد آور، پس ای مرد! اگر در عصر غیبت او توفیق هم‌زمانی او را یافتی و بدین وسیله خداوند خیر تو را فراهم آورده مصمم و استوار باش، از او روی متاب و اگر به حضورش راه یافتی از او مگذر و به دیگری روی نیاور».

آن گونه که پیداست حضرت در این کلام دست بر قلب مبارکش گذاشته و با شوق و علاقه وصف‌ناپذیر آرزوی می‌کند که به دیدار مهدی موعود نائل آید.

در این خصوص در کتاب *کمال‌الدین و تمام النعمه* آمده است: روزی دعبل خزاعی در حضور امام رضا اشعاری خواند و در ضمن آن گفت: امیدم به ظهور امامی است که به طور یقین روزی با نام خدا و با برکت‌های فراوان قیام خواهد کرد. در این هنگام حضرت رضا (علیه السلام) به شدت گریه کرد، آن گاه فرمود: خزاعی روح‌القدس این سخن را بر زبان تو جاری ساخت، آیا می‌دانی این امام کیست؟ دعبل عرض کرد: نه خیر مولایم، جز آن که شنیده‌ام امامی از شما خانواده قیام می‌کند و زمین را از فساد پاک نموده، از عدالت سرشار می‌سازد. بعد حضرت رضا (علیه السلام) امامان بعد از خود را بر شمرده، سپس فرمود: «بعد الحسن ابنه الحجة القائم المنتظر فی غیبتة و المطاع فی الظهوره»^۲ بعد از امام حسن عسکری (علیه السلام) فرزندش حجت قائم، امام است که در زمان غیبت منتظر قیام و آرزوی دیدارش کشیده می‌شود و در زمان ظهورش از او پیروی می‌شود».

از مجموع این روایات معلوم می‌شود [مهدویت] از مهم‌ترین مسائل نظام هستی و ولایت است، لذا حتی امامان قبل از وی و پدران‌ش آرزوی دیدار او را

۱. محمدبن ابراهیم نعمانی، *الغیبه*، باب ۱۳، ص ۲۱۴.

۲. صدوق، *کمال‌الدین و تمام النعمه*، ج ۱، ص ۶۲، باب ۳۵.

داشته‌اند به خصوص آن نکته که حضرت امام‌حسین علیه السلام بدان اشاره نموده و فرمود: اگر محضر مهدی را درک می‌کردم در تمام عمر او را خدمت می‌نمودم. از این جاست که می‌توان فهمید چرا در روایات بر انتظار ظهور مهدی و دعای برای ظهورش اصرار شده و اجر و پاداش فراوان برای آن بیان گردیده است.

۵. تجلی سنت‌های انبیا در وجود مهدی از دیدگاه امام‌حسین علیه السلام

از حقایق دیگر که درباره مهدی موعود در کلام سالار شهیدان حسین بن علی علیه السلام اشاره شده، آن است که حضرت مهدی وارث سنت‌ها و اوصاف انبیای الهی است و بسیاری از شرایطی که برای انبیا پیش آمده برای مهدی موعود پیش می‌آید، چه این که بسیاری از کارهایی که انبیا کرده‌اند حضرت مهدی نیز بر اساس اقتضای شرایط بدان عمل خواهد نمود و سیره انبیا را به کار خواهد گرفت. حضرت امام‌حسین علیه السلام درباره تجلی سنت‌های انبیا در وجود مهدی گفته است:

«فی القائم منا، سنن من الانبیاء، سنة من نوح و سنة من ابراهیم و سنة من موسی و سنة من عیسی و سنة من ایوب و سنة من محمد فاما من نوح فطول عمره و اما من ابراهیم فخفاء الولادة و اعتزال الناس و اما من موسی، فالخوف و الغیبة و اما من عیسی فاختلف الناس فیه و اما من ایوب فالفرج بعد البلوی، و اما من محمد فالخروج بالسیف؛^۱ در قائم ما اهل بیت سنت‌های از انبیا وجود دارد، سنتی از نوح، سنتی از ابراهیم، سنتی از موسی، سنتی از عیسی، سنتی از ایوب، سنتی از محمد، اما سنت نوح، پس طول عمر اوست، سنت ابراهیم مخفی بودن ولادت و کناره‌گیری از مردم در اوست. سنت موسی،

۱. محسن فیض کاشانی، علم‌الیقین، ج ۲، ص ۷۹۳، باب ۱۶، فصل ۴ (به نقل از: کمال‌الدین و تمام النعمه، صدوق).

خوف و غیبت اوست، سنت عیسی اختلاف مردم درباره اوست، سنت ایوب گشایش بعد از امتحان است، سنت محمد، ظهور او با قدرت شمشیر اوست.»
گرچه مسئله وجود سنت‌های انبیا در حضرت مهدی در این حدیث به صورت اشاره و خلاصه مطرح شده است، به لحاظ اهمیت و جامعیت این حدیث، مطالبی که در آن آمده با تفصیل در ضمن چند عنوان بحث و بررسی می‌شود:

۱-۵. سنت نوحی؛ تحلیل طول عمر مهدی

جریان طول عمر حضرت مهدی (علیه السلام) از مسائل منحصر به فرد نیست و در تاریخ و متون دینی، کتاب‌های آسمانی از جمله قرآن کریم، درباره معمرین و کسانی که طول عمر فراوان داشته و دارند، مطالب متعدد آمده، اما با این وصف، طول عمر مهدی موعود از مباحث سؤال برانگیز مهدی آخر زمان شده و صاحب نظران درباره آن به طور مبسوط و از زاویه‌های مختلف بحث کرده و پاسخ‌های متعدد و نوعاً قناعت بخش ارائه کرده‌اند و چون به جریان طول عمر مهدی موعود در کلمات حضرت امام حسین (علیه السلام) توجه و اشاره شده است، به تناسب موضوع مقاله درباره آن به دو نکته اشاره می‌شود:

نکته اول آن که یکی از صاحب نظران که دیدگاه‌های علمی او نوعاً عمیق و نکته‌آموز است گفته است هیچ مانعی از نظر عقلی و علمی و عملی بر امکان طول عمر مهدی وجود ندارد؛ او می‌گوید در طول تاریخ بشر دو شخص با عمر بسیار غیر معمول و غیر متعارف موظف شده‌اند جامعه بشری را از محتوای فاسدش کاملاً پاکیزه نمایند و از نو براساس حق و عدالت بازسازی کنند، او در این باره چنین تصریح نموده است:

نمی‌دانم آیا این یک تصادف است که دو شخص فقط در تاریخ انسان به‌پاخیزند و عالم و آدم را از محتوای فاسد خودش خالی کنند و سپس آن را از نو بسازند؟ و این هر دو عمری دراز داشته باشند، بسیار درازتر از عمرهای متعارف، یکی نقش خود را در گذشته تاریخ ایفا کرده؛ یعنی حضرت نوح پیغمبر که قرآن کریم به صراحت می‌فرماید: «۹۵۰ سال در میان قوم خود زندگی نمود و پس از

طوفان، جهان بشریت را از نو بنا کرد». و دیگری نقش خود را در آینده تاریخ ایفا می‌کند، یعنی مهدی که تاکنون بیش از هزار سال در میان بشر زندگی کرده و او نیز به هنگام ظهور خود، جهان بشریت را از نو بنا خواهد کرد. پس ما که طبق فرموده قرآن کریم: نوح را با هزار سال عمر می‌پذیریم، چگونه مهدی را نپذیریم.^۱

نکته دوم آن که گذشته از همه مسائل و مباحث و پاسخ‌هایی که درباره مدت عمر مهدی داده شده، در این جا اشاره می‌کنم که ما عمر حضرت مهدی را بر اساس مرور زمان حساب می‌کنیم، بعد می‌گوییم عمر او تاکنون بسیار طول کشیده و معلوم هم نیست چقدر دیگر طول بکشد، بعد برای ما هضم نمی‌شود که چگونه یک انسان تا این اندازه عمر داشته باشد. اما اگر این فکر زمانی را به فکر الهی تبدیل کنیم و بگوییم مهدی انسان کامل است، انسان کامل، خلیفه‌الله است، خلیفه‌الله واسطه فیض است و زمان با تمام زمانیات از مقوله فیض الهی است و چون مهدی موعود در عصر خود، گرچه خودش فیض خداوند است، نسبت به پدیده‌های عالم واسطه فیض الهی است و واسطه فیض الهی بالاتر از فیض و مسیطر بر فیض است، پس مهدی مسیطر بر زمان است، زیرا زمان از مقوله همان فیض است که به واسطه مهدی نازل می‌شود و شاید دلیل این که در روایات و نیایش‌ها و زیارت‌نامه‌ها از مهدی به صاحب‌الزمان یاد شده، همین مسئله باشد. بنابراین عمر مهدی را هرگز نباید با مقیاس زمان سنجید، چون هر چیزی مقیاس و میزان خاصی برای سنجش دارد و زمان مقیاس سنجش عمر خلیفه‌الله نمی‌تواند باشد، زیرا مسانخت بین آن دو نیست، پس عمر مهدی را باید با مقیاس علم و قدرت الهی سنجید و گفت: چون قدرت خدا بی‌نهایت است، پس می‌تواند خلیفه خود را به اندازه‌ای که مصلحت بداند در زمین زنده نگاه دارد تا فیض هستی را از مجرای وجود او به زمان و زمانیات برساند، لذا است

۱. سید محمدباقر صدر، رساله بحث حول المهدی، ص ۳۸.

که در بعضی از دعاها آمده است: «بیمنه رُزق الوری و بوجوده ثبتت الارض و السماء؛^۱ به برکت وجود او مردم روزی داده می‌شود و به سبب وجود او زمین و آسمان استوار مانده و ثابت است».

پس زمان که از مقدار حرکت و گردش اجرام آسمانی انتزاع می‌شود چگونه می‌تواند میزان سنجش طول عمر موجودی شود که منشأ زمان است؛ یعنی حرکت اجرام فلکی در سایه هستی او پدید می‌آید و اگر او نباشد آن اجرام و حرکاتش نبوده و زمان پدید نمی‌آید. بنابراین زمان، محکی نیست که با او بتوان عمر مهدی را وزن و طولانی شدن آن را مشخص کرد. البته باید توجه داشت که هدف این نیست که کار را به قدرت الهی باید واگذار و در این باره سکوت کرد، بلکه هدف آن است که میزان را باید مناسب با موزون (عمر خلیفه‌الله) برگزید.

۲-۵. سنت ابراهیم؛ تحلیل راز مخفی بودن ولادت مهدی

بر اساس دیدگاه متون اسلامی، حضرت ابراهیم از زمان کودکی تا اوایل رشد و نوجوانی، دور از مردم و در گوشه‌ای تنها زندگی می‌کرد. وی بعدها به سوی قومش آمد، در حالی که تمام آنها گرفتار شرک و بت‌پرستی و صدها مشکل دیگر اخلاقی، اجتماعی و... بودند و از آن‌جا که حضرت ابراهیم با فطرت پاک توحیدی و مؤید از جانب خداوند بوده و ملکوت همه اشیا را می‌دید، از آن وضع اعتقادی و اخلاقی مردم به شدت ناراحت شد، لذا با شرک و بت‌پرستی به مبارزه برخاست و در این مورد با اقوام دیگر که اجرام آسمانی، نظیر خورشید، قمر و ستاره‌ها را می‌پرستیدند به احتجاج و مناظره پرداخته و آنان را نیز به سوی توحید و عبادت خدای سبحان فرا می‌خواند.^۲

سالار شهیدان حسین (علیه السلام) در حدیث یاد شده فرمود:

سنتی که از ابراهیم به مهدی رسیده، پنهان بودن ولادت و کناره‌گیری از

۱. مفاتیح الجنان، دعای عدیله.

۲. المیزان، ج ۷، ص ۲۱۵.

مردم است.

هم‌چنین در این باره از حضرت نقل شده که فرمود: «القائم منا يخفى عن الناس ولادته حتى يقولوا لم يولد بعدُ ليخرج حين يخرج و ليس لاحد فى عنقه بيعة؛^۱ ولادت قائم ما آل محمد از مردم پنهان می‌شود، تا جایی که می‌گویند او هنوز تولد نیافته است، او در حالی ظهور می‌کند که پیمان هیچ کسی بر عهده او نیست».

درباره این بحث به طور خلاصه به دو نکته اشاره می‌شود:

اولاً، نه تنها از نظر شیعه امامیه بلکه از دیدگاه تعداد زیادی از بزرگان اهل سنت^۲ حضرت مهدی موعود به دنیا آمده و هم اکنون در عالم وجود دارد و زندگی می‌کند و در این باره هیچ گونه جای تردیدی نیست.

ثانیاً، با استناد به روایات و منابع تاریخی یکی از اسرار مخفی داشتن تولد مهدی آن بوده که خلفای بنی‌عباسی از طریق روایاتی که از پیامبر و ائمه علیهم‌السلام رسیده بود، دانستند دوازدهمین امام همان مهدی علیه‌السلام است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، دولت جبّاران را سرنگون می‌سازد، بر شرق و غرب جهان مسلط می‌شود و حکومت الهی پدید می‌آورد؛ از همین رو در صدد بر آمدند تا این نور را خاموش کنند و از این جهت حتی زنان قابله را مأموریت دادند تا از همسر امام عسکری علیه‌السلام کاملاً مراقبت کنند و زیر نظر داشته باشند، اما در عین حال خداوند نور مهدی را حفظ کرد و هیچ یک از جاسوسان از جریان ولادت حضرت مهدی آگاه نشدند و خداوند درباره حضرت مهدی همان کاری را انجام داد که درباره موسی کرد. بدین جهت در احادیث فراوان و از جمله در روایت یاد شده از حضرت امام حسین علیه‌السلام آمده که در وجود مهدی سنتی‌هایی از ابراهیم و موسی تبلور کرده است. بنابراین یکی از اسرار مخفی بودن ولادت حضرت مهدی، حفظ

۱. فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه‌السلام، ص ۷۴۲.

۲. ابوطالب التجلیل التبریزی، تنزیه الشیعة الاثنی عشریه، ج ۲، ص ۵۵۵.

جان آن ذخیره الهی از این طریق بوده است.

۳-۵. سنت موسوی؛ تحلیل اسرار غیبت مهدی

مطلب دیگری که در کلام امام حسین (علیه السلام) درباره حضرت مهدی بدان اشاره شده این بود که فرمود:

اما سنتی که از حضرت موسی به مهدی رسیده، جریان خوف و غیبت اوست. به نظر نگارنده، در این فراز از کلام سالار شهیدان به دو نکته حساس و مهمی درباره مهدی علیه السلام اشاره شده که باید با تفصیل طرح و تحلیل شود:

۳-۵. نقش و معنای خوف در غیبت مهدی

در مورد غیبت حضرت مهدی باید گفت:

اولاً، در کلمات امام حسین (علیه السلام) گذشته از مورد یاد شده، در موارد دیگری نیز به غیبت مهدی اشاره شده است، از جمله فرمود: «يظهر الله قائمنا فيستقم من الظالمين، فليل له يابن رسول من قائمكم؟ قال عليه السلام: التاسع من وُلدي و هو الحجة بن الحسن، و هو الذي يغيب مدة طويله ثم يظهر و يملاء الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً»^۱ خداوند قائم ما آل محمد را آشکار می‌کند، تا از ستم کاران انتقام بگیرد، به حضرت عرض کردند: قایم شما کیست؟ فرمود: نهمین فرزندم حجة بن حسن که او مدت طولانی غایب می‌شود، بعد ظهور می‌کند و زمین را پر از عدل و داد می‌نماید، آن‌گونه که پر از جور و ستم شده است».

هم‌چنین فرمود: «قائم هذه الامت هو التاسع من ولدي و هو صاحب

الغیبت»^۲ قایم این امت نهمین فرزند من است و او صاحب غیبت است [مدتی

۱. محمد بن حسن حر عاملی، اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۷، ص ۱۳۹، فصل ۴۴، ح ۶۸۱.

۲. صدوق، کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ص ۳۱۷، باب ۳۰.

غایب می‌شود].

از این که در روایت اول به طولانی شدن غیبت مهدی اشاره شده و در روایت دوم، مهدی به «صاحب غیبت» بودن وصف گردیده است می‌توان فهمید که جریان غیبت مهدی و طولانی شدن آن همانند مسئله مهدویت از دید زمان؛ یعنی قبل از تولد آن حضرت جزء مباحث مهم تلقی شده و در کلمات ائمه از جمله حضرت امام حسین علیه السلام بدان توجه خاصی شده است.

پس برابر این گونه متون دینی که مسئله مهدی را با جریان غیبت او به صورت ملازم مطرح کرده است، به خوبی معلوم می‌شود که پیشوایان دینی غیبت مهدی را از همان اول با اهمیت تلقی کرده و خواسته‌اند برای همگان روشن سازند همان گونه که اصل مهدویت حقیقت انکارناپذیر و قطعی است پیش آمد غیبت طولانی او نیز یقینی است: تا مبادا پیروان راستین او به دلیل طولانی شدن غیبت دچار تردید شوند.

ثانیاً، حضرت امام حسین علیه السلام فرمود: خوف و غیبت دو سنت موسوی است که به مهدی می‌رسد، پس طبق این کلام امام حسین و بسیاری از روایات دیگر مسئله خوف در غیبت مهدی مطرح است. لیکن نکته مهم آن است که نقش خوف در غیبت مهدی به چه معناست؟ عده‌ای^۱ اصرار دارند خوف را در بحث غیبت مهدی تنها به معنای خوف بر نفس و ترس از کشته شدن حمل نمایند، اما به نظر می‌رسد جریان خوف که در روایات به عنوان یکی از عوامل غیبت مطرح شده است می‌تواند معنا و تفسیری عمیق‌تر از آن چه گفته‌اند داشته باشد، زیرا اگر می‌شود که حضرت مهدی اعجاز‌گونه در عالم غیب زندگی کند، می‌تواند اعجاز‌گونه در حضور و در میان مردم به طور آشکارا زندگی نماید و کسی نتواند به او آسیبی برساند. بدین ترتیب به طور قطع و یقین برای حفظ جان حضرت مهدی تنها راه، غایب شدن او نیست؛ گذشته از این، جریان توطئه قتل حتی در زمان ظهور آن حضرت نیز وجود دارد، اما قدرت قاهره او مانع اجرای آن

می‌گردد، چنان که بعضی از بزرگان اهل معرفت در این باره گفته‌اند:
کسانی که دین را وسیله امتیازطلبی و ابزار تأمین معاش و به دست آوردن قدرت قرار داده‌اند، بعد از ظهور مهدی اگر ترس قدرت شمشیرش نباشد به قتل او حکم می‌کنند، لیکن از ترس شمشیر مهدی در ظاهر تسلیم و در باطن کاملاً با او مخالف بوده و معتقد به گمراهی او هستند.^۱

بنابراین می‌توان گفت خوف که در بعضی روایات یکی از عوامل غیبت محسوب شده، پیام فراگیرتری داشته و به معنای خوف از جهل مردم است نه خوف از کشته شدن، به خصوص آن که در کلام سیدالشهدا ارتباط خوف و غیبت به عنوان سنت موسوی یاد شده و امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در تبیین خوف حضرت موسی فرمود: «لم یوجس موسی خيفة علی نفسه بل اشفق من غلبة الجاهل و دول الضلال»؛^۲ موسی در برابر ساحران بر خود بیمناک نبود، ترس او برای این بود که مبدا جاهلان پیروز و دولت گمراهان حاکم گردد».

هدف حضرت آن است که موسی نگران این بود مبدا در صحنه کارزار فرهنگی که با فکر و درک مردم مربوط است، جهل تماشاگران موجب گردد که تفاوت معجزه و سحر آشکار نشود و این باعث پیروزی نابخردان و حاکمیت استبداد گردد. پس حضرت مهدی نیز اگر واقعاً خوف داشته و دارد، برای آن است که ناآگاهی و عدم رشد فرهنگی و فکری مردم باعث شود، مقام ولایت را با دستگاه‌های استبدادی حکام جور تمیز ندهند و او را مثل سایر ائمه (علیهم‌السلام) تنها رها کنند و سر در آخور قدرت‌های ستم‌گر نمایند و حضور آن حضرت در میان جمع با غیبت او تفاوتی نداشته باشد. بر این اساس است که بعضی از بزرگان حکمت و معرفت در تحلیل غیبت حضرت مهدی می‌گویند:

علت و سبب غیبت حضرت مهدی از جانب خدا نیست، چون این موجب

۱. محی‌الدین عربی، فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۳۳۶، باب ۳۶۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۴.

نقض غرض تکلیف می‌شود و هم‌چنین سبب غیبت خود حضرت مهدی هم نیست، زیرا او معصوم است پس سبب غیبت از سوی خود مردم خواهد بود، چون حضرت خوف از آنها داشته و دارد که اگر از او پیروی نکنند و مانند سایر ائمه علیهم‌السلام او را تنها بگذارند، از این رهگذر هم آنها دچار گناه بزرگ می‌شوند و هم احکام و حدود الهی اجرا نمی‌گردد.^۱

حکیمی دیگر نیز گفته است:

هدف اصل خلقت امام بالاتر از مسائلی است که معمولاً گفته می‌شود، اما اگر مردم از او پیروی نکنند و از نور وجود او بهره نمی‌گیرند، این از جانب حضرت نیست، بلکه مربوط به خود مردم است که به سبب ظلمت و دوری از حق و پیروی هواهای نفسانی و غلبه امور شهوانی از برکات امام، خود را محروم کرده‌اند.^۲

بنابراین خوف در جریان غیبت حضرت مهدی در روایات آمده است و عده‌ای از صاحب نظران آن را به خوف بر نفس معنا کرده‌اند. اما از نظر نگارنده روایاتی که در آن خوف عنوان شده است، پیام عمیق‌تری دارند، به خصوص آن که در بعضی از روایات، خوف به صورت مطلق مطرح شده و سخنی از خوف بر نفس در آنها ذکر نشده و در برخی دیگر، خوف بر نفس به عنوان برداشت راوی از کلام امام معصوم آمده است.^۳

پس به کمک این دو دسته از روایات به آسانی می‌شود مشکل روایتی را که در آن خوف بر نفس آمده است، حل کرد. گذشته از این بر اساس بسیاری از آیات قرآن کریم،^۴ روایات، به خصوص کلمات امیرمؤمنان^۵ در نهج‌البلاغه و

۱. سیدحیدر آملی، نص‌النصوص فی شرح الفصوص، ج ۱، ص ۲۵۴، قسم ۲.

۲. صدرالمتألهین، شرح اصول کافی، کتاب الحججه، باب معرفه الامام، ص ۴۶۷.

۳. صدوق، کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ج ۲، ص ۲۳۱، باب ۴۴.

۴. قصص: ۲۰ و نمل: ۱۰.

۵. نهج‌البلاغه، نامه ۶۲ و خطبه ۵.

مبنای محکم عرفانی و فلسفی،^۱ انسان کامل به لحاظ آن که به اذن الهی از عواقب کارش آگاه است و هم چنین به دلیل آرامش قلب و سکینه الهی و قدرت روحی هرگز از مرگ و کشته شدن هراسی ندارد. بنابراین از آن چه بیان شد، به خوبی برمی آید، استناد غیبت مهدی به خوف بر نفس بر خلاف گفته‌های بعضی از صاحب نظران دلیل کافی ندارد، لذا نمی‌تواند بهترین گزینه برای معنای خوف که در بعضی روایات اشاره شد، تلقی شود.

۲-۳-۵. آثار وجودی مهدی در عصر غیبت

قبل از طرح اصل مسئله، گفتنی است غیبت حضرت مهدی که یکی از سنت‌های پیامبران پیشین در کلام امام حسین (علیه السلام) است، به اندازه‌ای طولانی خواهد بود که مردم هرگز باور نمی‌کنند حضرت با چهره شاداب جوانی ظهور کند، لذا هنگام ظهور او مردم دچار تردید می‌شوند؛ چنان که در حدیثی از امام حسین رسیده است: «لما قام المهدي لانكره الناس لانه يرجع اليهم شاباً موقفاً و ان من اعظم البلية ان يخرج اليهم صاحبهم شاباً و هم يحسبونه شيخاً كبيراً»^۲ وقتی حضرت مهدی ظهور نمود با انکار مردم مواجه می‌شود، چون او در حال جوانی با موفقیت به سوی آنان ظهور می‌کند و از بزرگ‌ترین گرفتاری‌ها آن است که حضرت مهدی در حالی ظهور می‌کند که جوان است و مردم گمان می‌کنند او پیرمرد کهن سال شده است.

اما سؤالی که در این باره وجود دارد این است که فایده و آثار وجود حضرت مهدی در غیبتی چنین طولانی چیست؟ در پاسخ این پرسش به طور خلاصه باید گفت:

اولاً، این حرف که وجود مهدی در زمان غیبت چه نقشی در سرنوشت بشر و چه اثری در عالم دارد، گرچه به ظاهر سؤال درست است، اما اگر خوب در آن

۱. بوعلی ابن سینا، *الاشارات و التنبيهات*، ج ۳، ص ۳۹۳، فصل ۴۴.

۲. محمدبن حسن حرعاملی، *اثبات الهداة*، ج ۷، ص ۲۱۵.

دقت شود معلوم خواهد شد که ریشه در تفکر حس‌گرایی دارد و نوعاً کسانی باید این سؤال را مطرح کنند که اثر و تأثیر پدیده‌های هستی را تنها در نشئه حس و طبیعت جست‌وجو می‌کنند و می‌خواهند تأثیر و خود مؤثر برای آنان محسوس و ملموس باشد تا آن را بپذیرند، در حالی که بر اساس اندیشه الهی و دینی و فرا طبیعی غیر از جریان مهدی، پدیده‌های بسیاری در نشئه هستی وجود دارد که در عالم و آدم اثر گذار است، با این که نحوه تأثر و خود مؤثر برای کسی ممکن است محسوس نباشد؛ به عبارت روشن‌تر این نوع پرسش‌ها مثل آن است که کسی بگوید وجود فرشتگان الهی که ما آنها را نمی‌بینیم و از نظر مردم غایب‌اند چه تأثیری در عالم و سرنوشت آدم دارد؟

ثانیاً، به گفته برخی از بزرگان این گونه سؤال‌ها را افرادی مطرح می‌کنند که به حقیقت معنای امامت پی‌نبرده‌اند، زیرا وظیفه امام تنها بیان صوری معارف و راهنمای ظاهری مردم نیست و امام چنان که وظیفه راهنمایی صوری مردم را بر عهده دارد، هم چنان ولایت و رهبری باطنی اعمال را به عهده دارد و حقایق اعمال را به سوی خدا سوق می‌دهد. بدیهی است که حضور و غیبت جسمانی امام در این باره تأثیری ندارد و امام از راه باطن به نفوس و ارواح مردم اشراف و اتصال دارد، گرچه از چشم جسمانی ایشان مستور است و موقع ظهور و اصلاح جهانی او تاکنون نرسیده است.^۱

ثالثاً، چه بسا از بزرگانی که معتقدند در زمان غیبت کبرا گذشته از برکات تکوینی می‌توان از وجود حضرت مهدی در تبیین احکام نیز بهره‌مند بود؛ مثلاً کسانی که در علم اصول بر اساس قاعده لطف، اجماع را طرح کرده‌اند در واقع به آثار و فواید تشریحی وجود امام در عصر غیبت ملتزم شده‌اند.

رابعاً، از دیدگاه روایات، حضرت مهدی چون آفتاب فراسوی ابر غیبت است.

آیا هیچ عاقلی می‌تواند به آثار و فواید آفتاب پشت ابر تردید کند؟

بنابراین برکات وجود مهدی در همه حال نصیب جهانیان شده و باران رحمت

وجودش همواره بر عالم باریده و می بارد، پس وجود حضرت مهدی در حال غیبت نه تنها بی اثر نبوده، بلکه همه برکات الهی و فیوض رحمانی به واسطه وجود مبارکش نصیب عالم و آدم می شود.

۴-۵. سنت عیسوی؛ تحلیل اختلافات درباره مهدی

قرآن کریم درباره اختلاف مردم در مورد عیسی (علیه السلام) فرمود: «فاختلف الاحزاب من بینهم»^۱.

این آیه ناظر به دیدگاه‌های مختلف مردم درباره عیسی است، اما این که در آیه مبارکه تعبیر «من بینهم» آمده، به دلیل آن است که در میان گروه‌های مختلف مسیحی کسانی بودند که سخن درست درباره عیسی می گفتند و بر حق بودند.^۲ به هر حال هدف عمده آن است که گوشه‌هایی از آن نوع اختلاف‌ها درباره حضرت مهدی نیز مطرح است، لذا در حدیثی امام حسین (علیه السلام) فرمود:

سنتی که از عیسی به مهدی می رسد، جریان اختلاف‌ها و دیدگاه‌های متفاوت درباره اوست.

در روایت دیگری نیز از سالار شهیدان در این باره آمده است: «لصاحب هذا الامر یعنی المهدی غیبتان، احدهما تطول حتی یقول بعضهم مات و بعضهم قُتِل و بعضهم ذهب و لا یطلع علی موضعه احدٌ من ولی ولا غیره الا الموالی الذی یلی امره»^۳ برای صاحب این امر (حضرت مهدی) دو غیبت است: یکی طولانی می شود تا جایی که بعضی از مردم گمان می کنند مهدی از دنیا رفته است، برخی دیگر می گویند او کشته شده است و عده دیگر به این عقیده می شوند که مهدی جایی رفته است که هیچ کسی از او جز خداوند خبر ندارد».

۱. مریم: ۳۷.

۲. المیزان، ج ۱۴، ص ۴۹.

۳. یوسف بن یحیی شافعی، عقد الدرر فی اخبار المنتظر، ص ۱۳۴.

پس بدین ترتیب اصل مهدویت فراتر از حوزه مذهب بوده و یک جریان دینی است و همه امت اسلامی بدان معتقدند، اما در مسائل جزئی آن اختلاف‌هایی هست؛ بدین لحاظ در روایتی که از امام حسین علیه السلام آورده شد سخن از تردید و انکار در اصل مهدویت نیست، بلکه در امور جزئی نظیر آن‌چه در روایت مذکور آمده اختلاف‌هایی وجود دارد. برابر روایتی حضرت فرمود: این ارث از حضرت عیسی به مهدی رسیده است.

۵-۵. سنت محمدی؛ تحلیل مفهوم ظهور مهدی با شمشیر

بالاخره سالار شهیدان در فراز پایانی حدیث یاد شده فرمود: اما سنتی که از حضرت محمد به مهدی به ارث می‌رسد، ظهور او با شمشیر است. گفتنی است جریان خروج مهدی با شمشیر در احادیث متعدد آمده و از حضرت امام حسین در جای دیگر نیز آمده که فرمود: «إذا خرج المهدي لم يكن بينه وبين العرب و قريش الا السيف و ما يستعجل بخروج المهدي و الله ما لباسه الا الغليظ ولا طعامه الا الشعير، و ما هو الا السيف و الموت تحت ظل السيف؛^۱ هرگاه مهدی آل محمد ظهور کند، میان او و عرب و قریش چیزی جز شمشیر نخواهد بود و چیست که در ظهور مهدی شتاب دارد؟ به خدا سوگند! پوشاک او جز لباس درشت و خوراکش جز چیزی همانند جو نیست و ظهورش جز شمشیر قاطع خدا و مرگ در سایه شمشیر نخواهد بود».

درباره ظهور مهدی با شمشیر لازم است به چند نکته اشاره شود: اولاً، بر اساس روایات و دلایل عقلی، حضرت مهدی با قدرت کاملاً برتر و بالاتر از همه قدرت‌های بشری ظهور خواهد نمود تا بتواند اهداف سفیران الهی را در طول تاریخ تحقق بخشد و بشر طغیان‌گر را در مسیر کمال فطری‌شان قرار دهد.

ثانیاً، در روایت مورد بحث، حضرت امام حسین فرمود: «سنت محمدی در

وجود مهدی آن است که با شمشیر ظهور می‌کند». در این باره باید توجه داشت که قرآن کریم پیامبر اکرم را این‌گونه معرفی کرده و فرمود: «محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رُحماءً بینهم»^۱ محمد فرستاده خداست، و یاران و همراهانش بر کافران بسیار سخت دل و بر یک‌دیگر مشفق و مهربان‌اند.

بعضی از بزرگان اهل تفسیر گفته‌اند: پیام این دو جمله در آیه این است که سیره پیامبر و یارانش شدتِ عمل با کفار معاند و رحمت و ملاحظت با اهل ایمان است.^۲

هم‌چنین در سوره توبه آمده است: «لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم، حریص علیکم بالمؤمنین رؤف الرحیم»^۳ همانا رسولی از جنس شما برای هدایت خلق آمده که فقر، پریشانی، فلاکت و جهل شما بر او سخت می‌گذرد و بر آسایش و نجات شما تلاش می‌کند و به مؤمنان رؤف و مهربان است.

این سیره و سنت محمدی در وجود فرزندش حضرت مهدی نیز تجلی نموده و او هم با ستم‌گران معاند با شدت برخورد خواهد کرد، لذا در روایتی آمده که شخصی از امام حسین (علیه السلام) پرسید: آن‌گاه که مهدی آل محمد ظهور کند آیا بر خلاف سیره علی (علیه السلام) عمل می‌کند؟ حضرت فرمود: آری، علی (علیه السلام) با نرمی و ملاحظت رفتار می‌نمود، زیرا می‌دانست که پس از او مؤمنان مغلوب دشمنانشان واقع می‌شوند. اما مهدی (علیه السلام) هنگامی که ظهور کرد با قدرت و دست‌گیر ساختن و شدت عمل برخورد می‌کند، چون می‌داند که بعد از این دیگر ستم‌گران

۱. فتح: ۲۹.

۲. میزان، ج ۱۸، ص ۲۹۹.

۳. توبه: ۱۲۸.

نمی‌توانند بر دوستانش مسلط شوند.^۱
 ثالثاً، باید توجه داشت که اسلام، دین رحمت و پیامبر اسلام رسول رحمت است، لذا قرآن می‌فرماید: «و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین»^۲؛ ما تو را فقط به عنوان رحمت برای جهان فرستادم».

هم‌چنین حضرت مهدی در عین حال که مظهر اسم قهار، فاتح، حاکم و رافع است، مظهر کامل اسم رحمن، رحیم، حلیم، رؤف و مانند آن نیز هست؛ از همین رو امام رحمت و محبت است. بنابراین اگر در روایت مورد بحث از امام حسین علیه السلام آمده که مهدی با سنت محمدی که شمشیر است ظهور می‌کند، شاید یکی از معانی آن حدیث، این باشد که چون شمشیر برنده‌ترین و آخرین سلاح یک رزمنده در میدان جهاد است که در رزم تن به تن از آن استفاده می‌کند و دین محمد صلی الله علیه و آله دین خاتم و آخرین و کامل‌ترین حلقه سلسله نبوت است، پس هدف روایت این خواهد بود که مهدی با سلاح خاتمیت که سلاح محمدی است، ظهور می‌کند تا به پیام آیه «و رأیت الناس یدخلون فی الدین الله افواجاً»^۳ در آن روز مردم را بنگری که گروه گروه به دین خدا داخل می‌شوند. کاملاً تحقق بخشد و اسم هادی حق سبحانه در سایه اسم فاتح و حاکم در تمام عالم تجلی نماید و همگان در زیر پرچم توحید به هدایت الهی باریابند.

۶. قطعی بودن ظهور مهدی

از مسائل دیگر درباره مهدی موعود که در کلمات امام حسین علیه السلام بدان اشاره شده، جریان قطعی بودن ظهور آن حضرت است. راوی می‌گوید از امام حسین علیه السلام شنیدم که فرمود: «لو لم یبقی من الدنیا الا یوم واحد، لطول

۱. فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۷۴۰.

۲. انبیاء: ۱۰۸.

۳. نصر: ۲.

الله ذلك اليوم، حتى يخرج اجل من ولدى فيملاها عدلاً و قسطاً كما ملئت ظلماً و جوراً؛^۱ اگر عمر دنیا فقط یک روز باقی بماند، خداوند آن روز را به اندازه طولانی می‌کند تا آن مردی از فرزندان من خروج نماید و زمین را از عدل و داد پر کند، هم چنان که پر از ظلم و جور شده.

حضرت در جایی دیگر با اشاره بر این که دوستان و پیروان اهل ستم جزء آنان محسوب می‌شود و مهدی علیه السلام آنان را به سزای اعمالشان می‌رساند، می‌فرماید: «أما و الله لا تذهب الدنيا حتى يبعث الله مني رجلاً يقتل منكم الفأ و مع الالف الفأ و مع الالف الفأ».^۲

به حضرت عرض شد: آیا آنان (بنی امیه) تا زمان ظهور مهدی می‌رسند تا مهدی موعود آنان را به سزای عملشان برساند؟

امام در پاسخ فرمود: «و يحك في ذلك الزمان يكون الرجل من صلبه كذا و كذا رجلاً و ان مولى القوم من انفسهم»^۳ وای بر تو در آن زمان از نسل هر مردی از بنی امیه چنین و چنان مردی پدید آید، چون دوستان آنها جزء خود آنان است».

گفتنی است قطعی بودن ظهور مهدی از اموری است که گذشته از روایات فراوان که در منابع شیعه و سنی آمده، ریشه در قرآن کریم دارد و در آیات متعدد به آن اشاره شده است:

«وعدالله الذين امنوا و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض»^۴ خداوند

۱. صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۵۸۴، باب ۳۰ ح ۴.

۲. آگاه باشید، به خدا سوگند! دنیا تا زمانی باقی خواهد بود که خداوند از فرزندان من مردی را که از شما (بنی امیه) هزاران فرد را به هلاکت برساند.

۳. فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۷۴۳.

۴. نور: ۵۵.

به مؤمنان و شایستگان وعده داده که آنان را جانشینان زمین قرار دهد.» و «و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر، ان الارض يرثها عبادى الصالحون»^۱.
خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

«و نريد أن نمّن على الَّذِينَ استضعفوا في الارض نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين»^۲؛ ما اراده کردیم که به محرومان زمین منت گذارده و آنان را امام و وارث قرار داد.»

براین اساس است که بعضی از بزرگان اهل معنا درباره قطعی بودن ظهور مهدی گفته است:

بی تردید خداوند خلیفه‌ای دارد که اگر از دنیا باقی نباشد مگر یک روز، خداوند آن روز را طولانی می‌کند تا آن خلیفه الهی که از عترت پیامبر و فرزند فاطمه است ظهور کند و عالم را که جور و ظلم فرا گرفته، از عدل و داد پر کند.^۳
پس بدین ترتیب ظهور مهدی و منجی از اموری است که نه تنها متون دینی، بلکه در ره‌آورد شهود اهل معرفت نیز بدان توجه شده است، لذا لسان الغیب شیرازی در این باره می‌گوید:

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور

کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

ای دل غم دیده حالت به شود دل بد مکن

وین سر شوریده باز آید به سامان غم مخور

گر بهار عمر باشد باز بر تخت چمن

چتر گل در سرکشی‌ای مرغ خوش خوان غم مخور

هان مشو نومید چون واقف نه‌ای از سر غیب

۱. بی تردید ما در زبور بعد از ذکر نوشتم که زمین را بندگان صالح ما به ارث می‌برند.

۲. قصص: ۵.

۳. محیی‌الدین عربی، فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۳۲۷، باب ۳۶۶.

باشد اندر پرده بازی‌های پنهان غم مخور

حال ما در فرقت جانان و ابرام رقیب

جمله می‌داند خدای حال گردان غم مخور^۱

۷. نشانه‌ها و طلیعه‌های ظهور مهدی (علیه السلام)

یکی از مباحث دیگر مهدویت که در متون دینی بسیار مورد توجه قرار گرفته و روایات فراوانی در منابع شیعه و سنی درباره آن آمده است، جریان علامات و طلیعه‌های ظهور حضرت مهدی است. گرچه در این زمینه روایات زیادی از پیامبر و اهل بیت (علیهم‌السلام) رسیده است، به تناسب موضوع مقاله تنها به طرح احادیثی که از امام حسین (علیه السلام) رسیده، پرداخته می‌شود؛ لیکن قبل از هر چیز لازم است یادآوری گردد که گاهی سؤال می‌شود با این که بسیاری از آن علامت‌هایی که برای ظهور مهدی در روایات بیان شده، تاکنون تحقق یافته و واقع گردیده، پس چرا مهدی فاطمه نمی‌آید و جهان را نجات نمی‌دهد؟ در پاسخ باید گفت:

اولاً، هدف از آنچه در روایات آمده این است که علائم یاد شده در روایات، قبل از ظهور و قیام مهدی پدید می‌آید و بدین معنا نیست که در صورت تحقق آن علامات بلافاصله مهدی موعود ظهور می‌کند، پس تحقق آن علائم و ظهور نکردن مهدی دلیل به نادرستی آن روایات نیست، چه این که درست بودن آن روایات و واقع شدن آن علائم علت تامه برای ظهور مهدی نمی‌باشد. ثانیاً، اسرار نهفته و ناگفته درباره ظهور مهدی به اندازه‌ای فراوان است که تنها به گوشه‌ای بسیار اندک از آنها در بعضی از روایات اشاره شده و فقط خداوند می‌داند که وقت ظهور مهدی چه زمانی است و هیچ کس دیگر از آن آگاهی ندارد، لذا در روایات به شدت از توقیت و تعیین زمان برای ظهور مهدی نهی شده است.

اکنون روایاتی را که از امام حسین علیه السلام درباره طلیعه‌های قیام مهدی رسیده‌است، برمی‌شمیریم:

۱. للمهدی خمس علامات: السفیانی و الیمانی و الصیحة من السماء و الخسف بالبيداء و قتل نفس الزکیه؛^۱ امام حسین علیه السلام فرمود: برای ظهور مهدی پنج نشانه است: سفیانی، یمانی، صبحه آسمانی، فرورفتن در دشت و کشته شدن آن جان پاک».

۲. اذا رأیتم علامة فی السماء نار عظیمة من قبل المشرق، تطلع لیالی، فعندها فرج الناس و هی قدام المهدی علیه السلام؛^۲ هرگاه در آسمان نشانه‌ای دیدید، آتش بزرگی که شبها از سمت شرق طلوع می‌کند، پس بدانید که در آن هنگام فرج عمومی مردم نزدیک است و این نشانه پیش از ظهور مهدی پدید می‌آید».

۳. اذا هدم حایط مسجد الکوفه ممایلی دار عبدالله المسعود، فعند ذلک زوال ملک القوم و عند زواله خرج المهدی.^۳

۴. پیش از ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قطعاً نشانه‌هایی برای اهل ایمان رخ می‌دهد که در ضمن این آیه شریفه به آنها اشاره شده که فرمود: «ولنبیونکم»؛ یعنی ما پیش از خروج مهدی شما مؤمنان را با چیزهایی می‌آزماییم. «بشیء من الخوف» از پادشاهان بنی‌عباس در پایان سلطنتشان. «و الجوع و نقص من

۱. یوسف بن یحیی، شافعی مقدس، عقدالدرر، ص ۱۱۱ باب ۴، فصل ۳.

۲. همان، ص ۱۰۶.

۳. هرگاه دیوار مسجد کوفه از آن سمت که نزدیک خانه عبدالله بن مسعود واقع شده ویران شد، پس در آن هنگام سلطنت این گروه ستم‌گر از بین می‌رود و مهدی آل محمد نیز ظهور می‌کند.

همان، ص ۵۱، باب ۴، فصل ۱.

الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرين»؛^۱ یعنی با گرسنگی که از بالا رفتن قیمت‌ها ظاهر می‌شود و با نقصان اموال که به صورت فساد و تباهی در تجارت و کمی بهره‌ها رخ می‌دهد و با نقصان جان‌ها که با مرگ‌های ناگهانی و فراگیر جلوه می‌کند و با نقصان محصولات زراعی که از راه کاهش رشد کشت‌ها پدید می‌آید و صابران را در آن روز به نزدیک شدن ظهور قائم آل محمد بشارت دهید.^۲

اما نکته مهم در این مسئله پاسخ بدین پرسش است: سفیانی که خروجش در روایات بسیاری جزء حوادث حتمی قبل از قیام مهدی موعود شمرده شده است، چیست و کیست، آیا واقعاً و حقیقتاً سفیانی شخصی است یا سفیانی یک جریان فکری یا سیاسی، اجتماعی یا اقتصادی یا نظامی یا قومی و نژادی است؟ در پاسخ این پرسش مهم فعلاً تنها به نکته‌ای که در روایتی از امام حسین (علیه السلام) آمده اشاره می‌شود. وقتی از امام سؤال شد: آیا از فرزندان بنی‌امیه تا زمان ظهور مهدی موعود کسی باقی خواهند بود؟ حضرت در پاسخ فرمود: «و يحك في ذلك الزمان يكون الرجل من صلبه كذا و كذا رجلاً، و ان مولی القوم من انفسهم»^۳ وای بر تو در آن زمان، آن مرد از صلب او چنین و چنان مرد وجود دارد و مولای هر قومی جزء آن گروه محسوب می‌شود».

در این روایت به دو نکته اشاره شده است: اولاً، در زمان ظهور مهدی از صلب بنی‌امیه اشخاصی وجود دارد. ثانیاً، دوستان و پیروان و هم‌فکران هر گروه از خود آنان محسوب می‌شود. به نظر می‌رسد تکیه امام به فراز آخر این حدیث است؛ همان طور که در

۱. بقره: ۱۵۵.

۲. قطب‌الدین راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۵۳.

۳. طوسی، الغیبه، ص ۱۱۶.

منابع شیعه و سنی^۱ آمده و در این روایت نیز اشاره شده امکان دارد در آن زمان چنین شخصی وجود داشته باشد، اما عمده کسانی است که همراهی فکری، سیاسی، نظامی و مانند آن با سفیانی پیدا می‌کنند و موجب تقویت او می‌شوند، لذا در روایت یاد شده حضرت امام حسین به قاعده «مولى القوم من انفسهم» عنایت داشته است.

بنابراین نه تنها خود سفیانی، بلکه پدید آمدن فکر سفیانی که به طور خلاصه فکری غیر الهی و ضد ارزشی و ضد انسانی است، جزء حوادث قبل از قیام مهدی موعود خواهد بود که با شمشیر قدرت مهدوی شر آن رفع و دفع می‌شود.

۸. امام مهدی علیه السلام و عدالت جهانی

عدالت از عمومی‌ترین و شورانگیزترین مسائل انقلاب مهدی است. اما پرسش اساسی در این باره آن است که آیا با ظهور مصلح کل مهدی موعود، تنها عدالت اجتماعی و رفاه اقتصادی در عالم پدید می‌آید یا این عدالت با تمام اهمیّت و نیاز عمومی به آن، بخش بسیار اندک از عدالتی است که با قدوم مبارک مهدی پدید خواهد آمد.

بدیهی است پاسخ جامع و همه جانبه به این سؤال نیازمند بحث گسترده و مبسوط است، لیکن به تناسب ظرفیت و موضوع این نوشتار تنها از منظر کلمات حسینی و به طور خلاصه طرح و تحلیل می‌شود.

۸-۱. قلمرو عدالت مهدی

عدالت جزء بیت الغزل تمام گفته‌ها و سخنانی است که درباره انقلاب مهدی اظهار شده و می‌شود، چه این که در افکار عمومی بشر هرگاه بحث از امید و انتظار منجی و مهدی به میان می‌آید توجه همگان به جریان عدالت معطوف می‌شود، به گونه‌ای که ظهور مهدی به معنای ظهور عدالت تلقی شده و در واقع هنگامی که از انتظار مهدی حرف زده می‌شود در اذهان عمومی و عامه مردم

۱. لطف‌الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، باب ۶، فصل ۶، ص ۵۶۷.

انتظار عدالت تداعی می‌کند.

در روایات نیز هر جا از ظهور مهدی سخن رفته بر عنصر عدالت تکیه شده‌است و گفته‌اند که مهدی برای ایجاد عدل و قسط ظهور می‌کند. جالب توجه آن است که در همه روایات چه آنهایی که از حضرت پیامبر نقل شده و چه آنهایی که از اهل بیت به خصوص حضرت امام حسین رسیده است، عدالت به طور مطلق مطرح شده و تنها به عدالت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و مانند آن محدود نگردیده است؛ در این باره راوی می‌گوید به امام حسین (علیه السلام) عرض کردم: «انت صاحب هذا الامر فقال علیه السلام: لا. فقلت فولدک؟ قال علیه السلام: لا. فقلت فولدک؟ قال علیه السلام: لا. فقلت فممن هو؟ قال علیه السلام: الذی یملاها عدلاً کما ملئت جوراً علی فترت من الائمہ، تأتي کما ان الرسول الله بعث علی فترت من الرسول؛^۱ آیا شما صاحب الامر هستید؟ فرمود: نه خیر. عرض کردم: پس فرزند شماست؟ فرمود: نه خیر. پرسیدم: پس صاحب الامر کیست؟ فرمود: آن کسی که زمین را پر از عدل خواهد کرد، همان‌گونه که پر از ظلم گشته است، او پس از زمانی طولانی که بر امامان پیشین رفته باشد می‌آید، همان‌گونه که رسول خدا پس از مدتی که از زمان پیامبران پیشین گذشته بود مبعوث گردید».

و نیز فرمود: «یخرج رجل من ولدی فیملأها عدلاً و قسطاً کما ملئت جوراً و ظلماً کذلک سمعت رسول الله یقول».^۲

بنابراین عدالتی که در زمان حضرت مهدی پدید خواهد آمد از نظر کمّی جهانی بوده و از بعد کیفی تمام شئون عالم و آدم را پوشش خواهد داد؛ چنان که در بیان نایب بر حق حضرت مهدی، خمینی بزرگ آمده است:

هر یک از انبیا که آمدند، برای اجرای عدالت آمدند، لیکن موفق نشدند حتی

۱. یوسف بن یحیی شافعی، عقد الدرر فی اخبار المنتظر، ص ۱۵۹.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۳۳، باب ۳، ح ۵.

رسول ختمی که برای اصلاح بشر آمده باز در زمان به آن معنا موفق نشد، اما کسی که عدالت را در تمام دنیا اجرا خواهند کرد مهدی موعود است، آن هم نه این عدالتی که مردم عادی می‌فهمند که فقط قضیهٔ عدالت در زمین برای رفاه مردم باشد، بلکه عدالت در تمام مراتب انسانیت. انسان اگر انحرافی پیدا کند، انحراف عملی، انحراف روحی، انحراف عقلی، برگرداندن این انحرافات را به معنای خودش این ایجاد عدالت است در انسان. اگر در اخلاقی انحرافی باشد و اگر در عقاید یک انحراف و کجی‌های باشد وقتی به اعتدال برگردد این عدالت است. ایشان (مهدی موعود) مأمورند تمام این انحرافات را برگردانند به اعتدال.^۱

بدین ترتیب معلوم می‌شود عدالتی که مهدی موعود اجرا می‌کند بسیار وسیع بوده و همه شئون هستی انسانی را در برمی‌گیرد که در این جا به دو نمونه از آن اشاره می‌شود:

۱-۸. عدالت اجتماعی و رفاه اقتصادی

یکی از برکات و ره‌آورد ظهور مصلح موعود حضرت مهدی علیه السلام پدید آمدن عدالت اجتماعی به معنای وسیع و حقیقی آن و تأمین رفاه و آسایش اقتصادی است. چون برابر روایات پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام در زمان حکومت حضرت مهدی علیه السلام عدالت در تمام زمینه‌ها و در همه شئون عالم جلوه گر می‌شود و بشر طعم شیرین آزادی، امنیت، عزت، نشاط، محبت، همدلی، تعاون و کمک، رفاه، آسایش و هزاران خواست انسانی دیگر را می‌چشد و جهان تحت مدیریت، ولایت و حکومت نظام اسلامی قرار می‌گیرد و قدرت قاهره خداوند زورمداران و زپرستان را بر سر جایشان می‌نشانند، چه این که برکات آسمانی و زمینی فراوان می‌شود تا جایی که هیچ‌گونه گرسنه‌ای در عالم نخواهد بود؛ چنان که از سالار شهیدان در این باره رسیده است: «تواصلوا و تباروا، فوالذی فلق الحبّة و برء

النسمة لیأتین علیکم وقت لا یجد احدکم لدیناره و لا لدرهمه موضعاً؛^۱ با هم‌دیگر رابطه برقرار کنید و به هم‌دیگر احسان کنید، سوگند به آن خدایی که دانه‌ها را شکافت و جان‌داران را آفرید به شما آن چنان روزی فرا می‌رسد که در آن هیچ کس برای پرداخت دینار و درهم انفاقی و صدقات خود مستحقی را پیدا نمی‌تواند بکند».

در کلمات سایر ائمه و حتی ره آورد عرفانی اهل معرفت درباره برکات و فراوانی نعمت‌های الهی در زمان حکومت مهدی مطالب فراوانی آمده است؛ از جمله حضرت امیرمؤمنان فرمود: «تخرج الارض افالیذ کبدها و تلقی الیه سلماً مقالیدهها»^۲ در زمان مهدی زمین میوه‌های دل خود [معادن] را برای او بیرون می‌ریزد و کلیدهایش را به او می‌دهد».

و همچنین درباره عدالت اجتماعی و شکوفایی اقتصادی در زمان حکومت مهدی در سخنان اهل معنا آمده است:

در ایام حکومت مهدی، مردم در سایه عدالت زندگی می‌کنند و روزگار سرسبز و پر طراوتی خواهند داشت، رزق و روزی در آن فراوان می‌شود و مردم در کمال امنیت به بندگی خداوند می‌پردازند.^۳
در کلام دیگری از بزرگان اهل معرفت آمده است:

خداوند خلیفه‌ای دارد که روزی ظهور خواهد کرد و زمین را پر از عدل و داد می‌کند. او عدل را در جامعه پدید آورده و عدالت اقتصادی را اجرا خواهد نمود. شخصی به حضور او می‌آید و عرض می‌کند: یا مهدی! به من کمک کنید. حضرت مهدی به اندازه‌ای به او می‌دهد که به زحمت آن را با خود می‌برد.^۴

۱. یوسف بن یحیی شافعی، *عقد الدرر*، ص ۱۷۱.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۸.

۳. عبدالکریم جیلانی، *الانسان کامل فی معرفه الاواخر والاوائل*، ج ۲، ص ۸۴، باب ۶۱.

۴. محیی‌الدین عربی، *فتوحات مکیه*، ج ۳، ص ۳۲۷، باب ۳۶۶.

صاحب‌دلی دیگر نیز در این زمینه گفته است:

صاحب زمان که علم به کمال دارد، تمامت روی زمین را در حکم خود آورد و به عدل آراسته گرداند، کفر و ظلم را به یک بار از زمین بردارد و تمامت گنج‌های روی زمین بر وی ظاهر گردد.^۱

از آن چه گفتیم معلوم شد که عدالت اجتماعی و رفاه اقتصادی یکی از بهترین ره آورد انقلاب جهانی حضرت مهدی است که در سخنان امام‌حسین و سایر روایات و هم چنین کلمات اهل معرفت به آن توجه شده است، زیرا عدالت اجتماعی و تأمین آسایش، آزادی و امنیت و مانند آن از مسائل مهم و اساسی است که ریشه در تاریخ زندگی بشر در کره زمین داشته و در تمام دوران تاریخ نهضت‌های فراوانی برای پدید آوردن آن صورت گرفته و آرزوی دیرین انسان‌های خیراندیش بوده است. در این میان یکی از انگیزه‌های اساسی بعثت انبیای الهی نیز ایجاد عدالت و تأمین حقوق اجتماعی بشر بوده و در این راه سفیران بزرگ الهی فراوان قربانی شده‌اند تا بالاخره با ظهور ذخیره عالم هستی، مهدی موعود، این مهم به طور کامل تحقق یابد و بشر مزه شیرین عدالت را در تمام ابعاد خواهند چشید.

۲-۱-۸. احیای معارف دینی و اصلاح فرهنگ عمومی

همان‌طور که اشاره شد، برداشت عمومی از پدید آمدن عدالت در زمان ظهور مصلح موعود، معمولاً عدالت اجتماعی، اصلاح امور اقتصادی و توضیح عادلانه ثروت عمومی است. اما حقیقت آن است که با ظهور آن مصلح کل، عدالت و اصلاح در تمام امور پدید آمده و پیشه و اندیشه بشر کاملاً اصلاح شده و عقل انسان‌ها در هر دو بعد علمی و عملی تعدیل می‌شود؛ بدین بیان که به سبب فاصله گرفتن بشر از معارف وحی که مائده بزرگ آسمانی و زمزم زلال معرفت است، تمام قوای ادراکی و تحریکی آنان دچار جهل علمی و انحراف عملی شده و در مرداب افراط و تفریط گرفتار آمده‌اند و هر روز که می‌گذرد به پرتگاه سقوط

۱. عزیزالدین نسفی، انسان کامل (رساله نبوت و ولایت)، ص ۳۲۰، فصل ۶.

اخلاقی، فکری، فرهنگی و اعتقادی نزدیک و نزدیک‌تر می‌شوند و در این خصوص از یک سو مکاتیب خلق الساعه غربی با ایجاد نابسامانی‌های فکری و فرهنگی و مذهبی سعی در آشفته نمودن بازار معنویت و اخلاق داشته و از طرف دیگر در میان جهان اسلام، عواملی چون فاصله گرفتن از ولایت اهل بیت علیهم السلام، مهجوریت احکام و معارف قرآن، اندیشه‌های ملی‌گرای تند و افراطی، امت اسلامی را در آتش نفاق، محرومیت، فقر فکری و فرهنگی و اقتصادی، دیگر اندیشی، فساد روز افزون اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و هزاران فاجعه هولناک دچار کرده است؛ همه این مشکلات که ریشه در فاصله گرفتن بشر از معارف آسمانی و ره آورد وحی الهی دارد با حضور مصلح جهانی و احیای کننده اسلام، مهدی موعود، اصلاح می‌شود، زیرا او خیر مطلق بوده و جهان را به خیر و فلاح رسانده، زمین و زمان را آباد و اصلاح نموده، معارف دین الهی را به تمام شئون وجودی بشر حاکم می‌کند که از این رهگذر فرهنگ جهانیان اصلاح و تعدیل می‌شود و عدالت فرهنگی در عالم پدید خواهد آمد. آن چه گفته شد، در هر دو بعد مثبت و منفی، دردها و رنج‌ها، امیدها و نویده‌ها، همه در روایاتی که از پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام رسیده، به تفصیل طرح و تبیین گردیده است که در این جا تنها به چند نمونه از روایات حضرت امام حسین علیه السلام اشاره می‌شود:

۱. منا اتنی عشر مهدياً اولهم امير المؤمنين علي بن ابي طالب و آخرهم التاسع من ولدي و هو القايم بالحق يحيي الله به الارض بعد موتها و يظهر به دين الحق كله ولو كره المشركون، له غيبه يرتديها اقوام، ويثبت فيها على الدين آخرون، فيؤذون ويقال لهم: متى هذا الوعد، ان كنتم صادقين، اما ان الصابر في غيبته على الاذى و التكبذب بمنزلة المجاهد بالسيف بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله؛^۱ آن دوازده امام هدايت از ماست، اولشان امير

۱. صدوق، کمال الدين و تمام النعمه، ص ۳۱۷، باب ۳۰، ح ۳.

مؤمنان علی بن ابی طالب و آخرشان نهمین نفر از فرزند آن است. او همان کسی است که دین حق را بر همه ادیان پیروز می‌کند، گر چه مشرکان را خوش نمی‌آید. او غیبتی طولانی دارد که در آن گروه‌های از دین برمی‌گردند وعده ثابت و استوار می‌مانند، و آنهایی که مرتد می‌شوند، مؤمنان را زخم زبان زده و می‌گویند: اگر راست می‌گویند، این وعده کی رخ می‌دهد؟ آگاه باشید هر که در غیبت او بر این آزار و تکذیب‌ها صبر کند، همچون کسی است که با شمشیر خود در رکاب رسول خدا جهاد کند».

۲. لا یكون الامر الذی تنتظرونه حتی یبرأ بعضکم من بعض و یتقل بعضکم فی وجوه بعض و یشهد بعضکم علی بعض بالکفر و یلعن بعضکم بعضاً، قال له: ما فی ذلک الزمان من خیر، فقال حسین علیه السلام: الخیر کله فی ذلک الزمان، یقوم قائمنا و یدفع ذلک کله؛^۱ آن امری که انتظارش را می‌کشید (ظهور مهدی) رخ نخواهد داد، مگر این که در اثر آشفتگی و نابسامانی گروهی از شما از دسته دیگر برآئ، جوید و برخی از شما بر چهره بعضی دیگر خدو بیفکند و گروهی از شما به کفر گروه دیگر شهادت دهد، و برخی از شما بعضی دیگر را نفرین و لعن نماید. بعد به حضرت گفته شد: پس در آن زمان هیچ خیری نیست؟ حضرت فرمود: همه خیرها در آن زمان جمع است، قایم ما قیام می‌کند و همه آن بدی‌ها را به طرف می‌سازد».

۳. روزی امیرمؤمنان علیه السلام به من فرمود: ای حسین! نهمین فرزند شما به پا دارنده حق و ظاهر کننده دین خواهد بود و عدالت را در عالم گسترش می‌دهد. حضرت می‌گوید به امیرمؤمنان عرض کردم: آیا این شدنی خواهد بود؟ حضرت فرمود: آری، سوگند به آن خدایی که محمد را به پیامبری مبعوث نموده و او را بر همه آدمیان برگزید، این شدنی است، ولی پس از غیبت و حیرتی که در آن مدّت جز خالصان و اهل یقین که خدا از آنان پیمان ولایت ما را گرفته و

ایمان را در دل هایشان استوار داشته و با روحی از جانب خود یاریشان نموده است، کسی بر دین خدا پایدار نمی ماند.^۱

در تبیین پیام این روایات لازم است اشاره شود که بزرگان اهل حکمت و اندیشه بر آنند که بشر از روزی که در زمین سکنا گزیده، پیوسته در آرزوی یک زندگی اجتماعی مقرون به سعادت - به معنای واقعی آن - بوده است و چون این آرزو همگانی و عمومی است، معلوم می شود این خواست تحقق عینی و خارجی خواهد داشت و گر نه چنین آرزویی در نهاد عموم بشر نقش نمی بست، همان طور که اگر آبی وجود نمی داشت تشنگی معنا نداشت؛ از این رو به حکم ضرورت، جهان روزی را در بر خواهد داشت که در آن روز جامعه بشری پر از عدل و داد شده و با صلح و صفا همزیستی نماید و عدالت در تمام شئون وجودی بشر پدید آید و همه مردم غرق در فضیلت و کمال شوند. اما باید توجه داشت: اولاً، این حقیقت به دست خود انسان خواهد بود و رهبر چنین جامعه ای منجی جهان بشر است که از آن به مهدی یاد می شود.^۲

ثانیاً، برآورده شدن این آرزو تنها در سایه اجرای دستورهای دین و احیای ره آورد وحی امکان پذیر است، لذا در روایات یاد شده و سایر متون دینی بر احیای معارف وحی به عنوان اساسی ترین ره آورد انقلاب مهدی تکیه شده است؛ چه این که امیرمؤمنان در نهج البلاغه فرمود: «یحیی میت الكتاب و السنة».^۳

بعضی از بزرگان اهل شهود نیز گفته اند:

در زمان ظهور مهدی روح در کالبد اسلام دمیده و بعد از ذلت و خواری عزیز شده و پس از مرگ دوباره احیای می شود و حقیقت دین ظاهر می گردد و جز دین خالص چیز دیگری باقی نمی ماند.^۴

۱. صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۰۴، باب ۲۶، ح ۱۶.

۲. سید محمد حسین طباطبائی، شیعه در اسلام، ص ۱۵۰.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸.

۴. محمد بن علی محیی الدین عربی، فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۳۲۷، باب ۳۶۶.

در جای دیگر نیز آمده است:

با ظهور حضرت مهدی، مذاهب و مکاتب مختلف از روی زمین برچیده می‌شود و جز دین خالص و حقیقی چیزی باقی نمی‌ماند و بسیاری از افرادی که خود را اهل فکر و اندیشه می‌دانند، وقتی می‌بینند که مهدی بر خلاف نظریه‌شان حکم می‌کند، دشمنی و عداوت می‌آغازند، اما به ناچار فرمان و حکومت مهدی را اطاعت می‌کنند.^۱

در پایان با همه منتظران عاشق مهدی هم صدا شده عرض می‌کنیم:

اللهم، انا نشكو اليك فقد نبينا و غيبة و لينا و كثرة عدونا و قلة عددنا و

شدة الفتن بنا و تظاهر الزمان علينا، فصل على محمد و اله، و اعنا على

ذلك بفتح منك تعجلاه و بضر تكشفه و بضر تعزه و سلطان حق تظهره.^۲

۱. همان، ص ۳۳۶.

۲. مفاتیح الجنان، دعای افتتاح، ص ۲۳۵.

سیری در سیره اخلاقی امام حسین علیه السلام

علی اکبر بابازاده

مقدمه

«انسان» در میان موجودات، ارزشمندترین مخلوق الهی است^۱ که خداوند او را در هیئت زیبا آفریده^۲ و به وجود او افتخار نموده است.^۳ از سوی دیگر، برای تکامل و پرورش چنین موجودی، بهترین و کامل‌ترین مربیانی را تعیین نموده^۴ تا وی را به شاهراه سعادت برساند؛ زیرا مربی خوب، در رشد و کمال افراد تحت تربیت، اثر والایی دارد.

امام حسین علیه السلام، از جمله مربیان آسمانی است که پیروی واقعی از سیره عملی و اخلاقی آن حضرت، سعادت فرد و جامعه را تضمین می‌نماید و آنان را به سجایای اخلاقی و فضایل انسانی می‌رساند.

۱. اسراء: ۷۰ «ولقد کرمنا بنی آدم».

۲. تین: ۴ «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم».

۳. مؤمنون: ۱۴ «فتبارک الله احسن الخالقین».

۴. آل‌عمران: ۱۶۴ «لقد منّ الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولاً من انفسهم، یتلوا علیهم آیاته، ویزکّیهم ویعلّمهم الکتاب والحکمة...».

رسول خدا ﷺ اثر اجتماعی و نقش تربیتی امام حسین علیه السلام را به «چراغ هدایت و کشتی نجات» تعبیر نموده، می‌فرماید: «انَّ الحسین مصباح الهدی وسفينة النجاة؛^۱ همانا «حسین» چراغ هدایت، و کشتی نجات است».

در حدیث صحیح دیگر که محدثان اهل سنت نقل کرده‌اند، آمده است: روزی امام حسین علیه السلام در دوران کودکی به حضور جدش پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله شرفیاب شد. آن حضرت با دیدن سیدالشهداء فرمود: «مرحبا بک یا ابا عبدالله، یا زین السموات والارض؛ خوش آمدی ای حسین! ای زینت آسمان‌ها و زمین!»

«أبی بن کعب» که کنار حضرت نشسته بود، گفت: ای رسول خدا! غیر از تو کسی هست که زینت آسمان‌ها و زمین باشد؟ (چگونه حسین را این‌گونه صدا می‌زنی؟) پیغمبر فرمود:

«یا أبی! والذی بعثنی بالحق نبیا، انَّ الحسین بن علی، فی السّماء، اکبر منه فی الارض، وانه المکتوب علی یمین العرش: انه مصباح الهدی وسفينة النجاة وامام غیر وهن؛^۲ ای ابا! سوگند به خدا که مرا به حق پیامبر فرستاده، جایگاه حسین در آسمان‌ها بیش از زمین است! در سمت راست عرش خدا نوشته شده: حسین چراغ هدایت، و کشتی نجات، و پیشوای بی‌لغزش است».

خلیفه دوم، عمر بن خطاب نیز در فرازی به جایگاه معنوی و اثرگذار امام حسین علیه السلام پرداخته، می‌گوید: «إِنَّمَا أَنْبَتَ فِي رُؤُوسِنَا مَا تَرَى اللَّهُ ثُمَّ أَنْتُمْ؛^۳ موهای سر ما نیز به قدرت خداوند، سپس به جایگاه معنوی شما سبز شده

۱. سفينة البحار، واژه «حسن».

۲. فرائد السمطين، ج ۲، ص ۱۵۵، ح ۴۴۷.

۳. كنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۵۵، ح ۳۷۶۶۲. این عبارت، در كتاب علل الدار قطنی، چاپ دار طیبیه ریاض، ج ۲، ص ۱۲۵ چنین آمده است: «هل انبتت ما فی رؤوسنا الا الله تعالی وانتم».

است!»

گفتنی است که این سخن عمر، تأییدی بر اندیشه‌های صحیح اسلامی است که شیعیان و اهل سنت واقعی بر آن اعتقاد دارند؛^۱ ولی سلفیون منحرف، هزاران نفر را به این جهت به خاک و خون می‌کشاند!

از این احادیث نتیجه می‌گیریم که: سیره اخلاقی و رفتاری امام حسین (ع) سرمشق زندگی سعادت‌بخش است و خوانندگان محترم می‌توانند با عشق حسین پیش روند، او را سمبل رفتاری و اخلاقی خویش قرار دهند و با آرامش زندگی کنند؛ چنانکه خود آن حضرت می‌فرماید:

«إِنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي، وَتُطِيعُوا أَمْرِي، أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ؛^۲ اگر سخنان مرا بپذیرید و گفته‌هایم را عمل کنید، شما را به راه رشد و خوشبختی هدایت می‌نمایم».

خداوند! توفیق پیروی واقعی از امام حسین (ع) را به همه ما مرحمت فرما.

فضایل اخلاقی امام حسین (ع)

«حسین بن علی» نماد جاویدان آیات شریف: «تطهیر»^۳، «مودت»^۴، «مباهله»^۵ و... است. در یک کلام می‌توان گفت: او، تجسم قرآن است که رسول خدا در حق او می‌فرماید: «حسین از من، و من از حسینم.»^۶ بنابراین: فضایل

۱. قدرت تکوینی امام حسین (ع) و سایر اولیای الهی، همگی از قدرت خدا و به اذن او صورت می‌گیرد.

۲. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۸۶ (۱۳ جلدی).

۳. احزاب: ۳۳ «أَمَّا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».

۴. شوری: ۲۳ «قُلْ لَا اسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى».

۵. آل عمران: ۶۱ «قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبْنَانَا وَإِبْنَاتِنَا وَنَسَائِكُمْ وَنَسَائِنَا وَنَسَائِكُمْ وَنَسَائِنَا وَنَسَائِكُمْ...».

۶. اسد الغابۀ، ج ۲، ص ۲۰؛ فرائد السمطين، ج ۲، ص ۱۳۰، ح ۴۲۹: «حسین منی، وانا من حسین...».

اخلاقی او، آیینه قرآن به شمار می‌آید. اینک به چند مورد از آن‌ها به طور خلاصه می‌پردازیم:

۱. خودسازی

از جمله فضایل اخلاقی امام حسین علیه السلام، روح پاک و معنویت آن حضرت بود. ایشان لحظه‌ای از یاد خدا غافل نمی‌شد و بخش اعظم اوقاتش را به عبادت پروردگار و ذکر دعا و قرائت قرآن می‌گذراند؛ چنان‌که فرزند عزیزش، حضرت امام سجاد علیه السلام در این باره می‌فرماید: «من تعجب می‌کنم از پدرم که او چگونه صاحب فرزند شده است؟ در حالی که شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند!»^۱ (این سخن، به کثرت عبادت امام حسین علیه السلام اشاره دارد).

«مسروق خادم» نیز که خود از پیروان اهل بیت علیهم السلام است، می‌گوید: روز «عرفه» در صحرای عرفات گردش کنان به خیمه امام حسین علیه السلام وارد شدم. آن حضرت در جمع یاران و عاشقان مشغول خواندن قرآن و دعا بود و اشک چشمش همانند آب باران از ناودان، فرو می‌ریخت!^۲

راوی دیگر می‌گوید: چون به خدمت امام حسین علیه السلام رسیدم، از او پرسیدم: چگونه به این حالت عبادت و خشیت رسیده‌ای؟^۳ حضرت فرمود: «لا یأمن یوم القيامة الا من خاف الله فی الدنيا؛^۴ آرامش خاطر در پیشگاه الهی، در سایه تقوا و خشیت و عبادت فراهم می‌گردد.»

۱. الغدیر، ج ۵، ص ۲۵؛ جلاء العیون شبر، ج ۲، ص ۲۸: «العجب کیف وُلدت، کان ابی یصلّی فی الیوم واللیلة الف رکعة».

۲. سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۵۸ (۲ جلدی).

۳. «ما اعظم خوفک من ربک؟».

۴. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲.

از این رو، روز تاسوعا هنگامی که سپاهیان یزید تهاجم به سوی خیمه‌های اهل بیت را شروع کردند، آن حضرت خطاب به برادرش ابوالفضل (علیه السلام) فرمود: «جانم به فدایت برادرم! سعی کن از این مهاجمان، امشب را مهلت بگیری، تا به عبادت و دعا مشغول شویم. خدا می‌داند که من عاشق عبادت و راز و نیازم. دوست دارم به نماز و دعا و خواندن قرآن پردازم...»^۱.

عرفان امام حسین (علیه السلام)

انسان‌های غیر معصوم، با علم و معرفت محدود نمی‌توانند میزان فضایل امام حسین (علیه السلام) از جمله عرفان ایشان را بررسی نمایند؛ ولی با توجه به بیانات خود حضرات معصومین (علیهم‌السلام) از یک طرف، و آثار علمی آنان از طرف دیگر، می‌توان به گوشه‌ای از کمالات آن بزرگواران اشاره نمود:

امام حسین (علیه السلام) از نظر وراثت، در خاندان عصمت و آغوش پاک مادری همچون فاطمه زهرا (علیها‌السلام) پرورش یافت و با علم و آگاهی و معرفت لازم پیش رفت و قلب نازینش را با «حبّ» الهی پر کرد و از نور اقدس خدایی کمک گرفت و به کمالات بی‌پایان و تأثیرگذار نایل شد. اینک توجه شما خوانندگان عزیز را به بخشی از فرازهای دعای عرفه که توسط خود امام حسین (علیه السلام) صادر شده است، معطوف می‌دارم:

– «وَأَيَّقُتَّتِي لِمَا ذَرَأْتَ فِي سَمَائِكَ وَ أَرْضِكَ؛^۲ خداوند! تو بیدارم کردی

به آنچه در زمین و آسمان آفریدی.»

– «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَحْشَاكَ كَأَنِّي أَرَاكَ؛^۳ خدایا چنان خشیت از خویش را بر

۱. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۹۲. «فهو يعلم أنى كنت أحب الصلاة، وتلاوة كتابه وكثرة الدعاء والاستغفار».

۲. مفاتیح نوین، ص ۸۱۹.

۳. همان، ص ۸۲۳.

دلَم انداز که گویا تو را می‌بینم.»

– «الهی... مِنْكَ أَطْلُبُ الْوُصُولَ إِلَيْكَ، وَبِكَ أَسْتَدِلُّ عَلَيْكَ، فَاهْدِنِي

بُنُورِكَ إِلَيْكَ؛^۱ خدایا از تو خواهم که مرا به خود رسانی و به وسیله ذاتت به

خودت هدایت نمایی. پس مرا با نور خویش به خویشتن برسان.»

– «أَنْتَ الَّذِي أَشْرَقْتَ الْأَنْوَارَ فِي قُلُوبِ أَوْلِيَائِكَ حَتَّى عَرَفُواكَ وَ

وَحَدُّوْكَ. مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ؟ وَ مَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ؟^۲ تو نور معرفت را

بر دل اولیای تاباندی، تا این که تو را شناختند و موحد شدند. کسی که تو را

ندارد، چه دارد؟ و آن که تو را دارد، چه ندارد؟».

بدون تفسیر و تفصیل، از این فرازها استفاده می‌شود که امام حسین علیه السلام با

علم و بصیرت درونی، خشیت قلبی، دل‌بستگی و حبّ الهی، و تمسک به نور

خداوندی به حالتی رسید که زمین و زمان را تحت تأثیر قرار داد!

او در زمان پدر، در شهر کوفه، در حالی که قحطی و بی‌آبی آن سامان را

تهدید می‌کرد و مردم را به زحمت انداخته بود، به امر مولا امیرمؤمنان به دعا

پرداخت؛ هنوز از راز و نیاز کنار نکشیده بود که باران رحمت نازل شد و نشان داد

که حسین در «عالم تکوین» مؤثر است!^۳

در یک واقعه دیگر، زن و مرد جوانی در کنار کعبه در حال طواف، دست روی

دست همدیگر گذاشته، حریم شریعت را زیر پا نهادند! آنان به عذاب آسمانی

گرفتار گردیده، دست‌ها به هم پیوستند! چاره از همه‌جا گسست و باید دست‌ها

بریده می‌شد! امیر مکه از امام حسین علیه السلام کمک خواست. نور دیده زهرا علیها السلام، با

خالق خویش مناجات نمود، با چشم گریان و دلی سوزان دعا کرد و سپس دست

۱. همان، ص ۸۳۸

۲. همان، ص ۸۳۹

۳. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۸۷: «فما فرغ من دعائه حتى غاث الله تعالى غيثا بغتة».

مرد جوان را از دست زن جوان جدا ساخت و نشان داد که حسین، صاحب جایگاه است.^۱

در شب عاشورا نیز در جمع اصحاب سخنانی ایراد نمود و از یاران خواست: هر کس دوست دارد، می‌تواند به خانه و کاشانه‌اش برگردد! وقتی همگی بر وفاداری و جانبازی مبادرت ورزیدند، امام حسین (علیه السلام) فرمود: «در این لحظه، به دقت بنگرید و جایگاه خود را در بهشت ببینید. آنان نگرستند و ندیدنی‌ها را دیدند.»^۲

نتیجه این بحث

بررسی تاریخ اصحاب امام حسین (علیه السلام)، به‌ویژه شهیدان کربلا نشان می‌دهد که آنان از فروغ نورانی آن حضرت خوب استفاده کردند؛ آن‌چنان مسیر معرفت و عرفان را پیمودند که در آستانه شهادت می‌خندیدند و با هم شوخی می‌کردند.^۳ شخصیتی مانند «زهیر بن قین» که تا روز ۲۱ ذی‌حجه سال ۶۰ هجری از هواداران خلیفه سوم و از دشمنان امیر مؤمنان به حساب می‌آمد، با یک دیدار امام حسین (علیه السلام) آن‌چنان متحول شد که روز عاشورا یکی از پرچمداران سپاه حسینی گشت و ...^۴

ما نیز می‌توانیم از سیره حسینی درس‌ها بگیریم، با معرفت و آگاهی پیش رویم، با تمام همت فرایض دینی را انجام داده، از حرام اجتناب کنیم. در آن صورت، طبق وعده الهی،^۵ نور حق بر دل‌هایمان می‌تابد و در سایه آن می‌توانیم

۱. همان، ص ۱۸۳؛ مدینه المعجز، ص ۲۴۶.

۲. علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۱۸، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۷.

۳. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱، همانند بریر و عبدالرحمن.

۴. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳۹؛ بررسی تاریخ عاشورا، ص ۳۶ و ۱۹۸.

۵. حدید: ۲۸ «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله، یؤتکم کفلین من رحمته، ویجعل لکم نوراً

در صراط حق حرکت نموده، ندیدنی‌ها را ببینیم.^۱ آری، راه رسیدن به عرفان حسینی، شروع از «یقظه و بیداری»، سپس انجام فرایض و ترک محرّمات، آن‌گاه رسیدن به مقصد و فتح قلّه بندگی، در پرتو هدایت راهنمای مسیر عبودیت است.

خداوندا! توفیق پیمودن چنین مراحل ارزشمندی را به همه خوانندگان ارزانی دار.

۲. کیاست و تدبیر

امام حسین علیه السلام علاوه بر فضایل معنوی و اخلاقی، در امور اجتماعی و سیاسی نیز بسیار «کیس» و باهوش بود و به بیان مولا علی علیه السلام از این نظر نیز بهترین مؤمنان به حساب می‌آمد.^۲

اگرچه امام حسن علیه السلام برادر بزرگ امام حسین علیه السلام بود و مسئولیت اجتماعی و حکومتی و امامتی را بر عهده داشت، ولی فوق‌العاده به افکار و شخصیت حضرت سید الشهداء احترام می‌گذاشت و می‌گفت: با دیدن حسین، به یاد پدرم می‌افتم و مانند پدر احترامش می‌گذارم.^۳

تاریخ زندگی آن حضرت نشان می‌دهد که: وقایع مختلفی بین او و دشمنان پیش آمد و در تمام موارد، حسین بن علی پیروز بود. اینک به چند مورد اشاره می‌نماییم:

الف) روزی طرفداران معاویه به ریاست «عمرو عاص» با امام حسین علیه السلام در مسائل سیاسی و اجتماعی به بحث و مناظره پرداختند و از هر دری سخن گفتند.

تمشون به...».

۱. فصلت: ۵۳ «سنرهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق».

۲. غرر الحکم، ح ۳۰۰۹؛ میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۷۵۰؛ «اشرف المؤمنین، اکثرهم کیساً».

۳. سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۵۸ (۲ جلدی): «کان الحسن یعظم الحسین، حتی کانه اسن منه! وقال الحسن علیه السلام: انی لاهبا به کهبیة امیر المؤمنین».

در تمام موارد، آن حضرت پیروز شد و با بیان حقایق، آنان را مفتضح ساخت. «معاویه بن ابی سفیان» که ناظر مناظره بود، گفت: ای عمرو عاص! تو را به حق من ساکت باش؛ زیرا حسین در تدبیر و سیاست، مانند پدرش علی است و نمی‌توان او را مغلوب ساخت!^۱

ب) معاویه و عمرو عاص و سایر اندیشمندان اموی، در اثنای جنگ صفین نقشه‌ای کشیدند تا بدین طریق بین علی و اولادش اختلاف بیندازند. برای اجرای آن، عبید الله بن عمر را به حضور امام حسین (علیه السلام) فرستادند تا به او بگوید: ای حسین! پدرت علی با شمشیرش میان قریش اختلاف انداخته و آنان را با خود دشمن ساخته است. از طرف دیگر، او را متهم کرده‌اند که وی قاتل عثمان است؛ بنابراین، زیر بار او نمی‌روند. ما اینک آماده‌ایم با تو بیعت کنیم و دیگران نیز آمادگی دارند تو را به خلافت بپذیرند. شما آماده شوید مقدمات این کار را فراهم نمایید.

امام حسین (علیه السلام) با شنیدن این سخنان مسموم و شیطنت‌آمیز، فرمود: هرگز این درخواست را نمی‌پذیرم. سوگند به خدا، لحظه‌ای به خدا و پیامبر و جانشین به حق رسول خدا کافر نمی‌شوم. ای انسان سگ‌صفت! از من دور شو، شیطان تو را فریب داده و با پیروی از معاویه و یارانش از دین خدا خارج گشته‌ای.^۲ چون پسر عمر، واکنش امام حسین را به معاویه رسانید، او گفت: راستی حسین پسر علی است؛ هرگز فریب نمی‌خورد.^۳

ج) سرزمین شام، اوایل خلافت عمر در سال ۱۴ هجری فتح شد. فرمانداری آن، نخست در اختیار یزید بن ابی سفیان بود و سپس در سال ۱۸ هجری به

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۰۹: «بحقی علیک الّا سکت، فأنه ابن علی بن ابی طالب».

۲. موسوعة کلمات امام حسین، ص ۱۴۲: «کلاً، والله لا اکفر بالله و برسوله و بوصی رسول الله،

إخس و یلک من شیطان مارد، و قد اخرجک من دینک باتباع الفاسطین».

۳. همان: «انّ الحسین بن علی، لا یخدع، وهو ابن ایه».

دست معاویة بن ابی سفیان سپرده شد که تا سال ۶۰ هجری حکومت کرد. معاویه طبق اسناد معتبر اهل سنت، اعتقادی به اسلام نداشت.^۱ پسر او یزید، بدتر از پدر، دشمن اسلام بود.

امام حسین علیه السلام برای اصلاح جامعه آن روز، دست به کار شد و در مکه و مدینه و مشاعر مقدّسه، به افشاگری پرداخت. سرانجام انقلابی ماندگار را برنامه‌ریزی کرد. بدین منظور، شخصیت‌های تأثیرگذار و خاندان خود را با خویشان همراه کرد تا پس از شهادت او، نهضت مقدّسش را منحرف ننمایند و

طبری، مؤرخ بزرگ اهل سنت می‌نویسد: یزید با کشتن امام حسین علیه السلام احساس غرور و شادمانی می‌کرد؛ ولی خاندان آن حضرت با بیان حقایق و ستم‌های یزیدی، حتی پایتخت بنی امیه را به خطر انداختند؛ چنان‌که جاسوسان گزارش کردند: هرچه زودتر اهل بیت را از شام دور کن و یزید به‌ناچار رویه محبت به آنان را درپیش گرفت.^۲

نتیجه این بحث

امام حسین علیه السلام عنصر اندیشه و تدبیر بود. از این رو، با این‌که بیش از هزار و سیصد و هفتاد سال از انقلاب و نهضت او می‌گذرد،^۳ هر سال و هر روز شور مردم نسبت به یاد او بیشتر می‌شود و فرمایش پیامبر اسلام را تداعی می‌نماید که: عشق و عطش مردم نسبت به شهادت حسینی و عزای او، روز به روز بیشتر می‌شود.^۴ بنابراین، ما پیروان او نیز وظیفه داریم در کارهای خود، به جای شعارهای احساسی، با تدبیر و اندیشه حرکت نماییم و به فرموده حضرت امام

۱. شرح‌ابن‌ابی‌الحدید، ج ۵، ص ۱۲۹: «أنه كان ملحدا لا يعتقد النبوة».

۲. بررسی تاریخ عاشورا، ص ۲۲۸؛ کامل بهایی، ص ۳۰۲؛ طبری، ج ۷، ص ۶ (۱۳ جلدی).

۳. تاریخ نگارش این جزوه، سال ۱۴۳۳ قمری است.

۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۲۰۸۴: «ان لقتل الحسين حرارة في قلوب المؤمنين لا تبرد ابدا».

خمینی (ره): «زمان و مکان» دو عنصر اجتهادند. پس باید شرایط زمان و مکان را در نظر بگیریم و عواقب کارهایمان را بسنجیم که مولا علی می‌فرماید:

«اعقل الناس انظرهم في العواقب؛ عاقل‌ترین مردم، کسی است که

توجهش به نتیجه و آینده امور معطوف گردد.»

خداوندا! ما را عاقبت به خیر بفرما.

۳. ترویج علم و فرهنگ

اسلام، آیین فرهنگ است. آغازین بنای آن، با «علم و قلم» شروع گردیده است.^۲ در نگاه اسلامی، هیچ فضیلت و ارزشی، به ارزش علم و فرهنگ نمی‌رسد^۳ و قرآن مجید به صراحت به این موضوع تأکید دارد...^۴

امام حسین (علیه السلام)، علاوه بر فضایل ذاتی، از دوران کودکی در آغوش ارزشمند علم و فرهنگ پرورش یافت و خود پیوسته به این موضوع همّت گماشت، جامعه را به سوی آن تشویق کرد و عالمان و معلمان را دوست داشت.

حسین با برادرش امام حسن، در دوران کودکی «کشتی» می‌گرفت. روزی برای داوری به حضور پیامبر خدا رسیدند و از آن حضرت خواستند تا برنده را تعیین نماید.

رسول خدا فرمود: «ان التصارع لا یلیق بکما، ولكن اذها فکاتبها؛^۵ کشتی

۱. غررالحکم، ح ۳۳۶۷.

۲. اوّلین آیات نازل شده بر پیامبر اسلام، ۵ آیه اوّل سوره علق است که از علم و قلم بحث می‌کند؛ «علم بالقلم».

۳. غررالحکم، ح ۵۲۳۴؛ میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۰۶۲، ح ۱۳۶۳۰؛ «عن علی (علیه السلام): رأس الفضائل العلم».

۴. زمر: ۹ «اتن هو قانت آناء اللیل... قل هل یتوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون؟».

۵. بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۹۰.

گرفتن، مناسب شأن شما نیست. بروید در خطاطی [و امور فرهنگی] مسابقه دهید».

رسول خدا با بیان این حدیث، فضایل را درجه‌بندی نموده، ضمن تأیید ورزش، به‌ویژه کشتی، جایگاه «علم و فرهنگ» را بالاترین دانسته و می‌رساند که مسئولان محترم اسلامی، بالاترین نگاه ارزشی، بودجه مملکتی، تشویق‌های اجتماعی و تبلیغات رسانه‌ای را باید به «فرهنگ و علوم» اختصاص دهند.^۱

سیره پیامبر و اهل بیت او، به‌ویژه امام حسین علیه السلام، توجه به فرهنگ و دانش بود و همیشه تلاش می‌کردند از این طریق پیش روند و برای ترویج آن هزینه‌های فراوانی می‌نمودند؛ تا جایی که حضرت امام عسکری علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُ أَنَّهُ... بَدَلَ مُهْجَتِهِ فَيْكَ، لَيْسَتْ قَدَّ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ، وَ حَيْرَةَ الضَّلَالَةِ؛^۲ خدایا! من شهادت می‌دهم که حسین علیه السلام جان خود را در راه تو داد، تا بندگان تو را از جهالت و نادانی و گمراهی نجات دهد».

این فرازهای ارزشمند امام معصوم، جایگاه علم و فرهنگ را نشان می‌دهد که امام حسین با آن ارزش بی‌پایان، خودش را برای آن فدا کرد.

سیره امام حسین علیه السلام در ترویج فرهنگ و علوم

امام حسین علیه السلام با تمام توان، و به تناسب افراد و شرایط زمان و مکان، در ترویج علم و دانش و فرهنگ همت گماشت و جهاد علمی را بر سایر جهادها مقدم داشت. اینک به چند مورد می‌پردازیم:

الف) حسین بن علی علیه السلام در یکی از سال‌ها در موسم حج، در سرزمین عرفات

۱. آمار کشور نشان می‌دهد که بودجه و توجه مسئولان محترم به حوزه‌های علمیه، فرهنگ و علوم و تحقیقات، نسبت به ورزش، بسیار ناچیز است.

۲. مفاتیح‌نوین، زیارت اربعین حسینی، ص ۴۱۵.

غرق در عبادات و مناجات بود و اشک چشمش فرو می‌ریخت. در این اثنا، یکی از شیعیان به حضور رسیده، یک سؤال شرعی را مطرح ساخت. آن حضرت توجه خود را به وی معطوف داشته، به آموزشش پرداخت^۱ و نشان داد: در صحرای عرفات که زمان عبادت و مناجات بود، آموزش علم و فرهنگ مقدم است. این سیره، از سنت پیامبر خدا الهام گرفته که می‌فرماید: علم بر همه چیز، حتی عبادت، مقدم است.^۲

ب) امام حسین (علیه السلام) برای تجلیل علم و معلم، «عبدالرحمن سلمی» را که معلم یکی از بچه‌هایش بود، به خانه‌اش دعوت کرد و مجلس با شکوهی تشکیل داد و در حضور مردم ضمن قدردانی از آموزگار، هزار دینار طلا، هزار دست لباس مرحمت کرد و دهانش را پر از درّ و جواهر نمود و...^۳ برخی از حاضران، نسبت به این رویه اعتراض کردند! حضرت فرمود: عطای مادی من، در برابر عطای فرهنگی معلم، کم است! سپس اشعاری در این باره سرود.^۴

ج) عرب فقیر و مستمند به حضور سیدالشهداء (علیه السلام) رسید و گفت: ای پسر پیامبر (صلی الله علیه و آله)! هزار دینار قرض دارم، نمی‌توانم پرداخت کنم. با خود گفتم: مشکل خویش را برای مرد کریمی چون شما بیان کنم. اینک خواهان مساعدت می‌باشم. امام حسین (علیه السلام) با شنیدن این سخن، کلاس علم و دانش را باز کرد و فرمود: ای برادر عرب! سه سؤال می‌پرسم و در برابر هر جواب مثبت، یک سوّم قرضت را می‌پردازم.

۱. سفینة البحار (۲ جلدی)، ج ۱، ص ۲۵۸.

۲. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۳۲، ح ۲۸۶۵۷: «العلم افضل من العبادة».

۳. سفینة البحار، ج ۱، ص ۶۰۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹۱.

۴. سیمای امام حسین (علیه السلام)، به قلم نگارنده، ص ۹۵.

عرب بی‌نوا به تمام سؤالات حضرت پاسخ صحیح داد^۱ و هزار دینار را گرفت و با تمام ثنا و خوشحالی راهی خانه گشت.^۲

نتیجه این بحث

از این وقایع ارزشمند تاریخی و فرهنگی، نتیجه می‌گیریم که اسلام، به‌ویژه مکتب اهل بیت، آیین فرهنگی و علم و دانش است و به هر بهانه‌ای باید از آن استفاده کرد و کشور و جامعه را به آحاد علمی و دانشی تبدیل ساخت؛ در آن صورت، میهن ما سیادت جهانی را دنبال می‌کند و نیروهای متخصص علمی و صنعتی صادر می‌نماید و به جای تأثیرپذیری، تأثیرگذاری و ترویج فرهنگ اسلامی و ایرانی را جامعه عمل می‌پوشاند.^۳

خداوندا! توفیق رسیدن به چنین روزگاری را مرحمت بفرما.

۴. قانونگرایی و ولایتمداری

خداوند حکیم بر اساس حکمت و مصالح اجتماعی، انسان‌ها را متفاوت آفریده و هیچ یک از آنان، حتی حضرات معصومین، مانند هم نمی‌باشند. بر این اساس، امام حسین علیه السلام نیز اگرچه از نظر فکری و تشخیصی با سایر معصومین تفاوت داشت و نظرات خویش را در امور مختلف بیان می‌کرد، ولی هرگز نسبت به امامان پیشین مخالفتی نداشت؛ بلکه در برابر پدرش علی و برادرش حسن علیهما السلام خاضع بود و یک انسان قانونگرا و ولایتمدار به حساب می‌آمد.

امام حسین و قانونگرایی

حسین بن علی علیهما السلام در تمام امور اجتماعی مطیع قانون بود، در حفظ و

۱. مشروح این دیدار: *سیمای امام حسین*، ص ۹۳.

۲. *جلاء العیون شبر*، ج ۲، ص ۲۸.

۳. سپاس خدای رحمان را که بعد از تشکیل جمهوری اسلامی ایران، کشور ما هر روز در مسائل علمی و صنعتی در حال پیشرفت می‌باشد.

حراست مسلمانان تلاش می‌کرد، در جنگ‌ها و جهاد با کفار شرکت می‌نمود، در جنگ «طبرستان» نقش فرماندهی داشت،^۱ در تهاجم به خانه «خلیفه سوم» از رسیدن مهاجمان به داخل خانه جلوگیری می‌کرد، مردم را به حفظ آرامش دعوت می‌نمود و...^۲ همچنین در جنگ‌های مولاعلی با منافقان حضور فعال داشت، به برکت فرماندهی او پیروزی‌ها به دست آمد^۳ و مخالفت با پدرش را «کفر به خدا و پیامبر» دانست.^۴

او در عصر معاویه زکات خویش را به والیان حکومتی می‌پرداخت و جز در امور استثنایی^۵ مخالفت نمی‌کرد؛ حتی پس از شهادت امام حسن (علیه السلام) در سال ۵۰ هجری تا سال ۶۰ هجری که معاویه از دنیا رفت، تمام معاهدات فیما بین امام حسن و معاویه را به رسمیت شناخت و مخالفتی با پسر «بوسفیان» نکرد!^۶

امام حسین و ولایت‌مداری

امام حسین (علیه السلام) در سن هفت سالگی جدّ بزرگوارش رسول خدا را از دست داد و در سی و هفت سالگی نیز از حیات پدر محروم شد. او در دوران این بزرگواران تبعیت کامل داشت. کسی در این موضوع تردیدی ندارد. مهم‌ترین دوران بررسی این موضوع، به عصر امام حسن (علیه السلام) مربوط می‌شود؛ چنان‌که حضرت سیدالشهداء با تمام وجود زیر پرچم ولایت برادرش زندگی نموده، فرامین او را مو به مو اجرا می‌کرد.

۱. امام حسین، عبد الله علایلی، ص ۳۱۳.

۲. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۶۷، به نقل از: امام حسین، عمادزاده، ص ۷۱.

۳. نهج البلاغه، خ ۱۸۱، ص ۵۹۷.

۴. الفتوح، ج ۳، ص ۳۵؛ موسوعة کلمات امام حسین، ص ۱۴۲.

۵. اموری که مخالف شریعت بود.

۶. ارشاد شیخ مفید، ج ۳، ص ۳۲.

حضرت امام حسن علیه السلام نیز در تمام امور اجتماعی و حکومتی با امام حسین مشورت می‌کرد و از افکار و تدبیر او استفاده می‌نمود و سپس تصمیم می‌گرفت و دستورات لازم را صادر می‌کرد.

او در جریان «معاهده صلح با معاویه»، امام حسین و عبدالله بن جعفر را احضار نموده و به مشورت با آنان پرداخت. در جواب او، عبدالله بن جعفر موافق صلح بود؛ ولی حسین بن علی مخالف آن، و تأکید کرد: پناه می‌برم به خدا! مبادا با پسر «ابوسفیان» مصالحه‌نمایی، که در این صورت، از راه پدرت دور شده‌ای! سپس امام مجتبی شریط سپاه و اوضاع اجتماعی را شرح داد و نظر خویش را بیان کرد. آن‌گاه امام حسین فرمود:

«أَنْتَ أَكْبَرُ وُلْدِ عَلِيٍّ، وَأَنْتَ خَلِيفَتُهُ، وَأَمْرُنَا لِأَمْرِكَ تَبِعْ، فَافْعَلْ مَا بَدَأَ

لَكَ؛^۲ شما فرزند ارشد علی و خلیفه و جانشین او هستی. ما مطیع تو هستیم؛ هر چه صلاح می‌دانید، انجام دهید.»

این شهر آشوب نقل می‌کند: امام حسین با اشک چشم و تأثر وارد خیمه امام حسن شد و ناراحتی خویش را از این تصمیم ابلاغ کرد. امام مجتبی فرمود: برادرم! آنچه پدرت علی را به مصالحه با خلفا وادار نمود، همان مصالح مرا به مصالحه معاویه وادار می‌کند. امام حسین با شنیدن این توجیهاات، خیمه برادر را با خوشحالی ترک گفت.^۳

چون نوبت به بیعت رسید، برخی فرماندهان سپاه امام حسن، از جمله قیس بن سعد بن عباده امتناع کرد و به رخسار امام حسین نگاه کرد (یعنی مطیع

۱. القنوج، ج ۳، ص ۲۹۱؛ موسوعة کلمات امام حسین، ص ۲۰۰ و ۲۰۱: «یا اخی اعیزک بالله من

هذا. اعیزک بالله ان تُکذَّبَ عَلَیَّا فِی قَبْرِهِ!»

۲. موسوعة کلمات امام حسین، ص ۲۰۲.

۳. همان، ص ۲۰۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۴.

فرمان تو هستیم). آن حضرت فرمود: «یا قَیْسُ إِنَّهُ اِمَامی؛ یعنی برادرم حسن امام من است و من از او پیروی می‌نمایم».

نتیجه این بحث

امام حسین (علیه السلام) در ولایتمداری از برادرش هیچ کوتاهی نمی‌کرد تا جایی که امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: حسین در برابر امام حسن کوچک‌ترین خودنمایی نداشت و اظهار وجود نمی‌کرد؛^۲ حتی ده سال پس از امام حسن، با معاویه سازگاری نمود و احترام معاهده او را نگه داشت.

ما نیز وظیفه داریم از سیره حسینی تبعیت کنیم، بر هواهای خویش مسلط باشیم و ...

خداوندا! توفیق گام نهادن در راه حسین، و ولایتمداری او را برایمان مرحمت فرما.

۵. تواضع و فریادرسی

یکی از دستورات مهم دینی، «فریادرسی نیازمندان» و تکریم آنان است. قرآن مجید، بی‌توجهی به این موضوع را توبیخ نموده، متخلفان را عناصر دنیاگرا و ستمگر معرفی می‌نماید.^۳

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز می‌فرماید: «نیازمندان را دوست داشته، با آنان همنشینی کنید».^۴ آن حضرت هشدار می‌دهد: گرایش به دنیاگرایی و مجالست با توانگران

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۶۱.

۲. جلاء العیون شتر، ج ۱، ص ۳۱۷: «ما تكلم الحسین بین یدی الحسن اعظاما له».

۳. انعام: ۵۲؛ كهف: ۲۸.

۴. كنز العمال، ج ۶، ص ۴۶۹: «احبوا الفقراء وجالسوهم».

طغیانگر، شما را به فرهنگ مادی و غیر دینی می‌کشاند.^۱

حسین بن علی علیه السلام با الهام از این آیات و احادیث، با تمام تواضع و ادب در خدمت فقرا و دردمندان بود. او به خانه و زندگی دردمندان سرکشی می‌کرد، مشکل آنان را برطرف می‌نمود، در کنارشان می‌نشست و با آنان غذا می‌خورد و صفا می‌کرد. آن امام کریم، فلسفه روزه‌داری و چشیدن گرسنگی و تشنگی در فریضه ماه مبارک رمضان را در ارتباط با آنان می‌دانست که توانگران به فکر مستمندان بیفتند.^۲

اینک نمونه‌ای از موارد تاریخی در این زمینه را به خدمت شما خوانندگان عزیز تقدیم می‌نمایم:

۱. روزی امام حسین علیه السلام گروهی از نیازمندان مدینه را دید که دور هم جمع شده، به خوردن نان خشک و بی‌خورشت مشغول‌اند. بعد از سلام و احوال‌پرسی، فقرا از آن سرور خواستند به جمع آنان بیوند. حسین بن علی با گفتن: «خدا متکبرین را دوست ندارد»^۳ در جمع آنان نشست و مشغول خوردن و صحبت شد و سپس همه را به منزلش دعوت نموده، با تمام تواضع و صفا و صمیمیت از آنان پذیرایی نمود و از خانواده‌اش خواست هر چه در توان دارند، مضایقه نمایند.^۴

این گروه نیازمندان مدینه، معروف به اصحاب «صُفّه» می‌باشند که قرآن مجید به مدح آنان پرداخته،^۵ امام حسین علیه السلام نیز متواضعانه به ایشان خدمت

۱. تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۳۲؛ میزان الحکمة، ج ۱، ص ۴۰۴؛ ح ۲۴۲۹؛ «ایاکم و مجالسة الموتی! قیل: یا رسول الله! من الموتی؟ قال: کلّ غنیّ اطغاه غناه».

۲. بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۳۷۵؛ ح ۶۲: «سئل الحسین: لم افترض الله عزوجلّ علی عبده الصوم؟ فقال علیه السلام: لیجد الغنیّ مسّ الجوع، فیعود بالفضل علی المساکین».

۳. نحل: ۲۳: «أنه لا یحبّ المستکبرین».

۴. اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۵۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۸۹.

۵. بقره: ۲۷۳.

کرده است.^۱

۲. اباذر، غلامی داشت به نام «جون» که از نظر نژادی از سیاه‌پوستان آفریقا به شمار می‌آمد. وی مانند اربابش عاشق امام حسین، و در صفا و وفا کم‌نظیر بود. بالاخره در کربلا حاضر شد و آماده جانبازی و فداکاری گردید!

امام حسین (علیه السلام) از او خواست خودش را به کشتن ندهد؛ ولی او گفت: ای پسر پیامبر! من در ایام خوشی با شما بودم. آیا سزاوار است در لحظات گرفتاری شما را تنها گذارم؟ هرگز! اگر چه رنگ صورتم سیاه است، بوی بدنم نامطلوب، حسب و نسب من نامناسب، ولی هرگز از یاری‌ات دست بر ندارم. سرانجام «جون» به شهادت رسید. امام حسین (علیه السلام) با تمام وفا و صفا به بالینش آمد، خون از رخسارش پاک کرد و مانند فرزندش «علی اکبر» سر او را به دامن گرفت و نشان داد برای یک غلام مرده، همچون یک انسان با شخصیت زنده احترام قائل است. آن‌گاه دست به دعا برداشت و گفت:

خداوند! چهره «جون» را زیبا، بوی بدنش را معطر دار، او را با نیکان محشور نموده و پیوندش را با اهل بیت پیامبر مستحکم فرما.^۲

۳. یکی از عاشقان اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌گوید: روز «عرفه» نزدیک غروب

آفتاب، گردش کنان در محضر امام حسین (علیه السلام) حاضر شدم. جمعی از یاران و دوستان را دیدم که دور حضرت را گرفته، مشغول خواندن قرآن و دعا می‌باشند. سفره افطار باز بود و چیزی از غذاهای امروز در آن دیده نمی‌شد؛ خیلی ساده و بی‌آلایش بود. اشک‌های چشم از دیدگان حسین و یارانش جاری بود! چند مسأله

۱. اعلام/الهدایه، ج ۵، ص ۳۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۲: اللهم بیض وجهه، وطیب ریحہ، واحشره مع الابرار، وعرف بینہ

وبین محمد وآله الاطهار».

۳. مسروق خادم.

شرعی از آن حضرت پرسیدم و بیرون آمدم و...^۱

نتیجه بحث

از این بحث نتیجه می‌گیریم که امام حسین علیه السلام بسیار متواضع بود، خدمات مردمی و اجتماعی‌اش را محترمانه انجام می‌داد، فقرا و نیازمندان را دوست داشت و این سیره را به پیروانش به عنوان درس اجتماعی به یادگار گذاشت و... .

اگر به این سیره عمل شود، پیوند مستحکم بین اقشار مختلف مردم فراهم می‌گردد، فاصله طبقاتی ناموجه در اجتماع برچیده می‌شود، روابط دولت و ملت، ارباب و رعیت، امام و مأموم، رهبر و راهرو، کارگر و کارفرما، صفا و صمیمیت بیشتری پیدا می‌کند و در آن صورت، نفوذ بیگانه، تهاجم دشمنان و مسمومیت‌های مختلف به خودی خود بی‌اثر می‌شود.

از این رو، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: هر کس فقیری را بی‌احترامی کند، به خدا بی‌احترامی نموده و کسی که فقیری را محترم بدارد، روز قیامت مورد رضایت خداوندی قرار می‌گیرد.^۲

مولا امیرمؤمنان علیه السلام نیز برای آرامش درونی می‌فرماید: با طبقات کم‌درآمد و نیازمند، بیشتر معاشرت نمایید تا روح سپاسگزاری و آرامستان افزون‌تر گردد.^۳

۶. زهد و بی‌رغبتی به دنیا

«زُهد»، یعنی بی‌رغبتی به دنیا، که نشانه پارسایی است. پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله،

۱. سفینة البحار (دو جلدی)، ج ۱، ص ۲۵۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۳۷، ح ۳۰: «من استخفّ بفقیر مسلم، فقد استخفّ بحق الله، ومن أكرم فقیرا مسلما لقی الله یوم القیامة وهو عنه راضٍ».

۳. غرر الحکم، ص ۳۶۸: «جالس الفقراء تزدد شکرًا».

چنین ویژگی را زیباترین زینت اولیای خدا می‌داند^۱ و امیرمؤمنان، علی (علیه السلام) نیز چنین صفتی را عامل پیروزی در دین و دینداری می‌شناسد.^۲

شایان توجه است که لازمه زهد، فقر و بدبختی نیست؛ بلکه زاهد، کسی است که دنیا و عوارض مادی در او نفوذ نداشته باشد؛ هر چند انسانی توانگر و ثروتمند بوده باشد...

یکی از اوصاف زیبای امام حسین (علیه السلام)، زهد و پارسایی بود، که هرگز تحت تأثیر دنیا و مال و منال قرار نگرفت و متصدیان زر و زور نتوانستند از هیچ راهی در او نفوذ کنند. اینک به بیان چند مورد تاریخی می‌پردازیم:

الف) در دوران خلافت امیرمؤمنان (علیه السلام) با تحریک دشمنان خارجی، جنگ‌های سه‌گانه منافقان (جمل، صفین و نهروان) اتفاق افتاد و مسلمانان ضعیف‌الایمان را خسته کرد و بخش عمده اوقات آنان را به خود مشغول نمود و اختلاف خطرناکی را فراهم ساخت. برای برون‌رفت از این وضعیت جنگی، منافقان و طرفداران بنی‌امیه پیشنهاد دادند: امام حسین (علیه السلام) را خلیفه نمایند تا از این طریق، اختلاف خانوادگی بین قبیله بنی‌هاشم را فراهم ساخته، «حسین» را با خود داشته باشند!

امام حسین (علیه السلام) فرمود: «هیئات که مرا فریب دهید. این راه، راه کفر به خدا و پیامبر و علی مرتضی است و تسلیم شدن به آن، تبعیت از شیطان است».^۳ بنابراین، آن حضرت در برابر دنیا و ریاست آن، کوچک‌ترین انعطافی نشان نداد و ...

ب) چون معاویه از دنیا رفت، یزید و سایر یاران بنی‌امیه از راه‌های گوناگون

۱. میزان‌الحکمه، ج ۲، ص ۱۱۶۶، ح ۷۶۸۶: «عن النبی (صلی الله علیه و آله): قال الله تعالی لموسی (علیه السلام): یا موسی! انه

لن یتزین المتزینون بزینة ازین فی عینی مثل الزهد».

۲. همان، ح ۷۶۹۳؛ غرر‌الحکم، ح ۶۰۹۸: «علیک بالزهد فانه عون الدین».

۳. موسوعة کلمات امام‌الحسین (علیه السلام): «والله لا اکفر بالله وبرسوله وبوصی رسول الله».

به امام حسین پیشنهادات مال و منال دادند و از هر راهی پیش آمدند، از جمله «مروان بن حکم» گفت: یا حسین من خیرخواه تو هستم، بیا با یزید بیعت کن که خیر دنیا و آخرت را داری!

امام حسین علیه السلام فرمود: در آن صورت، فاتحه اسلام خوانده شده، که امت اسلامی به امیری چون یزید گرفتار آیند.^۱

این پیشنهاد بارها به امام حسین علیه السلام مطرح شد؛ ولی او مانند پدرش علی علیه السلام فرمود: ای دنیا! برو سراغ دیگری. هرگز نمی‌توانی حسین بن علی را فریب دهی. آری، حسین زاهد زیست و زاهدانه شهید گشت.

ج امام حسین علیه السلام مردی پرتلاش و پرکار بود و از نظر مال و منال بسیار متمکن و ثروتمند بود؛ ولی ثروت دنیا ذره‌ای در دل او نفوذ نداشت و هرگز تحت تأثیر قرار نگرفت و همانند فقرا و نیازمندان زندگی کرد و...
او بارها به دیگران کمک مالی نمود، قرض‌هایشان را پرداخت کرد و در یک مورد به شخص مقروض که پناه آورده بود، هزار رأس گوسفند^۲ و هزار دینار طلا مرحمت کرد؛^۳ اما در زندگی شخصی گرفتار تکلف نبود، بر سر سفره افطارش فقط «سویق» داشت و آن را خورشت می‌نمود.^۴

نتیجه این بحث

از این بحث‌ها نتیجه می‌گیریم که اسلام، دین تنبلی و تن‌پروری نیست و

۱. الفتوح لابن اعثم، ج ۵، ص ۱۷؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴: «قال مروان! انی آمرک ببیعة یزید فانه خیر لک فی دینک و دنیاک! فردّ علیه الامام علیه السلام: علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید».

۲. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۴۹.

۳. محجة البیضاء، ج ۴، ص ۲۱۶.

۴. سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۵۸.

«زهد» نیز چنین مفهومی ندارد؛ بلکه هر انسانی موظف است برای رفاه خود و خانواده‌اش و کمک به دیگران و اداره امور اجتماعی، با تمام توان کار و تلاش بنماید، ولی تحت تأثیر دنیا قرار نگیرد و عدالت اجتماعی و حقوق مردم و مرز حلال و حرام را به رسمیت بشناسد.

قرآن مجید، مال و امور اقتصادی را زیور و زینت دنیا معرفی می‌کند^۱ و نقش آن را اساس و ستون زندگی می‌شناسد^۲ و بهره‌گیری و رفاه‌طلبی را حق مردم می‌داند؛^۳ ولی غرق شدن در دنیاگرایی و نفوذناپذیری را مایه تباهی و دور شدن از مسیر حقیقت تلقی می‌کند.

امام حسین (علیه السلام) اگرچه انسان متمکن بوده و از طریق تجارت و زراعت و دامداری درآمدی داشته است، ولی خود را پیوسته در منظر خدا می‌دید و «خشیت شهودی» داشت.^۴ از این رو، زهد او تظاهر نبود، بلکه ریشه دینی و اعتقادی داشت^۵ و به اعتباری، زهد او ثمره دینش بود.^۶ بنابراین، ما وظیفه داریم در حد نیاز معمولی از امکانات مادی بهره گرفته، ولی تحت نفوذ آن قرار نگیریم. در تاریخ آمده است: «ایاز» نخست وزیر «سلطان محمود غزنوی» سابقه چوپانی داشت. وی برای کنترل خویش، لباس‌ها و چاروق‌های آن دوران را در صندوقی نگهداشت و هر روز یک مرتبه به آن‌ها نگاه می‌کرد و از این طریق،

۱. کهف: ۴۶.

۲. نساء: ۵.

۳. قصص: ۷۷: «ولا تنس نصیبک من الدنیا».

۴. دعای عرفه: «اللهم اجعلنی اخشاک کأنی اراک».

۵. میزان الحکمة، ج ۲، ص ۱۱۶۷، ح ۷۶۹۰؛ غرر الحکم، ح ۴۸۷: «الزهد اصل الدین».

۶. همان، ح ۷۶۹۱؛ غرر الحکم، ح ۴۱۲: «الزهد ثمرة الدین».

غرور خود را کنترل نموده، به خدمت بیشتر مردم همت می‌گماشت.^۱
خداوندا! ما را گرفتار عوارض زینبار دنیا مکن.

۷. جود و بخشش

جود و بخشش، از صفات ارزشمند انسانیت است که خداوند به آن دستور داده^۲ و انجام آن را نسبت به توانگران واجب ساخته^۳ و از جمله حقوق لازم مستمندان و مساکین به شمار آورده است.^۴

امام حسین علیه السلام علاوه بر کمالات ذاتی و شخصی خویش، در آغوش پرمهر حضرت فاطمه علیها السلام پرورش یافت که معدن جود و ایثار بود و در شب عروسی، پیراهن تازه‌اش را به سائل داد و خود با لباس متعارف به دیدار مولا رسید.^۵ از سوی دیگر، حسین علیه السلام مسائل تربیتی خویش را از پیامبر اسلام و مولا علی و امام مجتبی علیهما السلام فرا گرفت، که هر کدام سمبل جود و کرم بودند.

آری، سید الشهداء در میان کرم و بخشش نیز همانند سایر فضایل انسانی، اسوه انسانیت بودند و به دوستان و غیر دوستان، مسلمانان و غیر مسلمانان، تفضل می‌کردند. اینک به نمونه‌ای از آن‌ها می‌پردازیم:

الف) امام حسین علیه السلام روزی غلامی را دید که نان‌های خود را به سگ می‌خوراند. از او پرسید: چرا چنین می‌کنی؟ وی گفت: ای پسر پیامبر! من برده یک فرد یهودی هستم، در آتش غم و اندوه می‌سوزم، این حیوان نیز گرسنه

۱. سیمای امام حسین علیه السلام، ص ۷۷.

۲. قصص: ۷۷: «احسن کما احسن الله الیک.» نحل: ۹۰: «ان الله یأمر بالعدل والاحسان.»

۳. وجوب و استحباب آن از نظر مراتب و موارد، بحث فقهی دارد که در منابع ویژه بحث شده است.

۴. ذاریات: ۱۹: «وفی اموالهم حق للسائل والمحروم.»

۵. تفصیل آن در کتاب: تحلیل سیره فاطمه، به قلم نگارنده آمده است.

است. با این کار می‌خواهم او را خوشحال کنم، تا خداوند مرا از بردگی نجات دهد.

حضرت با شنیدن این سخن، دوپست درهم برداشت، سراغ یهودی (مالک غلام) رفت و از او خواست تا غلام را به این مبلغ بفروشد. یهودی، آدم با معرفتی بود، نسبت به امام حسین (علیه السلام) خیلی احترام کرد و گفت: یا حسین! این غلام را به تو بخشیدم و باغ را به غلام. پول‌ها نیز مال خودت باشد. امام حسین پول‌ها را به عنوان «بخشش» به یهودی داد. یهودی نیز پول‌ها را به غلام بخشید. در این اثنا، زن یهودی پیش آمد و پس از گفتگو، مسلمان شد و مهریه‌اش را به شوهرش بخشید. یهودی نیز با دیدن چنین اوضاع عاطفی، از خواب بیدار شد، او نیز مسلمان شد...^۱

ب) «أسامه بن زید» از یاران پیامبر بود؛ ولی پس از رحلت آن حضرت، از خط ولایت جدا شد و علی (علیه السلام) را یاری نکرد؛ حتی نسبت به حقانیت علی شهادت نداد و خیلی کوتاهی‌های دیگر... او در بستر بیماری بود که حسین بن علی (علیه السلام) به عیادتش رفت و از وی تفقد فرمود! أسامه گفت: غم‌ها و غصه‌ها دارم و از قرض سنگین رنج می‌برم، می‌ترسم بمیرم و مدیون مردم باشم.

امام حسین (علیه السلام) فرمود: چقدر قرض داری؟ گفت: شصت هزار درهم! فرمود: نگران مباش! من به‌زودی دیونت را می‌پردازم. ایشان به‌زودی بدهی‌های اسامه را پرداخت و او را از اضطراب رها ساخت!^۲

دوستان را کجا کنی محروم؟ تو که با دشمنان نظر داری!

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹۴.

۲. سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۲؛ جلاء العیون شتر، ج ۲، ص ۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۸۹، ح ۲.

ج) «فرزدق» که نام اصلی‌اش «همام بن غالب بن صعصعة بن ناجیه» است^۱، از شاعران درباری بنی‌امیه و بنی‌مروان بود و چون اشعاری در مدح «سعید بن عاص» سرود و بدین‌وسیله حسادت «مروان» را تحریک کرد، از این رو، پس از درگذشت سعید، مروان بن حکم به جای او به فرمانداری مدینه منصوب شد و فرزدق را از مدینه تبعید ساخت!^۲

روزگار فرزدق تاریک شد، به امام حسین علیه السلام پناه آورده و از او کمک خواست. حضرت چهارصد دینار به او بخشید؛ ولی اصحاب امام حسین علیه السلام به این بخشش اعتراض نمودند و گفتند: او شاعر فاسق و بدزبانی است؟ (آنه شاعر فاسق منتهر) حضرت فرمود: بهترین هدیه و بخشش آن است که به وسیله آن، حیثیت خود را حفظ نمایی و...^۳

د) «انس بن مالک» از یاران و خدمتگزاران پیامبر می‌گوید: در خدمت حسین بن علی نشسته بودم که یکی از کنیزان وارد شد و شاخه گلی به محضر آن حضرت تقدیم کرد. آن بزرگوار، بی‌درنگ، خطاب به کنیز فرمود: تو اینک در راه خدا آزادی! «انس» گفت: ای فرزند پیامبر! به همین آسانی او را آزاد می‌کنی؟ مگر این شاخه گل چقدر ارزش دارد؟ فرمود: خداوند ما را چنین تربیت کرده است. خود در قرآن می‌فرماید: «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا»^۴ هرگاه کسی به شما نیکی کرد، شما نیز بهتر از آن و اقلأً مثل آن را انجام دهید».

۱. سفینة البحار، ج ۲، ص ۳۵۵.

۲. اغانی، ج ۲۱، ص ۳۲۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۸۹؛ جلاء العیون شبر، ج ۲، ص ۲۴.

۴. نساء: ۸۶.

۵. کشف الغمّة، ج ۲، ص ۳۱؛ محجّة البیضاء، ص ۱۹۰.

آری، طبیعت امام حسین علیه السلام کرم و بزرگواری بوده و هست و به هر ندایی، بهانه‌ای، شاخه گلی و... جواب با لطف و بزرگواری می‌دهد.

نتیجه این بحث

با توجه به موارد گوناگون و متنوع بخشش‌های امام حسین علیه السلام نتیجه می‌گیریم که کرم آن حضرت مخصوص گروه خاص نبوده است؛ بلکه روحیه «انسان دوستی» آن بزرگوار شامل همه گروه‌ها می‌شد و تجسم جود و کرم به حساب می‌آمد. بنابراین، پیروان او وظیفه دارند با نگاه عمومی و نیت خالصانه به کمک دردمندان و نیازمندان بشتابند و از این طریق، هم وظیفه دینی و انسانی خود را انجام دهند^۱ و هم جلوی مشکلات و نارسایی‌های اجتماعی را بگیرند؛ زیرا فقر و بدبختی، یکی از ریشه‌های فساد اجتماعی است که دامن همه را می‌گیرد.^۲

خداوند! نگاه ما را غیر مسموم، دل‌های ما را رؤف، خدمات ما را خالص و عمومی بگردان.

۸. عفو و گذشت

«عفو و بخشش» از خطای دیگران، یکی از ویژگی‌های انسان‌های بزرگوار است. این صفت به تعبیر قرآن، از نشانه‌های پارسایان و پرهیزکاران به شمار آمده^۳ و به فرمایش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، عمل به آن، کینه‌ها و کدورت‌ها را از خانواده‌ها و جوامع بشری دور می‌سازد.^۴ هر انسانی وظیفه دارد خطای برادر

۱. میزان الحکمة، ج ۱، ص ۶۴۰، ح ۳۹۷۶؛ غرر الحکم، ش ۳۳۶۹، علی علیه السلام: «أحقّ الناس بالاحسان من احسن الله إليه».

۲. اسراء: ۷: «ان احسنتم، احسنتم لانفسکم، وان اسأتم فلها».

۳. آل عمران: ۱۳۴: «للمتقين... و الكاظمين الغيظ و العافين عن الناس».

۴. کنز العمال، ج ۳، ص ۳۷۳، ح ۷۰۰۴: «تعاؤوا تسقط الضفائن بینکم».

دینی‌اش را نادیده بگیرد؛ جز افرادی که بخشش آنان، باعث جرئت و خلاف بیشتری می‌گردد.^۱

امام حسین علیه السلام هر چند در برابر زورگویان می‌ایستاد، ولی در برابر لغزش‌های متعارف مردم، واکنشی نشان نمی‌داد و می‌فرمود: «لو شتمنی رجل فی هذه الاذن، واعتذر لی فی الیسری، لقبلت ذلک منه»^۲ اگر کسی از سمت راست به من دشنام دهد. سپس در طرف چپم عذرخواهی کند، از او می‌پذیرم.»
 بررسی سیره اخلاقی آن حضرت نشان می‌دهد که آن سرور نه تنها از خطای دوستان و یاران می‌گذشت، بلکه در موارد ندامت و شکست، دشمنان را نیز می‌بخشید و عذر آنان را می‌پذیرفت و خطایشان را مورد عفو قرار می‌داد. اینک نمونه‌هایی در این مورد:

الف) «مروان بن حکم» از دشمنان کینه‌توز اهل بیت بود. پیامبر اسلام او و پدرش را لعن کرده و هر دو را به شهر «طائف» تبعید ساخته بود. او در دوران زمامداری‌اش، مولا علی را سب کرد. جنازه امام حسن علیه السلام را تیرباران ساخت. چون سر بریده امام حسین علیه السلام را به مدینه آوردند، وی سر بریده حسین را به سوی قبر پیامبر افکند و گفت: «یوم بیوم بدر»؛ یعنی ما از دوران جاهلیت و جنگ بدر انتقام گرفتیم! چنین دشمن خونخوار اهل بیت، در «جنگ جمل» اسیر شد و از امام حسن و امام حسین علیه السلام درخواست شفاعت کرد... .

امام حسین علیه السلام به خدمت مولا رسید و برای چنین کینه‌توزی درخواست شفاعت کرد و نشان داد که حسین اهل عفو و بخشش است؛ حتی برای دشمنان

۱. کنزالفوائد للکراچکی، ج ۲، ص ۱۸۲؛ میزان الحکمة، ج ۳، ص ۲۰۱۵، ح ۱۳۲۲۳، علی علیه السلام:

«العفو یفسد من اللئیم، بقدر اصلاحه من الکریم.»

۲. احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۴۳۱/اعلام الهدایة، ج ۵، ص ۳۹.

و بدخواهان!^۱

امام سجّاد علیه السلام نیز در قیام مردم مدینه علیه یزیدیان هنگامی که مروان و سایر متصدیان حکومتی در خطر جدی قرار گرفته بودند، به وی پناه داد! و او را با تمام خانواده‌اش به منزل امن خود منتقل ساخت و چنان پذیرایی نمود که «عایشه» همسر مروان، آن دوران را از بهترین ایام عمر خود معرفی کرد!^۲

ب) «عصام بن المصطلق»، دشمن دیگر اهل بیت بود که از دمشق به مدینه آمده بود. وی با امام حسین علیه السلام ملاقات نموده و چون او را شناخت، شروع به بدگویی کرد و به مولا امیرمؤمنان علیه السلام جسارت نمود.

او خود می‌گوید: من با کینه علی و اولاد علی بزرگ شده بودم و با این دیدگاه وارد مدینه شدم. با دیدن حسین، آتش کینه‌ام شعله‌ور گردید و خیلی اسائه ادب کردم؛ ولی امام حسین خیلی بزرگواری کرد و مرا شرمند سازد و فرمود: آرام باش، خود را گرفتار نساز، از خدا برای من و خودت طلب آمرزش کن، چرا ناسزا می‌گویی؟ اگر نیاز داری، کمک می‌کنم. چنانچه مشکل دیگری داری، یاری می‌رسانم. اگر مشکل فکری و اعتقادی داری، ارشاد می‌کنم. آن‌گاه آیه‌ای را خواند که «یوسف» به برادرانش خوانده بود: «لا تثریب علیکم الیوم، یغفر الله لکم وهو ارحم الراحمین».^۳

در این لحظه، امام حسین علیه السلام با چهره‌ای باز و مشفقانه فرمود: تو گویا از مردم شام هستی؟ گفتم: بلی. فرمود: مردم آن دیار عادت دارند که به ما بدگویی کنند. معاویه آنان را مسموم ساخته است. حالا بیا هر مشکلی داری، برطرف نمایم.

۱. ر.ک: سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۳۶؛ نهج البلاغه فیض، خ ۷۲، ص ۱۷۰؛ شرح ابن ابی الحدید،

ج ۶، ص ۱۴۶ - ص ۱۶۶ و ج ۴ ص ۷۱.

۲. تاریخ طبری (۱۳ جلدی)، ج ۶، ص ۲۶۶ تا ۲۷۱.

۳. یوسف: ۹۲. «جای سرزنش نیست؛ خداوند شما را می‌بخشد. او مهربان‌ترین مهربان‌ها است».

«عصام» اضافه می‌کند: چون این رفتارها را دیدم، چنان شرمنده شدم که دوست داشتم زمین شکافته شود و من در کام آن فرو روم. سرانجام، با تمام شرمندگی و انفعال روحی، از حسین جدا شدم و...^۱

این بود رفتار بزرگوارانه امام حسین علیه السلام برای دشمنش که به او و امیر مؤمنان اسائه ادب می‌کرد.

ج امام حسین علیه السلام با سپاه خود در مسیر کربلا به سرزمین «اشراف» رسید. دستور داد: همه مشک‌ها را پر از آب کنید. در منزل بعدی به نام «ذوحُسم»، با نخستین سپاه «ابن زیاد» به فرماندهی «حُرّ» ملاقات کرد. آنان برای دستگیری حضرت آمده بودند، خیلی تشنه بوده و آب نداشتند. حضرت فرمودند: همه را سیراب کنید؛ حتی اسب‌هایشان را سیراب کردند!

«علی بن طعان محارمی» می‌گوید: من آخرین نفر از سپاه یزیدیان بودم که به دست امام حسین علیه السلام آب خوردم و...^۲

همین سپاه، به فرماندهی «حرّ بن یزید ریاحی»، باعث شدند امام حسین و یارانش شهید شوند؛ اما حرّ روز عاشورا از خواب غفلت بیدار شد و به حضور امام حسین آمد و گفت: مرا می‌پذیری؟ حضرت فرمود: ای حرّ!

گر دو صد جرم عظیم آورده‌ای / غم مخور رو بر کریم آورده‌ای
آری، حسین معدن عفو و گذشت است؛ در صورت اعتذار و ندامت، می‌بخشد و می‌گذرد.

د روزی، یکی از غلامان حضرت خطایی انجام داد که مستوجب کیفر بود. امام حسین دستور داد او را کیفر نمایند. غلام مرد با فرهنگ و آشنا به علوم قرآن بود. از این رو، بخشی از آیه ۱۳۴ سوره آل عمران را تلاوت کرد و

۱. منتهی‌الآمال، ص ۲۸۶.

۲. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۷۶.

گفت: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ»^۱ حضرت فرمود: او را رها کنید. غلام بخش دوم آیه را خواند: «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»^۲ سیدالشهداء فرمود: از تو گذشتم. غلام بار سوم، بخش بعدی آیه را خواند: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۳ امام فرمود: تو را آزاد کردم و حقوق و جیره‌ها را دو برابر موارد قبلی می‌پردازم!^۴

آری، امام حسین علیه السلام از غلام متخلف نیز گذشت؛ نه تنها او را کیفر نکرد، بلکه وی را آزاد نمود و حق و حقوقش را دوبرابر ساخت. ایشان به حکم آیه فوق عمل نمود و سیره پیامبر اسلام را به گفته قرآن مجید تداعی کرد که می‌فرماید: رسول خدا و پیروانش در برابر دشمنان کافر و خونخوار نفوذناپذیر، ولی در برابر مؤمنین و خودی‌ها رئوف و مهربان‌اند.^۵

نتیجه بحث

خوانندگان محترم عنایت دارند که جامعه اسلامی و برادران دینی، همگی همچون اعضای مختلف در پیکره واحد قرار گرفته‌اند. از این رو، باید درد و مشکلات همدیگر را تحمل نموده، از لغزش‌های یکدیگر بگذرند....

سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام او بر این مبنا بوده^۶ و تأسی به سیره آنان، دستور خدا در قرآن مجید است.^۷ بنابراین، وظیفه داریم از خطاها و لغزش‌های

۱. پرهیزکاران، خشم خود را اجرا نمی‌کنند.

۲. از مردم خطاکار می‌گذرند.

۳. احسان هم می‌کنند.

۴. جلاء العیون سببر، ج ۲، ص ۲۷؛ کشف العتمه، ج ۲، ص ۳۱.

۵. فتح: ۲۹: «محمد رسول الله، و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم».

۶. امالی صدوق، ص ۲۳۸، ح ۷؛ میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۰۱۲، ح ۱۳۱۸۰: «امام صادق علیه السلام: انا

اهل بیت مروتنا العفو عمن ظلمنا».

۷. احزاب: ۲۱: «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة».

یکدیگر چشم‌پوشی کنیم، تا با آرامش و بدون تنش زندگی نماییم؛ به‌ویژه در روابط خانواده و قوم و خویشی، این روش تأثیرگذار است.

در سیره امام حسین علیه السلام آمده است: که بین او و برادرش «محمد حنفیه» کدورتی پیش آمد. چند روزی روابط آنان به سردی گرایید. با این‌که امام حسین علیه السلام امام معصوم و برادر بزرگ‌تر بود و باید محمد حنفیه تواضع نموده و به خدمت او می‌آمد، ولی حضرت سیدالشهداء پیشگام گردیده، به حضور برادرش رسید و روابط کمرنگ را، به انس و محبت مطلوب تبدیل کرد.^۱

و این‌گونه، به پیروان و عاشقان خویش درس زندگی داد، که روابط خانوادگی نباید به هر بادی بلرزد و....

۹. شجاعت

«شجاعت»، از نشانه‌های مردانگی و از فضایل و کمالات هر فرد به حساب آید. قرآن مجید و روایات اسلامی، این ویژگی را از علایم ایمان دانسته، واجدین این صفت را در شمار برترین‌ها معرفی نموده‌اند.

شکی نیست که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در تمام فضایل و کمالات انسانی، از جمله شجاعت، سمبل جامعه بود. او در مورد امام حسین می‌فرماید:

حسینم «شجاعت و سخاوت» را از من به ارث برده است.^۲

در حدیث دیگر، شجاعت امام حسین علیه السلام مورد تحسین و تشویق ملائکه، از

جمله جبرئیل بوده^۳ و حضرت امام حسن علیه السلام شجاعت و هیبت سیدالشهداء را

۱. موسوعة کلمات امام حسین، ص ۲۰۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹۱، ح ۳.

۲. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۷، ح ۳۷۷۰۹. «و اما الحسین فله جرأتی و جودی».

۳. اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۰.

نظیر پدرش امیر مؤمنان می‌داند.^۱

امام حسین (ع) علاوه بر شجاعت بدنی، «شجاعت نفسی» داشت و ارزش آن بیش از شجاعت جسمی است که علی (ع) می‌فرماید: شجاع‌ترین و قوی‌ترین انسان‌ها، کسی است که نفس خود را مهار کند و...^۲
بنابراین، آن حضرت دارای هر دو نوع شجاعت بوده‌اند. اینک به مواردی اشاره می‌کنیم:

۱. برخورد با خلیفه

حسین بن علی (ع) به سن هفت سال و شش ماه و بیست و پنج روزه بود که پیغمبر اسلام رحلت کردند. اولین نماز جمعه بعد از پیامبر بود که چشمان حضرت به منبر جدش افتاد. ناگاه به جای جدش «ابوبکر» را در جایگاه او دید! جلو آمد. خطاب به ابوبکر گفت: آن‌جا جای تو نیست، بیا پایین؛ آن‌جا جای بابایم است. برو منبر بابایت بنشین. ابوبکر شروع به گریه کرد و...^۳

نظیر این خاطره، با خلیفه دوم پیش آمد. امام حسین (ع) فرمود: از منبر پدر پایین بیا، برو منبر پدرت بنشین! عمر گفت: پدر من منبر نداشت. چه کسی تو را به این کار راهنمایی نموده است؟

علی (ع) بلند شد و فرمود: کسی او را به این کار مأمور نکرده است و...^۴
آری، حسین بن علی (ع) هم شجاع بود و هم شجاعت بیان داشت و می‌توانست بدخواهان را پشیمان نماید.

۱. سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۵۸.

۲. میزان الحکمة، ج ۲، ص ۱۴۱۳، ح ۱۰۹۱۷: «لا قوی اقوی ممّن قوی علی نفسه فملکها».

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۶۵؛ روضة المتقین، ج ۸، ص ۵۹۹؛ موسوعة کلمات امام حسین، ص ۱۱۰.

۴. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۵۴، ح ۳۷۶۶۱ و ۳۷۶۶۲.

۲. نقش فرماندهی در جنگ‌ها

شجاعت و جرئت امام حسین علیه السلام باعث شد وی از آغاز دوران جوانی نقش یک فرمانده جنگ را بازی کند. از این رو، در دوران عثمان و غصب خلافت پدر در جنگ طبرستان حضور فعال داشت!^۱ و چون مسلمانان مدینه به تخلفات عثمان بن عفان اعتراض نموده، قصد کشتن او را داشتند، حسین بن علی به دستور پدر از ورود مهاجمان به داخل خانه او جلوگیری می‌کرد؛ تا باعث مرعوب شدن خانواده وی و شکستن حریم خلیفه نگردد.^۲

حسین در سی و دو سالگی، فرماندهی جنگ صفین را برعهده داشت و همچون شمع می‌سوخت و به دیگران روشنایی می‌بخشید.^۳ او زمانی که سپاه بی‌مروت شام «فرات» را اشغال نموده، از دسترسی مردم کوفه و یاران علی علیه السلام به آن ممانعت کردند، به امیر مؤمنان گفت: اجازه می‌دهی من خود شخصاً به سوی «فرات» حمله نموده و آن را آزاد سازم؟ مولا اجازه داد. امام حسین در رأس ده هزار نفر، حمله را آغاز کرد و با تمام شجاعت سپاهیان شام را وادار به فرار نمود و آب را تصرف کرد. خبر شادی آن، به امیر مؤمنان رسید. وی به جای خوشحالی، شروع به گریه کرد و در علت آن فرمود: به یاد روزهای کربلای حسینم افتادم! او در آن روزگار در سرزمین «کربلا» غریب و تنها و عطشان به شهادت می‌رسد. اسب او به سوی خیمه‌ها روان می‌گردد و از ستم قاتلان حسین شکوه می‌کند!^۴ آری، حسین مرد شجاع بود.

۱. امام حسین، عبدالله علایی، ص ۳۱۳.

۲. تاریخ عمادزاده، مجلد امام حسین، ص ۷۱.

۳. نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۸۱، ص ۵۹۵.

۴. شجره طوبی، ص ۳۲۷: «ذکرت أنه سيقتل بطفّ کربلا. غریبا، وحیدا، عطشانا فریدا، ثمّ ینفر فرسه، ویقول فی صحیله: الظّلیمة الظّلیمة من امّة قتلت ابن بنت نبیها».

۳. مبارزه با فرمانداران متخلف

حسین بن علی (علیه السلام) در دوران بنی امیه با متصدیان ستمگر و بی فرهنگ روبه‌رو بود. از آن جمله، فرمانداران متخلف مدینه هرازگاهی می‌خواستند به بهانه‌های مختلف حریم اهل بیت را بشکنند و اسائه ادب بنمایند.

در یک واقعه تاریخی، بین حسین (علیه السلام) و «ولید بن عتبّه» فرماندار وقت مدینه در مورد تملک باغی منازعه‌ای پیش آمد. امام حسین (علیه السلام) با شجاعت تمام از جا برخاست و عمامه او را بر گردنش پیچید. مروان بن حکم که ناظر صحنه بود، گفت: من تا به حال کسی را ندیده بودم که بر والی شهر چنین جرأتی بنماید! ولید گفت: مروان! تو این سخن را از روی خیرخواهی نمی‌گویی؛ بلکه بر حِلْم و خویشترداری من حسد می‌ورزی! حقیقت امر این است که این باغ، مال حسین است و او حق به‌جانب می‌باشد!

امام حسین (علیه السلام) چون این سخن را شنید، فرمود: من این باغ را به ولید بخشیدم. سپس جلسه را ترک گفت!^۱

این واقعه، شجاعت جسمی و نفسی آن حضرت را نشان می‌دهد و... در یک مقطع دیگر، «مروان بن حکم» در سِمَت فرمانداری مدینه، در مسجد النبی، در محضر امام حسن (علیه السلام) به مولا امیرمؤمنان ناسزا گفت. امام حسن سکوت را بر خروش ترجیح داد! ولی امام حسین (علیه السلام) با جرئت فرمود: چگونه این ناسزا گویی‌ها را شنیده، تحمّل می‌نمایی و...^۲

سپس بار دیگر، «مروان» پیک خود را مأمور ساخت که به محضر امام حسن و امام حسین (علیه السلام) رود و اسائه ادب بنماید. چون فرستاده مروان مأموریت

۱. جلاء العیون شبر، ج ۲، ص ۲۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۴۴. «تسمع هذا یسبّ اباک؟ فقال الحسن (علیه السلام): ما اقول لرجل مسلّط یقول ماشاء ویفعل ماشاء؟».

بی‌ادبانه خود را انجام داد، امام حسن سکوت کرد؛ ولی امام حسین علیه السلام فرمود: به مروان بگو: ای پسر زن ناپاک! که بازار «ذی المجاز» محل فسادش بود و در بازار «عُکاظ» پرچم فحشا نصب کرده بود، و ای پسر مرد لعنتی و مطرود! که پیغمبر او را لعنت نموده و تبعیدش کرد! من پدر و مادرت را خوب می‌شناسم و تو فرزند پلید آنانی!

چون پیک گزارش مأموریت خویش را رسانید، مروان گفت: به‌راستی، حسن، فرزند پیامبر و آرام است؛ ولی حسین، فرزند علی و...^۱

بالاخره، مروان جسارت و بی‌ادبی را به جایی رساند که در حضور امام حسین علیه السلام گفت: شما جز فاطمه دختر پیامبر چه امتیازی دارید؟ حضرت برآشفته و برخاست و با دست توانا و پرقدرت، گلوی مروان را گرفت و فشار داد و عمّامه او را بر گردنش پیچید. مروان از ترس به حال غشوه درافتاد و...^۲

۴. امام حسین علیه السلام هم شجاعت جسمی داشت و هم شجاعت نفسی، و همچون پدر بزرگوارش در برابر تهاجم بنی‌امیه به حریم خانواده‌ها حسّاس بود و غیرت همه‌جانبه داشت و...^۳

یزید بن معاویه در کنار سایر ردّایل اخلاقی‌اش، عاشق «ارَینب» همسر «عبدالله سلام» فرماندار کوفه شد و ندانست که عاشق زن دیگری نمی‌شوند. چون معاویه از این موضوع باخبر گشت و با «عمرو عاص» تبادل نظر نمود، به این نتیجه رسید که از طریق «ابودرداء» و «ابوهریره»، «عبدالله سلام» را تشویق کنند که به خواستگاری دختر معاویه برآید و در این توطئه، نداشتن

۱. تذکرة الخواص، ص ۱۸۸: «یابن الزرقاء الداعیة الی نفسها بسوق ذی المجاز، صاحبه الرأیة بسوق عکاذ، و یابن طرید رسول الله ولعینه، أعرف من انت؟ ومن امّک و ابوک؟».

۲. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۴۴: «فوثب الحسین وکان شدید القبضة، فقبض علی حلقه فعصره و لوی عمامته علی عنقه، حتی غشی علیه ثم ترکه».

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۷ را دقیقاً ملاحظه فرمایید.

«هَوُو» را شرط جواب مثبت دختر معاویه بنمایند و... .
سرانجام این توطئه به بار نشست و عبدالله سلام اُرَیْنَب را طلاق داد. عده طلاق به پایان رسید و یزید به میدان خواستگاری برآمد. امام حسین (علیه السلام) نیز برای خنثا کردن این نقشه، از اُرَیْنَب خواستگاری نمود. اُرَیْنَب، حسین را بر یزید ترجیح داد و عروس پیامبر و علی و فاطمه (علیهم السلام) گردید و...^۱

همین جریان در مورد «امّ خالد» همسر «عدیّ بن حاتم» پیش آمد. یزید عشق او را به دل گرفت و کوشید تا او را از چنگ «عدیّ» بیرون آورد؛ ولی امام حسین (علیه السلام) با خواستگاری خویش از «امّ خالد»، این ناموس را نیز در پناه خود مصوّبیت بخشید و بدون این که با آنان عروسی کند، سرانجام هر دو را به همسران قبلی برگردانید و نشان داد که سالار شهیدان، دارای شجاعت نفسی است.^۲

علاوه بر این موارد، امام حسین (علیه السلام) در مقاطع دیگر نیز شجاعت‌ها نشان داد. در مقابل زورگویان و ستمگران ایستاد، انواع تخلفات معاویه را گوشزد کرد، شهادت «حجرین عدیّ» و «عمروبن حَمَق» و ولیعهدی غیر مشروع یزید را به رخ او کشید و در سرزمین «منا» در جمع ۷۰۰ نفر از صحابه پیامبر بدعت‌های او را یکایک شمرد.^۳ معاویه نیز با انعطاف و انفعال، کنیز زیبایی را به مبلغ صد هزار درهم خریداری نموده، به همراه اموال و هدایای دیگر به حضور امام حسین (علیه السلام) فرستاد، تا از این طریق، او را آرام سازد؛ ولی امام حسین (علیه السلام) کنیز را در راه خدا آزاد کرد و...^۴

سپس معاویه از طریق تهدید وارد شد و گفت: یا حسین! می‌دانی ما با

۱. تاریخ عمادزاده، مجلد امام حسین، ص ۱۹۸ و ۵۷۶؛ سمیای امام حسین، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

۲. همان.

۳. انساب الاشراف، ص ۱۵۱؛ جلاء العیون، ج ۲، ص ۳۲ به بعد؛ تحف العقول، ص ۲۳.

۴. تاریخ مدینه دمشق، ص ۴۶۹؛ حیات فکری و سیاسی امامان، ص ۱۷۸.

شیعیان پدرت چگونه عمل کردیم؟ و چگونه آنان را کشتیم؟ و برایشان حنوط نموده و نماز خوانده و دفن کردیم؟ حسین بن علی شجاعانه جواب داد: ما اگر پیروان تو را بکشیم، نه بر آنان نماز می‌خوانیم، و نه در تدفینشان شرکت می‌کنیم! یعنی پیروان تو را مسلمان نمی‌دانیم!^۱

از بررسی سایر شجاعت‌های نفسی و جسمی آن حضرت، به جهت طولانی نشدن بحث خودداری می‌کنیم.

نتیجه بحث

از مجموع این بحث نتیجه می‌گیریم که امام حسین علیه السلام به موقع می‌خروشید و شجاعت نشان می‌داد و به موقع نیز حلم و بردباری به کار می‌برد. در واقع، همه جا در مسیر عقل و تدبیر و شریعت پیش می‌رفت و ...

از سوی دیگر، نسبت به نوامیس مردم و شیطنت شیاطین، حساس و هوشیار بود، از حیثیت و آبروی مردم دفاع می‌نمود، حق را به صاحبش برمی‌گردانید، نفس خویشتن را در اختیار داشت و هرگز تحت تأثیر آن قرار نمی‌گرفت.

بنابراین، پیروان آن حضرت وظیفه دارند از قدرت و شجاعت خویش به موقع استفاده کنند، عقل و تدبیر را به کار گیرند، گرفتار احساسات و شعارهای بی‌محتوا نشوند و حیثیت و نوامیس مردم را از تعرض اشرار و افراد سوء استفاده باز دارند. خداوند! توفیق عمل به این دستورات را به همه ما مرحمت بفرما.

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۱؛ حیات فکری و سیاسی امامان، ص ۱۷۸.

بخش سوم: سوژه‌های سخن

تدوین

مؤسسه تحقیقاتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اصفهان

انتظار

معنای انتظار

انتظار از نظر لغوی به معنای توقع داشتن، چشم به راه بودن و نگرانی است^۱ و در اصطلاح شیعه عبارت است از: اعتقاد کامل و ایمان محکم بر امامت و ولایت و سرپرستی حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام و امید به آمدن و ظهور آن حضرت و شروع حکومت حق و حق‌پرستان است.^۲

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «انتظروا الفرج و لا تأسوا من روح الله (فضل الله) فإن أحبّ الاعمال إلى الله عزّوجلّ انتظارُ الفرج؛^۳ از رحمت خداوند مأیوس نباشید؛ زیرا محبوب‌ترین کارها نزد خداوند عزوجل انتظار فرج است.» امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «من مات منتظراً لهذا الامر كان مع القائم فی فسطاطه لا بل كان كالمضارب بين یدی رسول الله صلی الله علیه و آله بالسيف؛^۴ هر که در

۱. برگرفته از لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژه انتظار؛ المنجد، (عربی به فارسی)، ترجمه محمد بندر

ریگی، ج ۲، ص ۱۹۵۸.

۲. برگرفته از آخرین امید، داود الهام، ص ۱۹۱ همراه با تلخیص.

۳. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۲۳.

۴. شیخ صدوق، کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۳۸، ح ۱۱.

انتظار این امر [ظهور قائم] بمیرد، همچون کسی است که با قائم در خیمه او باشد؛ بلکه به مانند کسی است که در کنار پیامبر خدا ﷺ شمشیر زند». جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی تو خاک ره نشان تا نظر توانی کرد

آیات انتظار

وارثان زمین

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^۱ همانا در زبور پس از ذکر [تورات] نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد». امام باقر علیه السلام فرمود: «مقصود از بندگان شایسته‌ای که زمین را به ارث می‌برند، امام مهدی و یاران او هستند».^۲



۱. سنت الهی آن است که بندگان صالح، حاکم و وارث جهان باشند: «كَتَبْنَا»؛

۲. آینده از آن صالحان است: «يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»؛

۳. وراثت زمین و حکومت بر جهان دو شرط دارد: بندگی خداوند و انجام اعمال صالح: «عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ».^۳

بقیه الله در زمین

«... بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۴ بقیه الله برای شما بهتر است، اگر

مؤمن باشید». امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی [امام مهدی علیه السلام] ظهور کند، بر دیوار

۱. انبیاء: ۱۰۵.

۲. علی ابن ابراهیم، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۲.

۳. برگرفته از تفسیر نور، ج ۷، ص ۵۰۶.

۴. هود: ۸۶.

کعبه تکیه زند و اولین سخنی که بر زبان جاری کند، همین آیه است. سپس می‌فرماید: «أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ خَلِيفَتِهِ وَ حُجَّتِهِ عَلَيْكُمْ؛ من "بقية الله" در زمین و جانشین او و حجت او بر شما هستیم؛ پس هر کسی بخواهد بر او سلام کند، گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ».^۱



به امام عصر علیه السلام، «بَقِيَّةُ اللَّهِ» می‌گویند؛ چون وجود شریف آن حضرت به خواست خداوند، برای هدایت مردم ذخیره و باقی نگاه‌داشته شده است.^۲

حکومت مستضعفان بر زمین

«وَتُرِيدُ أَنْ تَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَجْعَلَهُمْ أئِمَّةً وَ تَجْعَلَهُمُ

الْوَارِثِينَ»^۳ و ما بر آن هستیم که بر مستضعفان روی زمین نعمت دهیم و آنان را پیشوایان سازیم و وارثان گردانیم.

ظلم، ستم و نژادپرستی در کشور مصر و اطراف حکم فرما بود. فرعون که پادشاهی ستمگر بود، بر بنی اسرائیل حکومت می‌کرد. شبی فرعون در عالم خواب دید آتشی از سوی شام شعله‌ور شده و زبانه‌کشان به طرف مصر آمد و به خانه‌های اشراف افتاد و بعد کاخ‌ها، باغ‌ها و تالارها را فرا گرفت و همه را به خاکستر و دود تبدیل کرد. فرعون در حالی که وحشت‌زده شده بود، از خواب برخاست و در غم و اندوه فرو رفت و دانشمندان تعبیر خواب را به حضور طلبید و گفت: چنین خوابی دیدم، تعبیرش چیست؟ یکی از آنها گفت: به زودی پسری به دنیا می‌آید که تو را از بین خواهد برد. آیات قبلی این آیه از شکنجه‌شدن،

۱. شیخ صدوق، *کمال‌الدین*، ج ۱، باب ۳۲، ح ۱۶، ص ۶۰۳.

۲. برگرفته از *تفسیر نور*، ج ۵، ص ۳۷۰.

۳. قصص: ۵.

کشته‌شدن و به ذلت کشیده‌شدن گروهی از بنی‌اسرائیل از سوی فرعون سخن می‌گوید. این گروه در زمان فرعون مستضعف بودند. خداوند متعال اراده نمود تا این گروه مستضعف جانشین فرعون و اطرافیان او گردند که پس از غرق‌شدن فرعون و لشکرش در رود نیل، حکومت مصر و تخت و تاج به آنان ارث رسید.

اگرچه شأن نزول آیه فوق دربارهٔ فرعون و مستضعفان زمان فرعون است؛

ولی معنی و مصداق آن یک قانون عمومی است و تأویل آن دربارهٔ امام زمان علیه السلام

می‌باشد. امیرالمؤمنین علیه السلام در تأویل این آیه شریفه می‌فرماید: «دنیا پس از چموشی و سرکشی، بسان شتری که از دادن شیر به دوشنده‌اش خودداری می‌کند و آن را برای بچه‌اش نگاه‌داری می‌کند، به ما روی خواهد آورد». ^۱ نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام آورده‌اند که فرمود: «مستضعفان یاد شده در قرآن کریم که خداوند اراده فرموده است آنان را پیشوای مردم روی زمین قرار دهد، ما خاندان پیامبریم. خداوند سرانجام "مهدی" این خانواده را بر می‌انگیزند و به وسیله او آنان را به اوج شکوه و عزت و اقتدار می‌رساند و دشمنانش را به سختی به ذلت می‌کشد». ^۲

بهبوش ای جان که جانان خواهد آمد دگر یوسف به کنعان خواهد آمد
دگر برخیز از این خواب گرانت که روز وصل یاران خواهد آمد
مکن اندیشه دیگر از شب سرد که صبح شام هجران خواهد آمد
بگو دیگر برو فصل خزانی که آن فصل گل افشان خواهد آمد
دگر ای شب‌پرستان فرصتی نیست که خورشید درخشان خواهد آمد
که گردد زنده از او ملک دنیا شکوفایی دوران خواهد آمد. ^۳

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ص ۲۰۹.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۶۳.

۳. احمدی فر.

روایات انتظار

پیامبر گرامی اسلام ﷺ می فرماید: «خوشا به حال آن که مهدی ﷺ را ببیند و خوشا حال آن که او را دوست بدارد و خوشا حال کسی که امامت او را باور داشته باشد».^۱

امام علی ﷺ: «منتظر فرج [آل محمد] باشید و از رحمت خدا ناامید نگردید؛ به راستی که محبوب‌ترین کارها نزد خداوند بزرگ، انتظار فرج است».^۲
در لوح فاطمه زهرا ﷺ: «... سپس به دلیل رحمت بر جهانیان، سلسله اوصیاء را به وجود فرزند امام حسن عسگری ﷺ تکمیل خواهم کرد؛ کسی که کمال موسی و شکوه عیسی و صبر ایوب را داراست...».^۳

امام حسن مجتبیٰ ﷺ در ضمن روایتی، پس از بیان برخی از مشکلات زمان بعد از رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند در آخرالزمان مردی را برمی‌انگیزد... و او را به وسیله فرشتگان خود پشتیبانی می‌کند و یارانش را حفظ می‌کند... و او را بر تمامی ساکنان زمین چیره می‌سازد... او زمین را از عدالت و روشنایی و دلیل آشکار پر می‌سازد... خوشا حال آن که روزگار او را ببیند و سخن او را بشنود».^۴

امام حسین ﷺ فرمود: «خداوند به وسیله او [امام مهدی ﷺ] زمین را زنده می‌کند؛ پس از آنکه مرده باشد و به وسیله او آئین حق را بر تمامی دین‌ها پیروز گرداند؛ هر چند مشرکان را خوش نیاید. برای او غیبتی است که گروهی در آن از دین باز می‌گردند و گروهی دیگر بر دین استوار می‌مانند... همانا آن که در غیبت او بر اذیت‌ها و تکذیب‌ها شکیبایی کند، مانند کسی است که پیش روی رسول خدا ﷺ با شمشیر جهاد کرده باشد».^۵

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹.

۲. همان، ص ۱۲۳.

۳. شیخ صدوق، کمال‌الدین، ج ۱، باب ۲۸، ح ۱، ص ۵۶۹.

۴. طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۷۰.

۵. پیشین، باب ۳۰، ح ۳، ص ۵۸۴.

انواع انتظار^۱

۱. انتظار سازنده، تحرک‌بخش و تعهدآور (انتظار شیرین)

انتظار شیرین آن است که انسان از جا برخیزد و به کار پردازد، زمینهٔ حصول مقصود را آماده سازد و بداند هر چه آمادگی بیشتر شود، مقصود زودتر حاصل می‌شود. بنابراین انتظار سازنده، انتظار راستینی است که در روایات از آن با عنوان با فضیلت‌ترین عبادت یاد شده است^۲ که سبب تحول و آماده‌سازی معنوی و فرهنگی شده و نیز باعث ترقی و تعالی در همهٔ ارزش‌ها در ابعاد مختلف الهی و انسانی می‌شود.

۲. انتظار ویرانگر و منفی (انتظار تلخ)

این انتظار زمانی است که آدم در جای خود بنشیند و تکان نخورد، چشم به در خانه بدوزد تا مطلوبش بیاید. در این انتظار روز منتظر، ماه به نظر می‌آید و ماهش، سال و روزگارش تلخ و انتظارش تلخ می‌شود و در مجموع انتظاری بازدارنده، اسارت‌بخش و فلج‌کننده است، که منجر به نوعی تعطیلی در حدود و مقررات اسلامی می‌شود.

مراتب انتظار^۳

۱. انتظار روحی

عبارت است از آمادگی برای قبول دعوت و زدودن مقاومت روحی برای رسیدن کسی که انتظار آمدنش هست. بسیاری از منتظران از این قبیل هستند. اینان کسانی هستند که از شدت ظلم و جور به تنگ آمده و آه می‌کشند و

۱. برگرفته از خانواده و تربیت مهدوی، مرتضی آقا نهرانی.

۲. شیخ صدوق، کمال‌الدین، ج ۲، ح ۱.

۳. برگرفته از راه مهدی، سید رضا صدر.

آرزومند منجی و رسیدن وی هستند. این گونه انتظار در صورتی مفید است که با عمل همراه باشد.

چشم انتظار ماندم، تا بر شیم بتابی ای آن که در حجابت دریای نور داری
من غرق در گناهم، کی می کنی نگاهم؟ برعکس چشم‌هایم چشمی صبور داری
از پرده‌ها برون شد، سوز نهانی ما کوک است ساز دل‌ها، کی میل شور داری؟
در خواب دیده بودم، یک شب فروغ رویت کی در سرای چشمم، قصد ظهور داری؟^۱

۲. انتظار عملی

انتظار عملی مانند آمادگی برای آمدن مهمان و پذیرایی از او که غذا بایستی آماده باشد و با مقام مهمان و شخصیت او تناسب داشته باشد. محل نشستن او تمیز و آماده، خوابگاه و استراحتگاهش مرتب باشد. مثلاً کشاورز، وقتی انتظار باران را دارد که چیزی کشت کرده باشد. بازرگان، وقتی انتظار سود دارد که کالای خود را آماده کرده و در معرض فروش گذارده باشد و این انتظار کامل خواهد بود. بنابراین انتظار عملی افزون بر انتظار روحی است. آنچه در تسریع قیام حضرت مهدی مؤثر است، انتظار عملی است؛ هر چه بر تعداد منتظران عملی حضرت افزوده می‌شود، ظهور آن حضرت نزدیک‌تر می‌شود و موفقیت در دعوت را شدیدتر می‌سازد.

امروز امیر در میخانه تویی تو فریادرس این دل دیوانه تویی تو
مرغ دل ما را که به کس رام نگردد آرام تویی، دام تویی، دانه تویی تو
امروز امیرالامراء جز تو کسی نیست بر ناله دل غیر تو فریادرسی نیست
در کعبه و بتخانه و در دیر و کلیسا جز نغمه ناقوس تو بانک جرسی نیست.^۲

۱. سید عباس سجادی.

۲. شعر از حاج میرزا حبیب خراسانی، عارف و مجتهد معروف که در سال‌های ۱۲۲۷-۱۳۶۶ ه. ق می‌زیسته است.

شرایط منتظر واقعی

۱. ناامیدی را از خود دور نموده و امید به قیام حضرت قائم علیه السلام داشته باشد.^۱
۲. دوست داشته باشد از یاوران حضرت مهدی علیه السلام باشد تا در ایجاد عدل جهانی شرکت کند و از این سعادت جاودانی برخوردار شود.^۲
۳. دارای ورع و تهذیب نفس باشد و از گناه دوری نماید.^۳
۴. به تکالیف الهی خود توجه داشته باشد و مطابق وظیفه الهی خود عمل نماید و اهل تلاش، همت و سخت‌کوشی باشد.^۴
۵. از حُسن اخلاق برخوردار باشد.^۵

۱. حضرت حجت در توقیعشان به شیخ مفید (رحمه الله) فرمودند: «اگر شیعیان ما که خداوند آنها را در طاعتشان یاری دهد، در وفای پیمانی که از ایشان گرفته شده است، مصمم و یکدل باشند، نعمت لقای ما از آنان به تاخیر نمی‌افتد و سعادت دیدار ما برای آنها با معرفت کامل و راستین نسبت به ما تعجیل می‌گردد» (بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۷).

۲. «كُلُّهُمْ لُبُوثٌ قَدْ خَرَجُوا مِنْ غَابَاتِهِمْ لَوْ أَنَّهُمْ هَمُّوا بِإِزَالَةِ الْجِبَالِ لَأَزَالُوهَا عَنْ مَوَاضِعِهَا؛ همه شیرانی هستند که از بیشه خارج شده‌اند و اگر اراده کنند، کوه‌ها را از جا برکنند. (یوم الخلاص، ص ۲۲۴). «جُعِلَتْ قُلُوبُهُمْ كَزُبُرِ الْحَدِيدِ؛ دل‌هایشان، چون پاره‌ای آهن شده است». «فَانِ الرَّجُلُ مِنْهُمْ يُعْطَى قُوَّةً اربعین رجلاً؛ به هر کدامشان، نیروی چهل مرد داده شده است». (یوم الخلاص، ص ۲۲۸).

۳. «رجال مؤمنون عرفوا الله حق معرفته و هم انصار المهدی فی آخر الزمان؛ مردانی که خدا را آتینان که باید شناخته‌اند، یاوران مهدی علیه السلام در آخر الزمان هستند». (کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۷۸).

۴. «مجدون فی طاعة الله؛ آنان در طریق عبودیت، سختکوش و پرتلاشند» (یوم الخلاص، ص ۲۲۳). «لا یكفون سیوفهم حتی یرضی الله عزّ و جلّ؛ یاران قائم شمشیرهای خود را بر زمین نهند تا اینکه خدای عزّوجلّ راضی شود» (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۷).

۵. امام صادق علیه السلام: «هر کس دوست می‌دارد از یاران حضرت قائم باشد، باید منتظر باشد و در این حال به پرهیزگاری و اخلاق نیکو رفتار نماید، در حالی که منتظر است. پس چنانچه بمیرد و قائم علیه السلام بپاخیزد، پاداش او همچون پاداش کسی خواهد بود که آن حضرت را درک کرده است؛ پس کوشش کنید و در انتظار بنایید. گوارا باد بر شما ای گروه مشمول رحمت خداوند» (الغیبة،

۶. منتظران مهدی علیه السلام بی‌نام و بی‌نشان همچون آدم‌های عادی در میان جامعه رفت و آمد دارند و برای خود امتیازی قائل نیستند. دنبال دکان و جلب مشتری نیستند؛ ولی مشتاق‌ترین بندگان خدا به اویند.^۱

داستان منتظران

مامقانی و امام زمان علیه السلام

شیخ عبدالله مامقانی می‌گوید: شی هنگام نوشتن کتابی، به کتاب «تهذیب» شیخ طوسی احتیاج پیدا کردم. هر قدر فکر کردم در این وقت شب کتاب را کجا پیدا کنم، فکرم به جایی نرسید. در همان حال دلم شکست و اشکم جاری شد. به امام زمان علیه السلام متوسل شدم و عرض کردم: «سیدی! من برای شما زحمت می‌کشم و این کار مال شماست؛ پس شما به من کمک کنید». ناگهان گویا به من الهام شد در میان کتاب‌های پاره و اوراق باطله‌ای که در گوشه طاقچه اتاق بود، بگردم. با اینکه قبلاً چندین بار آنها را زیر و رو کرده بودم و حتی احتمال هم نمی‌دادم که مطلوب من آنجا باشد، بلافاصله از جا برخاستم و مجدداً آنها را جستجو کردم. ناگهان به نسخه‌ای از کتاب تهذیب برخوردم که با خط بسیار جالبی نوشته شده بود. فوری آن را برداشتم و مورد استفاده قرار دادم. آن کتاب چند روزی نزد من بود و مطالب آن را مورد استفاده قرار دادم. بعد از پایان کارم آن کتاب ناپدید شد و هرچه گشتم، آن را نیافتم.^۲

طلب یاری دختر مرجع تقلید از امام زمان علیه السلام

آیت‌الله اراکی از مراجع تقلید می‌فرمودند: «دختر من از زنان صالحه و متدبینه است. من خودم مستقیماً او را از بچگی تربیت کرده‌ام و در راست‌گویی او هیچ

۱. «اولئك المخلصون حقاً؛ آنانند اخلاص‌پیشگان حقیقی» (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲).

۲. برگرفته از داستان‌هایی از زندگی علماء، محمدتقی صرفی.

شکی ندارم. در زمان حج مجبور شد تنها به این سفر بروم. آن قدر عقیف و باحیا بود و از برخورد با مردان دوری می‌کرد که این سفر برایش نگرانی بزرگی ایجاد کرده بود و دائماً در فکر بود که خدایا من در این سفر، تنهایی چه کنم؟ در هنگام خداحافظی به او گفتم: این ذکر را پیوسته بگو و برو: «یا عَلِیمُ و یا خَبِیرُ»؛ تا خدا از تو دستگیری کند. الحمدلله این سفر را به خوبی به پایان رساند و پس از بازگشت از حج برای من این گونه تعریف کرد: وقتی وارد مسجدالحرام شدم که طواف را به جای بیاورم، دیدم در اطراف کعبه آن قدر جمعیت متراکم است که ابداً من قدرت ندارم طواف کنم. هرچه خواستم به گرد خانهٔ کعبه طواف کنم، دیدم قدرتش را ندارم (و با مردان برخورد خواهم کرد) بیچاره شدم و گفتم: خدایا! من برای طواف خانهٔ تو آمدم و می‌بینی که با این شلوغی، قدرت ندارم؛ خدایا! چه کنم، نمی‌توانم؟! در این حالت ناگهان دیدم از مکان برابر حجرالأسود، فضایی به شکل استوانه‌ای باز شد و کسی به گوش من گفت: «خودت را به امام زمانت بسپار و در این فضا با او طواف کن». من وارد این محل خالی استوانه‌ای شدم؛ دیدم در جلو، امام زمان علیه السلام در حال طواف هستند و پشت سر آن حضرت شخص دیگری است؛ من وارد شدم و پشت سر امام زمان علیه السلام مشغول طواف شدم. در این هفت دور، نه تنها احساس جمعیت نمی‌کردم، بلکه حتی انگشت کسی هم به دست یا بدن من برخورد نکرد؛ دستم به عبای حضرت بود و التماس و تضرع داشتم؛ ولی چهرهٔ آن حضرت را ندیدم؛ چون روی آن حضرت به طرف جلو و در حال طواف بودند. همین که دور هفتم تمام شد، خود را خارج از آن حلقه یافتم و دیگر امام زمان علیه السلام را ندیدم، افسوس خوردم چرا به آن حضرت سلام نکردم تا جواب سلام‌شان را دریافت کنم!^۱

در خلوتم که حرف مرا گوش می‌کنی هر زشتی‌ام که هست، فراموش می‌کنی

۱. برگرفته از *تمنای وصال*، (خواسته‌های امام زمان از ما در تشریفات)، حسن محمودی.

شمرنده می‌شوم ز رویت هزار بار وقتی که تو نگاه خطاپوش می‌کنی
در انتظار آمدنت ایستاده‌ایم ما را برای جبهه کفن‌پوش می‌کنی
از کربلا صدای تو را بشنویم زود ای خوش دمی که نغمه چاووش می‌کنی^۱

وجوه اشتراک انتظار و عاشورا^۲

۱. اصلاح‌گری

امام حسین علیه السلام و حضرت مهدی علیه السلام هر دو اصلاح‌گردند. امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «أَمَّا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي؛ فَقَطْ بَرَأَى الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَمِ خُرُوجِ مِي كَنَم». دربارهٔ حضرت مهدی علیه السلام به نقل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز آمده است: «لِيُصْلِحَ الْأُمَّةَ بَعْدَ فَسَادِهَا؛ خَدَاوَنَد بَه وَسِيْلَه حَضْرَت مَهْدِي علیه السلام». این امت را پس از آنکه تباہ شده‌اند، اصلاح می‌کند.^۳

۲. طلب یاری

طلب یاری حسین علیه السلام هنوز هم از رواق تاریخ به گوش می‌رسد: «هَلْ مِّنْ نَّاصِرٍ يَنْصُرُنِي؛ أَيَا كَسِي هَسْت مِرَا يَارِي كَنَد؟»؛ «هَلْ مِّنْ مَغِيْثٍ يَغِيْثُنَا؛ أَيَا كَسِي هَسْت كَه بَه دَاد مَا بَرَسَد؟»؛ «هَلْ مِّنْ ذَابٍّ يَذِبُّ عَن حَرَمِ رَسُوْلِ اللهِ؛ أَيَا كَسِي نِيَسْت كَه اَز حَرَمِ رَسُوْلِ خَدَا دِفَاع كَنَد؟!».

فریاد طلب یاری امام مهدی علیه السلام نیز همواره بلند است. آیا کسی هست که مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله را یاری کند؟ آیا کسی هست عشق مرا در دل‌ها زنده کند؟

۱. محمود ژولیده.

۲. برگرفته از عاشورا، مکتب انتظار، دکتر علی هراتیان.

۳. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۳.

و انسان‌های بریده از مرا با من پیوند زند؟ می‌گویند با شنیدن فریاد «هل من ناصر حسینی»، گهواره علی‌اصغر تکان خورد! آیا با شنیدن «هل من ناصر مهدوی» نیز دلی هست که بلرزد و با امامش عهد و پیمانی ببندد و به کمک او برخیزد؟ آن هم در این عصر وانفسا؟!^۱

۳. زنده کردن دین و جلوگیری از انحطاط ارزش‌ها

هدف حضرت مهدی علیه السلام نجات انسان‌ها از بردگی فکری و برداشتن زنجیرهای اسارت از آنان است. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «اذا قام القائم ذهب دولة الباطل؛^۲ هنگامی که قائم قیام کند، هر آینه باطل از بین می‌رود».

هدف امام حسین علیه السلام نیز در زیارت اربعین چنین بیان شده است: «و بَدَلْ مُهْجَتَهُ فَيْكَ لَيْسَتْ قَدَّ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ؛ خون خود را تقدیم تو کرد تا انسان‌ها را از نادانی و گمراهی‌های رهایی بخشد».

۴. بیعت نکردن با طاغوت

امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «لا والله لا اعطيكم اعطاء الذليل و لا افرّ فرار العبيد؛ نه به خدا قسم دستم را از روی خواری و ذلت به شما ندهم و مانند بردگان فرار نمی‌کنم».

حضرت مهدی علیه السلام نیز بیعت هیچ طاغوتی را به گردن ندارد. امام حسن مجتبی علیه السلام می‌فرماید: «ما منّا احدٌ الاّ و يقع في عنقه بيعة لطاغية زمانه الاّ»

۱. برگرفته از بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۸.

۲. کلینی، کافی، ج ۸، ص ۲۷۸.

القائم ... لثلا يكون لاحد في عنقه بيعة اذا خرج ذاك التاسع من ولد اخی الحسين؛^۱ هر کدام از ما اهل بیت علیهم السلام در زمان خود بیعت حاکمان و طاغوت‌های زمان را [از روی تقیه] به عهده داریم؛ مگر قائم ... تا هنگامی که قیام می‌کند، بر گردش بیعت حاکمی نباشد. او نهمین فرزند برادرم حسین است».

دعایم کنید تا که باران شوم که شاید منم لایق جان شوم
 دعایم کنید خسته‌ام از خودم که شاید شهید ره جان شوم
 دعایم کنید تا که شاید منم فدایی راه جانان شوم

امام حسین علیه السلام در کلام حضرت مهدی علیه السلام

در زیارت منسوب به ناحیه مقدسه: «فَلَمَّا أُخْرَتِنِي الدُّهُورُ، وَ عَاقَنِي عَن نَصْرِكَ الْمَقْدُورُ، وَ لَمْ أَكُنْ لِمَنْ حَارَبَكَ مُحَارِبًا، وَ لِمَنْ نَصَبَ لَكَ الْعَدَاوَةَ مُنَاصِبًا، فَلَا نَدْبُتَكَ صَبَاحًا وَ مَسَاءً، وَ لَا بَكِينٌ لَكَ بَدَلَ الدَّمُوعِ دَمًا؛^۲ اگر زمانه مرا به تأخیر انداخت و مقدمات از یاریت بازم داشت و نتوانستم در رکاب تو با دشمنانت بجنگم، [در عوض] صبح و شام بر تو مویه می‌کنم و به جای اشک، برای تو خون گریه می‌کنم».

گوش دل وا کن عزادار حسین ای محب و شیعه زار حسین
 می‌دهد اینک تو را آن شه پیام این ندای اوست بر او کن سلام
 این عزاداری شعار بیعت است لیک صاحب بیعتم در غیبت است

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۳۲؛ شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۴۸۰.

۲. همان، ج ۴۳، ص ۲۷۲.

در نبود او عزاداری کنید مه‌دیم را شیعیان یاری کنید^۱

تواضع

«إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ»^۱

تعریف تواضع

اسلام برای رساندن انسان به سعادت و کمال، در همه زمینه‌های مادی و معنوی برنامه‌های جامعی دارد. اسلام هندسه اخلاق آدمی را به دقیق‌ترین و زیباترین شکل ترسیم نموده و پیروان خویش را به آراستن به ارزش‌های والای اخلاقی فرا خوانده است. در هندسه اخلاقی اسلام، تواضع جایگاه ویژه‌ای دارد. ریشه تواضع، «وضع» است؛ به معنای خویش را کوچک نشان دادن؛ در مقابل «تکبر» که بزرگ‌دانستن خود است. باید توجه داشت که مفهوم تواضع به معنای کوچکی کردن و به دیگران ارج نهادن است؛ نه آنکه خوار کردن خود و زیر بار ذلت رفتن باشد؛ بنابراین تواضع آن است که انسان خود را از کسانی که در جاه و مقام از او پایین‌ترند، برتر نداند و نیز به معنای افتادگی آمده است که آدمی خود را از دیگران بالاتر نبیند.

بنابراین تواضع اقدامی است که انسان داوطلبانه در برابر دیگران به دلیل امتیازاتی که در آنان احساس می‌کند، انجام می‌دهد. ممکن است فردی خود را برابر دیگران از جهتی یا جهاتی دارای امتیاز ببیند، برای اینکه مبادا به غرور و

تکبر مبتلا شود، باید به جهات امتیاز خود توجه نکند؛ بلکه به امتیازهای دیگران، حتی احتمال پاره‌ای امتیازات در آنان توجه کند و به دلیل همان جهات امتیاز فروتنی کند.^۱

در اهمیت تواضع رسول اکرم ﷺ به یارانشان فرمودند: «مَا لِي لَا أَرَى عَلَيْكُمْ حَلَاوَةَ الْعِبَادَةِ؟ چرا شیرینی عبادت را در شما نمی‌بینم؟ قَالُوا وَمَا حَلَاوَةُ الْعِبَادَةِ؟ پرسیدند: شیرینی پرستش چیست؟ قَالَ التَّوَّاضُعُ؛ فرمود: فروتنی».^۲

حضرت علی علیه السلام فرزند خود امام حسن مجتبی علیه السلام را ملزم به تواضع کرده و می‌فرماید: «عَلَيْكَ بِالتَّوَّاضُعِ فَإِنَّهُ مِنْ أَعْظَمِ الْعِبَادَةِ»^۳ بر تو باد به تواضع که از بزرگ‌ترین عبادت‌هاست».

افتادگی آموز اگر طالب فیضی هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

تواضع در قرآن

تواضع صفت بندگان خاص خداوند

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ

قَالُوا سَلَامًا»^۴ بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که با تواضع روی زمین راه می‌روند و چون نادانان خطابشان کنند، سخن نرم و مسالمت‌جویانه گویند».



۱. رفتار هر کس، نشان‌دهندهٔ شخصیت اوست و بندگان خاص خداوند،

۱. برگرفته از لغت‌نامه دهخدا، واژه تواضع؛ معراج السعاده، باب چهارم، صفت پانزدهم.

۲. نراقی، جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۹۵.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۱۹.

۴. فرقان: ۶۳.

مظهر تواضع هستند: «عِبَادُ الرَّحْمَنِ ... يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا»؛

۲. وقار و نرمی از بارزترین صفات مؤمن است: «يَمْشُونَ ... هَوْنًا»؛

۳. تواضع نسبت به همهٔ مردم لازم است. (نسبت به زن و مرد، کوچک و بزرگ، دانا و نادان): «يَمْشُونَ ... هَوْنًا ... قَالُوا سَلَامًا»؛

۴. تواضع باید هم در عمل باشد: «يَمْشُونَ ... هَوْنًا»؛ هم در کلام: «قَالُوا سَلَامًا» و هم در عبادت: «سُجَّدًا وَ قِيَامًا»^۱.

فرمان خداوند به پیامبر نسبت به تواضع

«وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۲ و بال و پر خود را برای

مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند، بگستر».



۱. تواضع در برابر یاران، پیروان و زبردستان از صفات لازم برای رهبر و مبلغ

است: «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ»؛

۲. با مؤمنین تواضع، از مشرکین براثت: «وَ اخْفِضْ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ»؛

۳. در اهمیت تواضع همین بس که خداوند، پیامبر را به آن فرمان می‌دهد:

«وَ اخْفِضْ»؛

۴. مؤمنان به قدری مقام دارند که رسول الله ﷺ مأمور به فروتنی در برابر

آنان می‌شود: «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۳.

۱. برگرفته از تفسیر نور، ج ۸، ص ۲۷۸.

۲. شعراء: ۲۱۵.

۳. پیشین، ص ۳۷۸.

دستور به تواضع در مقابل پدر و مادر

«وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ»^۱ در برابرشان از روی مهربانی،
شانه‌ها را فرو انداز [تواضع کن].»



۱. فرزند در هر موقعیتی که بود، باید متواضع باشد و کمالات خود را به رخ والدین نکشد: «وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ»؛
۲. تواضع در برابر والدین، باید از روی مهر و محبت باشد؛ نه ظاهری و ساختگی، یا برای گرفتن اموال آنان: «وَ اخْفِضْ لَهُمَا ... مِنَ الرَّحْمَةِ»؛
۳. فرزند باید نسبت به پدر و مادر هم متواضع باشد و هم برایشان از خداوند رحمت بخواهد: «وَ اخْفِضْ ... وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمُهُمَا».^۲

نشانه‌ها و آثار تواضع در روایات

نشانه‌های تواضع

طبق روایتی از امام صادق علیه السلام، از نشانه‌های تواضع آن است که در نشستن به پایین مجلس راضی باشی؛ با هر کسی رو به رو شدی، سلام کنی؛ نزاع و مجادله را ترک گویی، گرچه حق با تو باشد؛ دوست نداشته باشی به دلیل تقوایی که داری، تو را ستایش کنند.^۳

۱. اسراء: ۲۴.

۲. برگرفته از تفسیر نور، ج ۷، ص ۴۳.

۳. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۰.

اثرات تواضع

۱. بازدارنده از ستم

پیامبر خدا ﷺ: «تَوَاضَعُوا حَتَّى لَا يَبْغِيَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ؛^۱ نسبت به یکدیگر فروتن باشید تا کسی بر دیگری ستم روا ندارد».

۲. سبب سربلندی و رفعت آدمی

رسول اکرم ﷺ: «إِنَّ التَّوَّاضِعَ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا رَفْعَهُ فَتَوَاضَعُوا يَرْحَمَكُمُ اللَّهُ»^۲ فروتنی جز بر سربلندی بنده نیفزاید؛ پس تواضع کنید تا خدایتان شما را رحمت کند».

رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: حضرت عیسیٰ عليه السلام به حواریون فرمود: «طُوبَى لِمُتَوَاضِعِينَ فِي الدُّنْيَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَنَابِرِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۳ خوشا به حال فروتنان در دنیا! آنان در روز رستاخیز از اهل جایگاه‌های بلند [عزت و شرف] هستند».

حضرت امام صادق عليه السلام: «إِنَّ فِي السَّمَاءِ مَلَكَائِينَ مُوَكَّلِينَ بِالْعِبَادِ، فَمَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفْعَاهُ وَ مِنْ تَكْبَرٍ وَضَعَاهُ»^۴ همانا دو فرشته در آسمان، بر بندگان گمارده شده‌اند؛ پس هر کس که برای خدا فروتنی کند، او را بالا برند و آن کس که تکبر کند، پایینش آورند».

حضرت علی عليه السلام: «التَّوَّاضِعُ سَلَّمَ الشَّرْفَ»^۵ فروتنی، نردبان شرافت و بزرگی است».

۱. محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۵۰۸.

۲. نراقی، جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۹۶.

۳. همان.

۴. حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۱۵.

۵. آمدی، شرح غررالحکم، ص ۲۶۳.

۳. باعث نظم و انضباط در کارها

حضرت علی علیه السلام: «بِخَفْضِ الْجَنَاحِ تَنْتَظِمُ الْأُمُورُ؛^۱ با تواضع کارها مرتب می‌شود».

۴. سبب ازدیاد محبت به یکدیگر

حضرت علی علیه السلام: «ثَمَرَةُ التَّوَّاضُعِ الْمَحَبَّةُ؛^۲ میوه فروتنی، مهربانی است».

انواع تواضع ممدوح

۱. تواضع در برابر خدا

خداوند به موسی بن عمران وحی فرستاد: «ای موسی! هیچ می‌دانی چرا تو را برگزیدم و اختیار کردم به سخن گفتن با خودم؟» عرض کرد: «به چه سبب بود؟» فرمود: «من ظاهر و باطن همه بندگان خود را دیدم، هیچ‌یک را ندیدم که ذلت ایشان از برای من چون تو باشد. ای موسی! به درستی که تو هر وقت نماز می‌کردی، رخسار خود را بر خاک می‌گذاری».^۳ در احادیث قدسیه وارد است که خداوند فرمود: «خود را خرد و کوچک بشمارید تا من محل شما را بزرگ کنم».^۴ در راه او شکسته دلی می‌خرند و بس بازار خودفروشی از آن سوی دیگر است

۲. تواضع در مقابل پیامبران و اولیاء خداوند

تواضع در مقابل انبیا و اولیاء الهی به دلیل رسالت بزرگی است که بر دوش دارند و برای زحمت زیادی است که برای هدایت انسان، متحمل شده‌اند و تقوایشان سبب محبوبیت آنها نزد خداوند شده است. از موارد تواضع نسبت به ایشان، مس‌نکردن اسماء آنها بدون طهارت است و

۱. همان، ج ۳، ص ۲۲۹.

۲. همان، ص ۳۲۷.

۳. نراقی، معراج السعاده، ص ۲۸۳.

۴. همان، ص ۲۷۳.

مقدم‌نشدن بر قبورشان در نماز است. زمانی که نامشان برده می‌شود، باید با تجلیل و احترام اسماء مبارکشان را به زبان جاری ساخت و بر ایشان درود و سلام فرستاد. بعضی از بزرگان اگر وضو نداشتند، نام شریف معصومین علیهم‌السلام را به زبان جاری نمی‌کردند. روایت شده است حضرت صادق علیه‌السلام هنگام بردن نام حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، چنان خم می‌شد که صورت مبارکش نزدیک زانوهایش می‌رسید.

متواضع‌بودن با سادات و علما نیز تواضع در برابر معصومین علیهم‌السلام محسوب می‌گردد. دلیل انتساب سادات به معصومین روشن است و علمای راستین نیز مبلغان مکتب پیامبر و ائمه علیهم‌السلام و جانشینان ایشان در هدایت مردم می‌باشند؛ بنابراین تواضع در برابر ایشان در حقیقت تواضع با معصومین علیهم‌السلام می‌باشد.

۳. تواضع در برابر خلق

امام علی علیه‌السلام به محمدابن ابوبکر زمانی که به او حکومت مصر را داد، فرمود: «با آنان فروتن، نرم‌خو و همواره گشاده‌رو باش و به همگان به یک چشم بنگر؛ خواه به گوشه چشم نگری و خواه خیره شوی به آنان تا بزرگان در تو طمع ستم بر ناتوانان نبندند و ناتوانان از عدالتت مأیوس نگردند»^۱.

بیا ای از تکبر مست گشته ز فکر سر بلندی پست گشته
 گر از راه تواضع خاک باشی چو گردی گرد، بر افلاک باشی
 کشی گر از تکبر سر بر افلاک نشینی همچو آتش زود بر خاک
 زمین چون از تواضع خاک گشته غبارش سرمه افلاک گشته
 فلک گر از تواضع خم نبودی سرافراز همه عالم نبودی
 چو آدم را وجود از خاک داند ملائک در سجودش سر نهادند
 چو شیطان سر کشید از سجده کردن فتاد از لعنتش طوقی به گردن

مبادا از تکبر کردن خویش نهی آن طوق را بر گردن خویش^۱

انواع تواضع مذموم

توصیه به تواضع و فروتنی به این معنا نیست که تواضع در مقابل همه کس و همه جا مورد تأیید و تشویق اسلام است؛ بلکه در مواردی به شدت از آن نهی و مذمت شده است.

۱. تواضع در برابر متکبران

در منابع دینی از فروتنی در برابر فردی که خود را بزرگ می‌پندارد و به دیگران به دیده تحقیر می‌نگرد، منع و نهی شده است؛ زیرا این‌گونه تواضع سبب پستی و ذلت مسلمان است؛ افزون بر اینکه تواضع در برابر انسان خودبین و متکبر چه بسا عامل افزایش حالت تکبر او می‌گردد و گمان می‌کند واقعا نیز بزرگ، برتر و لایق تکریم و احترام دیگران است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «اذا رأیتَ المتواضعین من امتی فتواضعوا لهم و اذا رأیتَ المتکبرین فتکبروا علیهم فان ذلک لهم مذله و صغار؛^۲ آن‌گاه که به انسان‌های مؤمن تواضع برخوردید، با آنان تواضع کنید؛ ولی اگر به انسان‌های متکبر برخورد نمودید، با آنان تکبر ورزید؛ زیرا این روش برای آنان خواری و حقارت می‌آورد».

۲. تواضع در برابر کافران

کافر انسانی حق‌ناپذیر است که با دست خود وجدان و اندیشه‌اش را از نور حقیقت محروم ساخته و در تاریکی جهل و غفلت به سر می‌برد. او از رحمت و عزت الهی به دور است؛ زیرا عزت از آن خدا، پیامبر و مؤمنان است: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَآ كِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَآ يَعْلَمُونَ؛^۳ در حالی که عزت

۱. بدرالدین هلالی، صفات العاشقین، ص ۳۰۰.

۲. نراقی، جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۶۳.

۳. منافقون: ۸.

ویژه خدا و رسول او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی‌دانند». از این روی از هر کاری که مایه عزت ظاهری و سبب تقویت کافران گردد، باید پرهیز شود.

از جمله اموری که ممکن است به کافران و دشمنان خدا عزت ظاهری و احساس بزرگی و کرامت دهد، فروتنی مؤمنان در برابر آنان است.

۳. تواضع در مقابل فاسقان و ظالمان

اظهار محبت و احترام و برخورد مسالمت‌آمیز و متواضعانه با فاسقان و ظالمان، سبب جرئت و جسارت بیشتر آنان به گناه و فسادشان می‌گردد. آنان این‌گونه برخوردهای انسانی را مَهر تأیید بر افعال ناپسند و ناروای خویش می‌گیرند. از این روی اسلام پیروان خویش را از تواضع در برابر فاسقان و ظالمان بر حذر داشته است. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «امرنا رسول الله صلی الله علیه و آله أَنْ نَلْقَى أَهْلَ الْمَعَاصِي بِوَجْهِ مُكْفَهَرٍ»؛^۱ پیامبر صلی الله علیه و آله به ما دستور داد با گناه‌کاران با چهره گرفته و درهم کشیده برخورد نماییم».

۴. تواضع با ثروت‌مندان و قدرت‌مندان

تواضع آن‌گاه ارزشمند خواهد بود که با انگیزه ایمان و پاکی مؤمنان انجام بگیرد و اگر انگیزه‌هایی همچون مقام، مال، ثروت و قدرت اجتماعی سبب این فروتنی گردد، نه تنها بار ارزشی نخواهد داشت؛ بلکه عمل ضدارزش و ناپسند حساب خواهد شد. از این رو در روایات اسلامی از تواضعی که بر اساس معیارها و ارزش‌های مادی افراد صورت گیرد، مذمت شده است. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «من اتی غنیا فتواضع له لغناه ذهب ثلثا دینه»؛^۲ کسی که بر ثروتمندی وارد شود و برای دارایی‌اش در برابر وی تواضع کند، خداوند دو سوم دینش را می‌برد».

۱. حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۱۳.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۸۷.

چند نمونه از تواضع معصومین علیهم‌السلام و پیروان آنان

تواضع رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله

از روی تواضع، به گوسفندان علف می‌دادند و شیرشان را خود می‌دوشیدند و کفش و لباس‌شان را خود وصله می‌زدند. با خدمت‌کاران هم غذا می‌شدند، در آسیاب کردن غله به خدمت‌گزار خود کمک می‌کرده و نیازمندی‌های خانه را از بازار تهیه می‌کردند. با دارا و ندار، کوچک و بزرگ دست می‌دادند، در سلام کردن بر دیگران پیشی گرفته و دعوت مؤمنان را می‌پذیرفتند.^۱

تواضع حضرت علی علیه‌السلام

پدر و پسری از یاران امیرمؤمنان علیه‌السلام مهمان آن حضرت شدند. ایشان به آنان احترام گذاشت و آنها را در بالای مجلس جای داد و خود پیش روی آنان نشست. سپس غذا آورد و با هم صرف کردند. پس از غذا قنبر خدمت‌گزار امام، طشت و ابریق^۲ آورد و خواست بر دست مهمانان آب بریزد. امام خود برخاست، ابریق را گرفت تا بر دست مهمان خویش آب بریزد. در این حال، مهمان با سرعت، دست خود را عقب کشید و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! چگونه در محضر خدا، کسی مثل شما روی دست من آب بریزد؟ امام فرمود: درست است که خدا تو را می‌بیند؛ ولی من برادر تو هستم، بنشین و دستت را بشوی. پاداش این کار آن است که در بهشت ده چندان به من خدمت خواهند کرد. مهمان پذیرفت و دستش را شست. سپس آن حضرت ابریق را به فرزندش، محمد حنفیه داد و فرمود: اگر این پسر به تنهایی مهمان من بود، خود آب بر دستش می‌ریختم؛ ولی خداوند دوست دارد میان پدر و پسر تفاوتی باشد؛ برخیز! تو نیز بر دست پسر آب بریز.^۳

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۰۸.

۲. نوعی ظرف آب است شبیه آفتابه که برای شستن دست سر سفره مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

۳. مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۱۸.

تواضع حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام روزی از محلی عبور می کردند. عده‌ای از فقرا بر عباهای پهن شده‌شان نشسته بودند و نان پاره‌های خشکی می خوردند. چشمشان به امام حسین علیه السلام افتاد، ایشان را تعارف کرده و از ایشان خواستند با آنها هم‌غذا شوند. امام هم با رویی باز پذیرفتند. نزد آنها نشسته و از غذایشان تناول نمودند و آن‌گاه بیان داشتند: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ؛ خداوند متکبران را دوست نمی‌دارد». سپس فرمودند: «من دعوت شما را اجابت کردم، شما هم دعوت مرا اجابت کنید». آنها هم دعوت آن حضرت را پذیرفته و همراه ایشان به منزل رفتند. حضرت دستور دادند هرچه در خانه موجود است، به ضیافت شان بیاورند.^۱ بدین ترتیب پذیرایی گرمی از آنان به عمل آمد و نیز درس تواضع و انسان‌دوستی را با عمل خویش به جامعه آموختند.

تواضع امام سجاد علیه السلام

امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: پدرم با کسانی مسافرت می‌کردند که او را نشناسند و با کاروانیان شرط می‌کردند برخی نیازمندی‌هایشان را برآورده سازد و به آنان خدمت کند.

در سفری آن حضرت سرگرم خدمت به مسافران بودند که فردی از آن میان ایشان را شناخته و به اهل کاروان گفت: آیا می‌دانید این شخص کیست؟ گفتند: نه. گفت: ایشان علی بن الحسین علیه السلام است. مسافران گرد آن حضرت حلقه زدند، دست و پای ایشان را بوسیدند و گفتند: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا می‌خواهید ما دوزخی شویم؟ اگر خدای نخواست ما به شما بی‌ادبی می‌کردیم، بدبخت می‌شدیم. چه سبب شده شما چنین کنید؟ فرمود: «من هرگاه با آشنایان مسافرت

کنم، آنان به احترام پیامبر ﷺ بیش از حد به من خدمت می‌کنند، از بیم آنکه مبادا شما نیز چنین کنید، ناشناخته با شما همراه شدم».^۱

تواضع حضرت عیسی علیه السلام

روزی حضرت عیسی علیه السلام به یارانش گفت: از شما خواهشی دارم. گفتند: بفرما یا روح‌الله! گفت: می‌خواهم پای شما را بشویم. گفتند: ما به چنین کاری سزاوارتریم. فرمود: سزاوارترین مردم به خدمت‌کردن، عالم و دانشمند است. آن‌گاه برخاست و پای یاران خود را شست و فرمود: من این‌گونه تواضع کردم تا شما نیز بیاموزید و پس از من با مردم تواضع کنید. با تواضع بنای حکمت و دانایی آباد می‌شود و نه با تکبر. زراعت در دشت هموار رشد می‌کند، نه در کوه و کمر.^۲

تواضع و وفاداری مسلم بن عَوْسَجَه اسدی

پیرمردی بزرگوار از طایفه بنی‌اسد و از چهره‌های درخشان کوفه و هوادار اهل بیت علیهم السلام بود. از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و مسلمانان باسابقه به شمار می‌رفت. پارسا، شجاع و سوارکاری بنام بود و در فتوحات اسلامی شرکت می‌کرد و در همهٔ جنگ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام حضور داشت. او با اینکه از بزرگان صحابه رسول خدا بود؛ ولی خود را خدمت‌گذار و فرمانبردار واقعی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانست. در کوفه برای امام حسین علیه السلام بیعت گرفت. در نهضت مسلم، هنگام دریافت پول از هواداران و تهیه سلاح برای نهضت، نقش مهمی بر عهده داشت. شب عاشورا که امام از یاران خواست از تاریکی شب استفاده کنند و هر کس می‌خواهد، برود، عده‌ای رفتند؛ ولی مسلم یکی از کسانی بود که

۱. شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۸۲.

۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۹.

برخاست و برای مقاومت تا شهادت، اعلام وفاداری کرد و عرض کرد: ما شما را به کدامین عذر و بهانه رها کنیم؟ به خدا قسم! من از شما جدا نخواهم شد تا نيزه‌ام را به سینه دشمن فرو کنم و تا هنگامی که دسته شمشیرم به دستم است آنها را می‌کشم و زمانی که سلاح با خود ندارم، نیز با سنگ ستیزه می‌کنم تا با شما کشته شوم.^۱

ابومخنف می‌گوید: درگیری سخت در میدان نبرد شده بود. جبهه راست سپاه ابن‌سعد به طرف چپ سپاه امام حسین علیه السلام حمله‌ور شد. حمله آنها به طرف فرات کشیده شد و ساعتی حالت اضطراب و تزلزل ادامه یافت. مسلم‌بن‌عوسجه از جنگاوران طرف چپ سپاه امام بود. کشتار شدیدی که مثلش شنیده نشده، رخ داده بود. مسلم با آن گروه به سختی درگیر شده بود. پیوسته در بین آن جمع شمشیر می‌زد. آری مسلم‌بن‌عبدالله ضیائی و عبدالرحمن بن‌ابی خشکاره بجلی هر دو به مسلم حمله‌ور شده و هر دو در کشتن او شراکت داشتند. غبار عظیمی اطرافشان را فرا گرفته بود. همین که گرد و غبار فرو نشست، مسلم به زمین افتاده مشاهده شد. اباعبدالله الحسین علیه السلام به سوی او آمدند. هنوز رمقی از حیات داشت که امام علیه السلام به وی نزدیک شده و برایش آیه ۲۳ سوره احزاب را تلاوت فرمودند: «وَمَنْ يَفْتَنُ مِنَ اللَّهِ لَلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلُ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا»؛ و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم ساخت و روزی پرازشی برای او آماده کرده‌ایم». سپس حبیب‌بن‌مظاهر بر سر مسلم حاضر شد و گفت: ای مسلم! رحلت تو بر من ناگوار است. تو را به بهشت مزده می‌دهم. مسلم با صدایی بی‌رمق و ضعیف پاسخ داد: تو را به خیر بشارت می‌دهم. حبیب ادامه داد: اگر نبود جز اینکه من خود در همین لحظه پای جای گام تو می‌نهم، دوست

داشتم به آنچه بر تو مهم است، مرا وصیت کنی تا آن را به انجام رسانم. مسلم در حالی که به امام اشاره می‌کرد، گفت: تو را به این آقا سفارش می‌کنم، تلاش کن تا در رکاب ایشان جان ببازی.^۱

در کوی تو ای بلبل خوش نغمه عشق گر پا نبود به سر دویدن چه خوش است
با دیدن روی مهت ای هستی من جان دادن و هیچ‌کس ندیدن چه خوش است
در راه وصال تو شکستن چه نکوست در زیر غم تو قدخمیدن چه خوش است^۲

ذکر مصیبت

در روز دوم محرم در سال ۵۶۱ ه. ق. امام حسین علیه السلام با اصحاب و خانواده به سرزمین کربلا رسیدند. امام علیه السلام فرمودند: نام این سرزمین چیست؟ گفتند: غاصریه. فرمود: نام دیگری دارد؟ گفتند: نینوا. فرمود: نام دیگری دارد؟ گفتند: شاطیء‌الفرات. فرمود: نام دیگری دارد؟ عرض کردند: کربلا!

آهی کشید و گریه زیاد کردند و فرمودند: «اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْکَرْبِ وَ الْبَلَاءِ؛ بارالها! من از اندوه و بلا به تو پناه می‌برم! هَذَا مَوْضِعُ کَرْبٍ وَ بَلَاءٍ اَنْزَلُوْا هَهُنَا مَحَطُّ رِحَالِنَا وَ مَقْتَلُ رِجَالِنَا وَ مَسْفَکُ دِمَائِنَا وَ هُنَا مَحَلُّ قُبُوْرِنَا، بِهَذَا حَدَّثَنِیْ جَدِّیْ رَسُوْلُ اللهِ صلی الله علیه و آله؛ اینجا سرزمین اندوه و بلاست، فرود آید اینجا بارانداز و قتلگاه و محل قبرهای ماست. این را جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داد». بعد تمام فرزندان، برادران و خویشان را جمع کرد و مدتی به آنها نگاه کرد و در حال گریه عرض کرد: خدایا! ما عترت پیامبر تو محمد صلی الله علیه و آله هستیم. ما را از وطن خارج و آواره کردند. از حرم جدمان دور کردند و بنی‌امیه بر ما تعدی نمودند. خدایا! حق ما را بگیر و ما را بر این قوم ظالم پیروز فرما.

۱. برگرفته از *ارشاد القلوب*، ج ۲، ص ۱۰۳.

۲. سید ولی حسینی.

زبان حال امام حسین علیه السلام

اصحاب من بیایید خیمه به پا نمایید در این منا بدانید، حاجی کربلایید
این سرزمین آهه، جز قتل ما نخواهه یه گوشه کف العباس، یه گوشه قتلگاهه
اینها که نیزه دارند، حریص و بی قرارن به غیر قتل اکبر، آرزویی ندارن
و بعد فرمودند: «ای اصحاب من! به راستی مردم بنده دنیا هستند و دین،
لقلقه بر سر زبان آنهاست تا برای آنها وسیله زندگی است، گرد آن می چرخند و
چون به بلا آزموده شوند، دین دار اندک است.»^۱

ابتلاء

آزمایش و امتحان، سنت و قانون الهی

خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ؛^۱ و قطعاً شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، زیان مالی و جانی و کمبود محصولات آزمایش می‌کنیم و صابران [در این حوادث و بلاها] را بشارت بده». این آیه و آیاتی دیگر دلالت بر این دارند که آزمایش و امتحان، یک برنامه و سنت حتمی الهی است: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ».

در آیه‌ای دیگر از قرآن کریم می‌خوانیم: «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَافِرِينَ؛^۲ آیا مردم پنداشتند که چون گفتند: ایمان آوردیم، رها می‌شوند و دیگر مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟! در حالی که بدون تردید کسانی را که پیش از ایشان بودند، آزمودیم تا خداوند کسانی را که راست گفتند، معلوم دارد و دروغگویان را [نیز] معلوم نماید». طبق این آیه کریمه، ایمان، تنها

۱. بقره: ۱۵۵.

۲. عنکبوت: ۲-۳.

با زبان و شعار نیست؛ بلکه همراه با آزمایش است: « أَحْسِبَ... هُمْ لَأُفْتَنُونَ » و دلیل آزمایش‌های الهی، محقق‌شدن علم ازلی خداوند، جداشدن مؤمنان واقعی، شکوفاشدن استعدادهای درونی و به فعلیت رسیدن آنهاست: «فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ».

آزمایش، نشانه رحمت خدا

با توجه به روایات معصومین روشن می‌شود که آزمایش الهی از طرف خداوند بر بندگان رحمت بوده و تفضلی از خدا به بنده است. امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «سپاس و ستایش خدایی را که رنج و گرفتاری پیروان ما را سبب زوده‌شدن گناهان آنان در دنیا قرار داده تا در این رنج‌ها و بلاها طاعات‌شان سالم ماند و سزاوار پاداش آن شوند».^۱ همچنین امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «هرگاه خداوند متعال بر آن شود تا بنده‌ای را گرمی دارد و آن بنده گناهی کرده باشد، او را به بیماری مبتلا گرداند. اگر چنین نکرد، به فقر و نیازمندی دچارش سازد و اگر این را هم نکرد، هنگام جان‌کندن بر او سخت گیرد؛ اما چون بخواهد بنده‌ای را خوار و بی‌مقدار سازد و او کار نیکی نزد خدا داشته باشد، تن سالم به او دهد. اگر چنین نکرد، زندگیش را فراخ و مرفه گرداند و اگر این را هم نکرد، مرگ را بر او آسان سازد».^۲

در روایت آمده است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خانه یکی از مسلمانان دعوت شدند. وقتی وارد منزل او شدند، مرغی را دیدند که بر بالای دیوار تخم گذاشته و تخم آن به میخی بند شده و نیفتاده است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در شگفت شدند. صاحب خانه گفت: آیا تعجب کردید؟ قسم به خدایی که شما را به پیامبری برانگیخت، هرگز آسیبی به من نرسیده است! رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا این جمله را شنیدند،

۱. منتخب میزان الحکمه؛ ترجمه محمد رضا شیخی، ص ۸۵.

۲. همان.

برخاستند و در خانه آن مرد غذا میل نکردند و فرمودند: «کسی که هرگز مصیبتی ندیده، مورد لطف خداوند نیست».^۱

شاعر دربارهٔ نقش سازندهٔ آزمایشات الهی چنین می‌گوید:

گندمی را زیر خاک انداختند	پس ز خاکش خوشه‌ها بر ساختند
بار دیگر کوفتندش ز آسیا	قیمتش افزون و نان شد جان فرا
باز نان را زیر دندان کوفتند	گشت عقل و جان و فهم سودمند ^۲

آزمایش، ناشی از حکمت الهی

انسان مؤمن باید همیشه تسلیم حکمت الهی باشد و معتقد به خیربودن حوادثی باشد که برای او اتفاق می‌افتد. گاهی ممکن است حکمت خداوند اقتضا کند بنده‌ای در خوشی باشد و همین مایهٔ آزمایش اوست و گاهی هم ممکن است حکمت خداوند اقتضا کند بنده‌اش در سختی بیفتد.

نقل می‌کنند وزیر پادشاهی هر امری که رخ می‌داد، می‌گفت: «خیر است ان‌شاءالله». روزی بر سر سفره غذا، پادشاه خواست با چاقو چیزی را ببرد؛ اما دست خود را برید و انگشتش قطع شد. بلافاصله وزیر گفت: «خیر است ان‌شاءالله». پادشاه عصبانی شد و گفت: او را به زندان ببندازند. هنگامی که وزیر را به زندان می‌بردند، وزیر در راه می‌گفت: «اینکه من زندان می‌روم نیز خیر است ان‌شاءالله». بعد از چند روز پادشاه به شکار رفت. در آنجا آهوئی را دنبال کرد و از سپاه خود جدا شد. آهو از دست شاه فرار کرد. خواست برگردد که به قبیله‌ای وحشی برخورد کرد. آن قبیله پادشاه را گرفته و به قصد قربانی کردن برای خدایان خود بردند؛ اما پس از اندکی او را رها کردند. وقتی شاه دلیل آزادیش را جویا شد، در جواب گفتند: ما برای خدایان خود مردی کامل را قربانی می‌کنیم و اینکه تو یک انگشت نداری، باعث شد از کشتن تو با عنوان قربانی

۱. برگرفته از کتاب نوشته استاد ره‌توشه محمد تقی مصباح یزدی، ص ۲۷۶.

۲. همان، ص ۴۷۵.

صرف نظر کنیم. پس پادشاه شاد شد و به یاد گفته وزیر خود افتاد که می‌گفت: «خیر است ان‌شاءالله». زود به کاخ بازگشت و دستور داد وزیر را آزاد کنند. سپس داستان را برای وزیر خود بازگو نمود. پادشاه گفت: خیر اینکه انگشت من قطع گردید، معلوم شد؛ حالا بگو در اینکه تو به زندان رفتی، چه خیری وجود داشت. وزیر بلافاصله گفت: اگر من به زندان نرفته بودم، در روز شکار با شما بودم و از آنجا که من شما را تنها نمی‌گذارم، با شما به دنبال آهو می‌آمدم و آنگاه وحشی‌ها هر دوی ما را زندانی می‌کردند و هنگامی که دست از کشتن شما برمی‌داشتند، به سراغ من می‌آمدند و از آنجا که من بدنم سالم است، جانم را از دست می‌دادم.^۱

آزمایش پیامبران الهی

حضرت علی علیه السلام در خطبه قاصعه می‌فرماید: «ولو اراد سبحانه بانبيائه حيث بعثهم أن يفتح لهم كنوز الذهبان و معادن العقبان و مغارس الجنان و أن يحشر معهم طير السماء و وحوش الأرض لفاعل ولو فعل لسقط البلا و بطل الجزاء و اضمحلت الأنبياء و لما وجب التقالين أجور المبتلين و لاستحق المؤمنون ثواب المحسنين؛ اگر خداوند سبحان می‌خواست برای پیامبرانش آن‌گاه که آنان را برانگیخت، گنج‌های زر و کاخ‌های طلا و باغ‌های پُر درخت قرار دهد و مرغ‌های آسمان و جانوران زمینی را با آنان همراه سازد، انجام می‌داد؛ اما در این صورت آزمایش و امتحان از انسان‌ها ساقط می‌شد و پاداش و ثواب نادرست می‌گردید و خبرهای آسمانی و وحی الهی موردی نداشت و برای ایمان‌آوردگان مزد احسان‌کنندگان [آزمایش‌شدگان] لازم نبود».^۲

۱. برگرفته از قسمت داستان‌های سایت شیعه‌حق: www.shia-hagh.com

۲. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۲۳۴، ص ۷۹۱.

حضرت ابراهیم علیه السلام

حضرت ابراهیم علیه السلام تنها یکتاپرست زمانه خودش، مشغول چوپانی بود که شنید کسی می‌گوید: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ؛^۱ بسیار منزّه و مقدّس است پروردگار فرشتگان و روح». در آن زمان کسی ذکر خدا را نمی‌گفت و همه مشرک و بت‌پرست بودند؛ برای همین گفت: گوینده این ذکر کیست؟ چه کسی ذکر محبوب و خدای من را می‌گوید؟ اگر یک بار دیگر هم بگویی، نصف گوسفندانم را می‌دهم. یک بار دیگر تکرار شد. گفت: اگر یک بار دیگر هم بگویی، بقیه گوسفندانم را می‌دهم. در راه خدا از همه چیزش گذشت؛ بعد معلوم شد جبرئیل نماینده خداست که می‌خواست ایشان را امتحان کند.

خدای متعال به ابراهیم امر کرد؛ فرزندت را به قربانگاه ببر و برای من قربانی کن. حضرت ابراهیم علیه السلام این کار را کرد؛ ولی مشیت خدا این بود که فقط امتحانی گرفته شود و حضرت اسماعیل علیه السلام ذبح نشد. در امتحان آخر، نمرود حضرت ابراهیم علیه السلام را به دلیل بت‌شکستن و موحدبودن و اینکه مردم را به خدای یگانه دعوت می‌کرد، به آتش انداخت. ظاهر قضیه این بود که ابراهیم می‌سوزد؛ والا اگر حضرت ابراهیم علیه السلام می‌دانست که آتش سرد و گلستان می‌شود، دیگر این امتحان و کار مهمی نبود. حضرت ابراهیم علیه السلام در بالاترین حد، فرمان خدا را اطاعت کرد و سرافراز بیرون آمده و خلیل خدا شد و به مقام امامت رسید. خدا در قرآن می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ؛^۲ من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم! ابراهیم عرض کرد: از دودمان من [نیز امامانی قرار بده!]. خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد [و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند].

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۷۹.

۲. بقره: ۱۲۴.

حضرت ایوب

نقل است ایوب نبی پیامبری بود که از انواع نعمت‌های مادی و معنوی همچون خیل گوسفندان، مزارع سرسبز، محصولات کشاورزی، چشمه‌های روان، پسران تنومند بهره‌مند بود و البته زبانی شکرگزار و دستی گشاده داشت. شیطان به پروردگار گفت: سپاس‌گویی ایوب به دلیل آن است که در عُسرت و سختی نیفتاده؛ اگر او نیز در تنگنای زندگی قرار بگیرد، زبان شکر در کام فرو خواهد برد. خدای متعال برای اینکه به شیطان بفهماند شکر ایوب نه به دلیل مال و ثروت و مکنّت که به دلیل بندگی اوست، بر همه آنچه ایوب داشت، قلم نیستی کشید؛ گوسفندانش مردند، خیل گاو و شترانش به گوسفندانش پیوستند، مزارعش را آفت خشکی فرا گرفت و پسران دلیندش زیر آوار، داغی بزرگ بر دل پدر نهادند. از این پس ایوب ماند و فقری که تار عنکبوت به چهاردیوار زندگی او تنید و البته همسری مهربان که آخرین بازمانده همه نعمت‌ها به شمار می‌آمد و زبان شکر و سپاس که هیچ‌گاه ایوب آن را به لطف و رحمت الهی از دست نداد. ایوب در آزمون سخت فقر قرار گرفت و آنچه این آزمون را تکمیل کرد، بیماری جان‌کاهی بود که هفت سال و بنا به قول دیگر، هفده سال دامان این پیامبر الهی را فرا گرفت. از آن پس اطرافیان از او دور شدند و همسرش امیدوارانه پرستاری شوهرش را بر عهده گرفت؛ اما فانوس امید او نیز روزبه‌روز کم‌فروغ‌تر می‌شد. (هفت‌سال، زمان کمی نیست که از یک بیمار پرستاری کنند، یک‌تنه و بی‌همراه چه برسد به هفده سال) وقت آن رسید که ایوب زبان به استغاثه باز کند و از خداوند گشایشی بخواهد: «وَ اَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ اَنِّىْ مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ»^۱ و ایوب را [به یاد آور] هنگامی که پروردگارش را خواند [و عرضه داشت]: خدایا بد حالی و مشکلات به من روی آورده و تو مهربان‌ترین مهربانانی!«. خداوند دعای مؤدبانه حضرت ایوب را مستجاب کرد و به او وحی

فرمود تا در چشمه‌ای خنک خود را شست‌وشو بدهد و سپس نعمت‌های قبلی افزون بر نعمت‌های جدید به ایوب روی آورد.^۱
خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد

ارتباط بلا و علم الهی

یکی از امور مهمی که در باب آزمایشات خداوند مطرح است، مسئله علم خداست. گاه این سؤال در ذهن آدمی پدید می‌آید که امتحان خداوند چگونه با علم مطلق او سازگار است؟ از سویی در بیشتر آیات مربوط به ابتلاء و آزمایش آمده است که خداوند امتحان می‌کند تا بداند؛ چنانچه فرمود: «لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ»^۲ تا خدا افرادی را که ایمان آورده‌اند، بداند و شناخته شوند». از سویی دیگر می‌دانیم که او عالم به ضمیر درونی انسان است و «وعنده مفاتيح الغيب»^۳ کلیدهای غیب، تنها نزد اوست و جز او کسی آنها را نمی‌داند». بنابراین خداوندی که می‌داند هر کس چه خواهد کرد و چه خواهد گفت، چرا بندگان را به ابتلاء و آزمایش می‌کشاند؟

علامه طباطبایی در بیان مفصلی که دربارهٔ مورد حقیقت امتحان خداوند دارد، در مورد اینکه چرا خداوند با اینکه می‌داند، امتحان می‌کند؟ چنین می‌گوید: «اگر ما چگونگی یک موجود را از نظر صلاحیت آن برای یک مقصد بدانیم و یا اینکه باطن آن را از نظر داشتن یا نداشتن صلاحیت بدانیم؛ اما بخواهیم که آن را به منصف ظهور برسانیم، یک سلسله امور سازگار متناسب با مقصد را بر او وارد می‌سازیم تا وضعیت باطنی‌اش به وسیله پذیرش یا عدم پذیرش آن امور ظاهر گردد، نام این عمل امتحان و اختبار و استعمال و نظایر آنهاست و این معنا عیناً

۱. برگرفته از تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۴۷۷ ذیل آیه ۸۳ سوره انبیاء.

۲. مائده: ۹۴.

۳. انعام: ۵۹.

منطبق با وضعی است که خدای تعالی نسبت به بندگان انجام می‌دهد؛ مانند آوردن شرایع و یا پدیدآوردن یک سلسله حوادث در زندگی بشر و این برای آن است که صلاحیت و عدم صلاحیت بشر نسبت به مقصدی که ادیان آسمانی وی را به آن دعوت می‌نمایند، ظاهر شود.^۱

گروه‌های مختلف انسان‌ها در برخورد با مصائب

۱. افراد ناامید

قرآن کریم حال این گروه را این‌گونه توصیف می‌فرماید: «وَكَيْنَ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَا مِنْهُ إِنِّهٖ لَيُتُوْسٌ كَفُوْرٌ»^۲ اگر ما به انسان رحمتی بچشانیم؛ سپس آن را از او بازستانیم، ناامید و ناسپاس خواهد شد.

عالمی در مجلسی چک مسافرتی را از جیبش بیرون آورد و پرسید: چه کسی می‌خواهد این برگ چک را داشته باشد؟ دست همه حاضرین بالا رفت! سخنران گفت: بسیار خوب، من این چک را به یکی از شما خواهم داد؛ ولی قبل از آن می‌خواهم کاری بکنم و سپس در برابر نگاه‌های متعجب همه، چک را مچاله کرد و باز پرسید: چه کسی هنوز مایل است این چک را داشته باشد؟! و باز دست‌های حاضرین بالا رفت... این بار آن عالم، چک مسافرتی مچاله شده را به زمین انداخت و چند بار آن را لگد مال کرد! بعد چک را برداشت و پرسید: خوب، حالا چه کسی حاضر است صاحب این فقره چک شود؟! و باز دست همه بالا رفت! سخنران گفت: دوستان عزیز، با این همه بلاهایی که من سر این چک مسافرتی آوردم، از ارزش آن چیزی کم نشد و همه شما خواهان آن هستید... و ادامه داد: در زندگی واقعی هم همین‌طور است. ما در بسیاری موارد با تصمیماتی که می‌گیریم یا با مشکلاتی که روبرو می‌شویم، خم می‌شویم، مچاله می‌شویم،

۱. المیزان، ج ۴، ص ۳۵.

۲. هود: ۹.

خاک‌آلود می‌شویم و احساس می‌کنیم که دیگر ارزش نداریم؛ ولی این‌گونه نیست و صرف‌نظر از اینکه چه بلایی سرمان آمده است، هرگز ارزش خود را از دست نمی‌دهیم و هنوز هم برای افرادی که دوستان دارند، آدم پرارزشی هستیم...^۱.

۲. افراد عافیت‌طلب و سست‌ایمان

افرادی که با زبان و گفتار مؤمن و صابرند؛ اما در وقت عمل بی‌قرار و بی‌صبری می‌کنند، قرآن کریم آنها را این‌گونه توصیف می‌نماید: «مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»^۲ از جمله مردم کسانی اند که خدا را زبانی می‌پرستند؛ اگر خیری به آنها رسد، به آن آرامش و سکون پیدا کنند و چون بلایی به آنها وارد آید، روی برتابند، دنیا و آخرت را در زیانند. این است زیان آشکار».

در شأن نزول این آیه چنین نقل کرده‌اند که گروهی از بادیه‌نشینان خدمت پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رسیدند؛ پس از ملاقات با نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اگر حال جسمانی آنها خوب می‌شد، اسب آنها بچه خوبی می‌آورد، زن آنها پسر می‌زائید و اموال و چهارپایان آنان فزونی می‌گرفت، خشنود می‌شدند و به اسلام و پیامبر اکرم صلوات الله علیه عقیده پیدا می‌کردند؛ اما اگر بیمار می‌شدند، همسرشان دختر می‌آورد و اموالشان رو به نقصان می‌گذاشت، وسوسه‌های شیطانی قلبشان را فرا می‌گرفت و به آنها می‌گفت: تمام این بدبختی‌ها به دلیل این آئینی است که پذیرفته‌اید و آنها هم از اسلام روی گردان می‌شدند.^۳

۱. پندها و حکایات شنیدنی در وبلاگ: www.pandiran.persianblog.ir

۲. حج: ۱۱.

۳. برگرفته از تفسیر فخر رازی، ج ۲۳، ص ۱۳ و تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۴۴۰۹.

۳. افرادی که سختی‌ها و شداید را تحمل می‌کنند و شکوه نمی‌نمایند؛ بلکه شاکر و سپاس‌گزارند.

قرآن کریم می‌فرماید: «الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ»^۱ جز آنان که صبر پیشه کردند و عمل صالح انجام دادند که آمرزش و اجری بزرگ دارند».

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌گوید: «گروهی از مردمند که به هنگام سختی و محنت، صبر می‌کنند و بی‌تابی در برابر مصیبت آنان را به ناامیدی و یأس و کفر نمی‌کشاند».^۲

مقام معظم رهبری هنگام بازدید از منزل حضرت امام خمینی(ره) در قم می‌فرمودند: «روز دوم فروردین سال ۴۲ مثل همین حالا در مقابل چشمم قرار دارد ... بعد از قضایای مدرسه فیضیه و آن حوادث کذایی، اول شب خودمان را با دوستان به اینجا رساندیم - چون همه از این خانه نگران بودند که چه خواهد شد - از آن در حیاط کوچک وارد شدیم و دیدیم که ایشان آن گوشه حیاط ایستاده‌اند و مشغول اقامه نماز مغرب و عشا هستند و جمعی هم با ایشان مشغول نمازند. آن چنان طمأنینه‌ای در وجود ایشان بود که هر اضطرابی را تمام می‌کرد؛ اصلاً کانه هیچ حادثه‌ای اتفاق نیفتاده است؛ واقعاً مثل کوه استوار ایستاده بودند و مشغول نماز بودند؛ بعد هم از آن پله‌ها بالا آمدند و به اتاق دست چپ تشریف بردند و نشستند؛ طلبه‌ها هم رفتند که بیانات ایشان را بشنوند. از جمله حرف‌های ایشان در آن روز - که عین شدت اختناق و تسلط دستگاه ستمگر بود - این بود که گفتند: اینها خواهند رفت و شماها خواهید ماند و ما از این سخت‌ترش را هم دیده‌ایم؛ تحمل و ایستادگی کنید. این برای ما درس امید است. حقیقتاً استقامت ایشان در مقابل شداید و امیدشان به آینده این بود و همین است که امروز هم

۱. هود: ۱۱.

۲. برگرفته از ابتلاء در قرآن و سنت، ص ۲۳۳.

می‌تواند ملت ما را پیش ببرد؛ یعنی امید به آینده و ایستادگی در مقابل مشکلات. ایشان درس عملی و عینی این را دادند و راهشان این راه بود»^۱.

امام کاظم علیه السلام مؤمن واقعی را کسی می‌داند که بلاها و مصیبت را نعمت بداند و خوشی‌ها و راحتی‌ها را مصیبت و می‌فرماید: «شما مؤمن نیستید؛ مگر آنکه بلا را نعمت بدانید و رفاه و خوشی را مصیبت، بدان دلیل که صبر به هنگام بلا بزرگ‌تر از غفلت به هنگام خوشی است»^۲.^۳ در قسمتی از زیارت عاشورا نیز چنین می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدَ حَمْدَ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَىٰ مَصَابِهِمْ؛ خدایا حمد من برای توست؛ آن حمدی که شاکرین بر مصیبت‌ها به عمل آورند».

روندگان طریقت ره بلا سپرند رفیق عشق چه غم دارد از نشیب و فراز^۳

برخی از اسباب ابتلاء و آزمایش از دیدگاه قرآن کریم

۱. مرگ و حیات

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَنِ كُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ»^۴ آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می‌کنید و او شکست‌ناپذیر و بخشنده است».

در روایت است که صفیه دختر عبدالمطلب به احد رفته تا جسد مثله شده برادرش حمزه علیه السلام را ببیند. پیامبر صلی الله علیه و آله به زبیر پسر صفیه فرمود: برو مادرت را برگردان که وضع دلخراش جسد مثله شده؛ یعنی گوش و دماغ بریده و شکم پاره شده برادرش حمزه علیه السلام را ببیند. زبیر رفت به مادرش گفت: ای مادر! پیامبر صلی الله علیه و آله

۱. برگرفته از بیانات مقام معظم رهبری به هنگام بازدید از منزل حضرت امام خمینی (ره) در قم، ۱۳۷۰/۱۲/۱.

۲. برگرفته از منتخب میزان الحکمه، ذیل ماده بلا.

۳. دیوان حافظ.

۴. ملک: ۲.

فرمود: برگرد. صفیه گفت: شنیدم که برادرم را مثله کرده‌اند و او در راه خداوند عزوجل راضی بود به چنین وضعی شهید شود، چرا من راضی نباشم و من هم این مصیبت را به حساب خدا می‌گذارم و برای خدا صبر می‌کنم. وقتی زبیر آمد خدمت پیامبر ﷺ و گفته مادرش را به حضرت خبر داد، پیامبر ﷺ فرمود: مانعش نشوید تا او سر نعش برادرش برود. آن‌گاه به صفیه اجازه دادند برود سر نعش برادر و صفیه رفت به جنازه برادر نگاه کرد و به او نماز خواند و استرجاع نمود؛ یعنی گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۱ و برای برادر شهیدش طلب مغفرت نمود.^۲

۲. زینت‌های دنیوی

جهان پرزرق و برق با جلوه‌های زیبا نیز وسیله‌ای برای ابتلاء است: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»^۳ ما آنچه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم تا آنها را بیازماییم که کدامین‌شان بهتر عمل می‌کنند!». «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلًا»^۴ مال و فرزند، زینت زندگی دنیاست و باقیات صالحات [ارزشهای پایدار و شایسته] ثوابش نزد پروردگارت بهتر و امیدبخش‌تر است. «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ»^۵ و هرگز چشمان خود را به نعمت‌های مادی که به

۱. بقره: ۱۵۶.

۲. برگرفته از مسکن الفوائد، شهید ثانی، قسمت ملحقات باب دوم.

۳. کهف: ۷.

۴. همان: ۴۶.

۵. طه: ۱۳۱.

گروه‌هایی از آنان داده‌ایم، می‌فکن! اینها شکوفه‌های زندگی دنیاست تا آنان را در آن بیازماییم و روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است!».

علامه طباطبایی می‌فرماید: «معنای آیه این است که چشم خود را به زینت حیات دنیا و به جهت آنکه ما گروهی از مردم و یا عده معدودی از آنها را به آن اختصاص داده‌ایم تا امتحان‌شان کنیم و ببینیم در آنچه روزیشان کرده‌ایم چه می‌کنند، خیره مکن».

حضرت عیسی علیه السلام با عده‌ای از یارانش در بیابان سیر می‌کردند. به قریه‌ای رسیدند که ویران شده بود و جنازه‌های بسیاری از اهل آن قریه را در راه‌ها و کوچه‌ها مشاهده نمود که متلاشی شده بودند. به همراهان فرمود: «اهل این قریه بر اثر عذاب عمومی الهی به هلاکت رسیده‌اند؛ چرا که اگر عذابی عمومی نبود و به تدریج مرده بودند، زنده‌ها مردگان را دفن می‌کردند».

یکی از همراهان عرض کرد: «ای روح الله! آنها را به حضورتان بطلیب و ماجرای هلاکت آنها را پرسید».

حضرت عیسی علیه السلام این پیشنهاد را پذیرفت: و فرمود: ای اهل قریه! یک نفر از آنها زنده شد و عرض کرد: لیبک یا روح الله. عیسی علیه السلام به او فرمود: داستان شما چیست که به این سرنوشت گرفتار شده‌اید؟

او گفت: ما صبح در سلامت کامل بودیم؛ ولی شب که خوابیدیم، خود را در «هاویه» دیدیم. عیسی علیه السلام فرمود: «هاویه» چیست؟ او گفت: دریایی از آتش است که در آن کوه‌هایی از آتش قرار دارد. عیسی علیه السلام فرمود: به چه دلیل شما به این روزگار سیاه مبتلا شده‌اید؟ او عرض کرد: علاقه شدید به دنیا و طاغوت‌پرستی ما را به این سرنوشت رساند. عیسی علیه السلام پرسید: تا چه اندازه به دنیا علاقمند بودید؟ گفت: مانند علاقه کودک به پستان مادرش که وقتی مادر پستانش را به طرف کودک می‌برد، خوشحال می‌شود و وقتی از او برمی‌گرداند، اندوهگین می‌شود. عیسی علیه السلام فرمود: تا چه اندازه طاغوت را می‌پرستیدید؟ گفت: وقتی طاغوت‌ها به ما فرمانی می‌دادند، ما از آن اطاعت می‌کردیم. عیسی علیه السلام

فرمود: چطور در میان آن همه هلاکت‌شدگان، تنها تو پاسخ مرا دادی؟ گفت: به سایر هلاک‌شدگان دهان‌بندی از آتش زده‌اند و فرشتگان سخت‌گیر عذاب بر آنها مسلط هستند؛ ولی من در دنیا در میانشان بودم؛ ولی مانند آنها دنیاپرست و طاغوت‌پرست نبودم [اما نهی از منکر نمی‌کردم]، وقتی عذاب آمد، مرا نیز گرفت و من اکنون به مویی در پرتگاه دوزخ آویزان هستم، ترس آن دارم که به درون آتش دوزخ سقوط کنم.

حضرت عیسی علیه السلام به یاران فرمود: «هرگاه انسان روی خاک و خاشاک بخوابد و نان جو بخورد، در صورتی که دینش را حفظ کند، بسیار بهتر از زندگی خوش همراه با بی‌دینی و رفاه‌طلبی است.»^۱

۳. فرزند

یکی دیگر از وسایل آزمون انسان، فرزند است. آدمی فطرتاً فرزندش را دوست می‌دارد؛ گاهی ممکن است حب به فرزند سبب شود انسان بصیرت خویش را از دست دهد، حلال خدا را حرام گرداند و یا حرام خدا را حلال کند. فرزندان شکوفه‌های حیاتند؛ ثمره قلب و میوه جانند و پاره تن و طبیعی است که به هنگام تعارض خشنودی فرزند با تقوای الهی و رعایت حق و عدالت، انسان دامنگیر وسوسه‌های شیطانی شود و از ذکر و یاد خداوند غافل گردد. خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ؛^۲ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال و فرزندان‌تان شما را از یاد خدا غافل نکند!».

بدین دلیل کمتر کسی است که از این ابتلاء سخت خداوند پیروز گردد. چه بسیار پدرانی که به دلیل افراط در عشق به فرزند از فضیلت «جهاد» محروم شده‌اند و چه بسیار والدینی که دل بستگی به فرزند، قدرت صحیح تفکر و تعقل را از آنان سلب کرده است و راه ضلالت، کفر و نفاق در پیش گرفته‌اند و از این روست که

۱. برگرفته از بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۰؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۸.

۲. منافقون: ۹.

قرآن در کنار اموال، اولاد را وسیله فتنه و آزمون معرفی کرده و می‌فرماید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»^۱ بدانید که اموال و اولاد شما وسیله آزمون هستند.

خداوند به مسلمانان هشدار می‌دهد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ عَدُوٌّ لَكُمْ فَحَذَرُوهُمْ»؛^۲ بعضی از همسران و بعضی از فرزندان شما دشمن شمايند از آنها پرهیز کنید و بر حذر باشید». یعنی زمانی که می‌خواهید اقدام به یک کار مثبت و مورد رضای خداوند، چون «هجرت» کنید آنها مانع می‌شوند و گاهی هم مانع «جهاد» شما با کفر و نفاق و زمانی مانع انفاق به مستمندان می‌گردند؛ بنابراین باید از اینها که مانع تکامل معنوی و تقریبان به درگاه خداوند و در نتیجه دشمن شما محسوب می‌گردند، پرهیز کرد و وقتی انسان بر سر دو راه قرار می‌گیرد که یک راه به سوی خدا و رضایت او منتهی می‌شود و راه دیگر به سوی رضایت زن و فرزند، به یقین باید رضای حق را بر همه چیز مقدم دارد. در داستان حضرت موسی علیه السلام در سوره مبارکه «کهف» آمده است: حضرت خضر علیه السلام پسر بچه‌ای را به قتل می‌رساند، حضرت موسی علیه السلام به او اعتراض می‌کند، حضرت خضر علیه السلام می‌گوید: آن جوان که به دست من کشته شد، پدر و مادرش مؤمن بودند و فرزند آنان ناخلف بود، ترسیدم چون بزرگ‌تر شود، با کفر و طغیان خود پدر و مادر را هم به کفر و طغیان بکشد.

نمونه‌هایی از امتحان مردان خدا به وسیلهٔ فرزندان

رسول خدا صلی الله علیه و آله و مرگ فرزندان

هنگامی که ابراهیم فرزند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، ایشان بر مرگ ابراهیم اشک می‌ریخت. به او گفتند شما ما را از گریه کردن نهی کردی؛ اما خود

۱. انفال: ۲۸.

۲. تغابن: ۱۴.

شما اشک می‌ریزید؟ پیامبر ﷺ در جواب فرمود: «تدمع العین و یحزن القلب و لا نقول ما یسخط الرب؛ چشم می‌گرید و قلب اندوهناک می‌شود؛ ولی چیزی که خدا را به خشم آورد، نمی‌گوییم». در جای دیگر می‌خوانیم که فرمود: «لیس هذا بکاء ان هذا رحمة؛ این گریه [بی‌تابی] نیست، این رحمت [گریه عاطفی] است». اشاره به اینکه در سینه انسان قلب است؛ نه سنگ و طبیعی است که در برابر مسائل عاطفی واکنش نشان می‌دهد و ساده‌ترین واکنش آن، جریان اشک از چشم است. این عیب نیست، این حسن است. عیب آن است که انسان سخنی گوید که خدا را به غضب آورد.^۱

امام سجاد علیه السلام و مرگ فرزندان

نقل است عده‌ای نزد امام سجاد علیه السلام بودند که خادم آن حضرت سیخ کباب را با عجله از تنور بیرون آورد؛ ولی سیخ از دستش افتاد و به سر بچه امام سجاد علیه السلام اصابت کرد و کودک از دنیا رفت. امام سجاد علیه السلام از منزل شتابان بیرون آمدند. وقتی بچه را دیدند که مرده است، رو کرد به غلام خود و فرمود: انت حر لوجه الله؛ تو در راه خدا آزادی؛ زیرا تو عمدا این کار را نکردی. سپس حضرت شروع به تجهیز و کفن و دفن فرزندش نمود.^۲

داستان شگفت‌انگیز صبر پدری در مرگ فرزند خویش

مردی از طایفه قریش عده‌ای از برادران و دوستان خود را به مهمانی دعوت کرد. از قضا اسب یا الاغ یکی از آنها بچه میزبان را لگد زد و بچه از دنیا رفت. میزبان این قضیه را از مهمانان مخفی کرد و به خانواده‌اش نیز سپرد که سر و صدا و گریه و ناله سر ندهند تا به خوبی از مهمانان پذیرایی گردد. سپس مشغول خدمت و پذیرایی آنها شد. وقتی مهمانان با فراغت و آرامی غذایشان را خوردند،

۱. برگرفته از فتح الباری، ج ۳، ص ۱۳۵ و صحیح مسلم، کتاب فضائل، باب رحمة.

۲. برگرفته از کشف الغمه، ذیل بیان کرامات اخلاقی امام سجاد علیه السلام.

شروع به تجهیز، غسل و کفن فرزند خود کرد. مهمانان که تابوت را دیدند، قضیه را جویا شدند. میزبان جریان را بازگو کرد. آنها همگی از صبر و بزرگواری آن مرد تعجب کردند.^۱

۴. فقر و غنا

«وَكذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أ هَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ؟^۲ و همچنین ما برخی را به برخی بیازمودیم تا آنکه [به طعن و انکار] گفتند: آیا این فقیران را خدا در میان ما برتری [به نعمت اسلام] داد و ما ثروتمندان را نداد؟ آیا خدا از این منکران به لیاقت سپاسگزاران داناتر نیست؟!».

خداوند به پیامبر می‌فرماید: این تفاوت و فاصله‌ای که بین طبقات مردم وجود دارد، امتحان الهی است که اشخاص با آن آزمایش شده و افراد ناسپاس از شکرگزار جدا می‌شوند.

حکایت: ثروت بدون ارزش

روزگاری در کنار «رود نیل» به هنگام باستان‌شناسی، صندوق بزرگی را پیدا کردند. وقتی در صندوق را باز کردند، جسد مومیایی شده‌ای را دیدند که در اطرافش جواهر بسیاری قرار داشت. بعد از تحقیق، فهمیدند یکی از ملکه‌های مصر بوده که بعد از مرگش، جسدش را مومیایی کرده‌اند. در این صندوق همراه جواهرات، لوحی را نیز پیدا کردند که روی آن نوشته شده بود: این وصیت‌نامه من است. پس از مرگم هر کس جنازه‌ام را می‌بیند، بداند که در زمان سلطنت من، در مملکت قحطی شد و کار به آنجا رسید من که ملکهٔ مصر بودم، حاضر شدم تمام این جواهرات را بدهم و یک عدد نان در عوض آنها بگیرم؛ اما میسر

۱. برگرفته از آرام‌بخش دل داغ‌دیدگان یا مسکن‌الفؤاد، شهید ثانی، قسمت ملحقات، باب دوم.

نشد؛ تا اینکه از گرسنگی به بستر مرگ افتادم. این را همه باید بخوانند تا عبرت بگیرند و بفهمند تا وقتی خداوند نخواهد، هیچ چیز نمی‌تواند انسان را بی‌نیاز کند. اگر خداوند نخواهد، حتی اگر تمام وسایل و زمینه‌ها را فراهم کنی، هیچ کاری نمی‌توانی از پیش ببری.^۱

۵. شیطان

از دیگر موارد امتحان، شیطان است که هنگام رانده‌شدن از بهشت تا وقت معلوم از خداوند اجازه خواست: «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ؛ شیطان گفت: پروردگارا! چون مرا گمراه ساختی، من [نعمت‌های مادی را] زمین را در نظر آنها زینت می‌دهم و همگی را گمراه خواهم ساخت». خداوند شیطان و القائنات او را وسیله و آزمونی برای انسان معرفی می‌کند: «لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَ الْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ؛^۲ هدف این بود که خداوند القای شیطان را آزمونی قرار دهد برای آنها که در دل‌هایشان بیماری است و آنها که سنگدلند و ظالمان در عداوت شدید دور از حق قرار گرفته‌اند!». نیز: «وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِم مِّن سُلْطَانٍ إِلَّا لَنَعْلَمَ مَنْ يُّؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَ رَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ؛^۳ او سلطه بر آنان نداشت جز برای اینکه مؤمنان به آخرت را از آنها که در شک هستند، باز شناسیم و پروردگار تو ننگهبان همه چیز است!».

روزی پیامبر خدا ﷺ از شیطان پرسیدند: از امت من چند دشمن داری؟

۱. برگرفته از داستان‌های شهید دستغیب، ص ۵۸.

۲. حج: ۵۳.

۳. سبأ: ۲۱.

جواب داد: شانزده نفر از امت شما دشمن من هستند. اول: خود شما یا رسول‌الله؛ دوم: عالمی که به علمش عمل می‌کند؛ سوم: کسانی که قرآن می‌خوانند و به آن عمل می‌کنند؛ چهارم: کسانی که اذان‌های پنجگانه را برای نماز می‌گویند؛ پنجم: دوست‌دار فقیر و یتیم و مسکین؛ ششم: انسان مهربان؛ هفتم: انسان متواضع در برابر پذیرش حقیقت؛ هشتم: جوانی که در راه اطاعت خدا رشد و نمو پیدا کرده است. [مانند جوانی که نماز شب می‌خواند در حالی که پدر و مادرش خوابند]؛ نهم: کسی که خود را از ارتکاب به حرام نگه می‌دارد؛ دهم: کسی که در راه خدا نصیحت می‌کند؛ یازدهم: کسی که دائم‌الوضو باشد؛ دوازدهم: انسان خوش‌اخلاق؛ سیزدهم: راضی به قضا و قدر الهی؛ چهاردهم: زنان پاکدامن؛ پانزدهم: کسانی که آمادگی برای مردن دارند؛ شانزدهم: اهل سخاوت و بخشش تا حد ایثار.^۱

روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای انجام کاری یکی از غلامان خود را صدا زدند. شیطان او را وسوسه کرد تا جواب آن حضرت را ندهد. حضرت چندین بار او را صدا کردند، جواب نیامد! حضرت به جستجو پرداخته و دیدند آن غلام پشت دیواری دراز کشیده و مشغول خوردن خرما است. آن حضرت فرمودند: ای غلام! مگر صدای مرا نمی‌شنیدی که جواب نمی‌دادی؟ غلام گفت: چرا. حضرت فرمودند: چرا جواب نمی‌دادی؟ گفت: یا علی! می‌خواستم شما را به غضب آورم؟! حضرت علی علیه السلام فرمودند: من هم کسی که به تو دستور داد مرا به غضب آوری، به خشم می‌آورم. من شیطانی را که به نام «ابیض» است و تو را وسوسه کرد تا جوابم را ندهی و من از سر خشم تو را مجازات کنم، به غضب می‌آورم. سپس فرمودند: «أنت حرٌّ لوجهِ الله؛ من تو را آزاد کردم، تو را برای رضایت خداوند متعال در راه او آزاد نمودم». شیطان نه تنها نتوانست آن حضرت را به غضب آورد؛ بلکه ایشان شیطان را به غضب آوردند و بر آن ملعون مسلط شدند.^۲

۱. برگرفته از اصول کافی، ج ۱، باب فضل العلماء، حدیث ۹ و مواظب العبدیه، ص ۲۲۶.

۲. برگرفته از ابلیس، ص ۲۱۵.

ابتلاء در آینه کربلا

۱. شب عاشورا و آخرین آزمایش عاشوراییان

جریان کربلا سرشار از نمونه‌های مختلف ابتلاء و آزمایش و میدان وسیعی از امتحانات الهی را در بر گرفته است. امام علیه السلام در زمان‌های مختلف، شهادت یاران خود را اعلام کرده و به یاران خود اجازه برگشت داده و بیعت را از آنان برداشته بود. در شب عاشورا و برای آخرین بار نیز این موضوع را مطرح کرد و فرمود: «قد قُربَ الموعد»؛ هنگام شهادت فرا رسیده است و من بیعت خود را از شما برداشتم، از تاریکی شب استفاده کنید و راه شهر و دیار خویش را پیش گیرید. این پیشنهاد در واقع آخرین آزمایش از سوی حسین بن علی علیه السلام بود و نتیجه این آزمایش، واکنش یاران او بود. هر یک با بیان خاص خویش، وفاداری و استقامت خود را اعلام کردند و بدین‌گونه از این آزمایش سرافراز بیرون آمدند.

امام نگاهی به فرزندان عقیل کرد و فرمود: کشته شدن مسلم برای شما بس است، من به شما اجازه دادم تا بروید. آنان در پاسخ گفتند: اگر از ما سؤال شود چرا دست از مولا و پیشوای خود برداشتید، چه بگوییم؟ نه، به خدا سوگند، هیچ‌گاه چنین کاری را نخواهیم کرد؛ بلکه ثروت و جان و فرزندانمان را فدای راه تو می‌کنیم و تا آخرین مرحله در رکاب تو خواهیم جنگید.

سپس مسلم بن عوسجه برخاست و گفت: ما چگونه دست از یاری تو برداریم؟ در این صورت در پیشگاه خدا چه عذری خواهیم داشت؟ به خدا سوگند! من از تو جدا نمی‌شوم تا با نیزه خود سینه دشمنان تو را بشکافم و تا شمشیر در دست من است، با آنان بجنگم و اگر هیچ سلاحی نداشتیم، با سنگ و کلوخ به جنگشان می‌روم تا جان به جان آفرین تسلیم کنم. در همین لحظه، خبر اسارت فرزند محمد بن بشیر حضرمی به پدر رسید. امام فرمود: تو آزاد هستی، برو و برای آزادی فرزندت تلاش کن. محمد بن بشیر گفت: به خدا سوگند! من هیچ‌گاه دست از تو بر نمی‌دارم! درندگان بیابان‌ها مرا قطعه‌قطعه کنند و طعمه خویش قرار دهند، اگر

دست از تو بردارم. آن گاه که امام واکنش یاران خود را دید، دعایشان کرد و فرمود: همه ما، حتی قاسم و بچه شیرخوارم نیز کشته خواهند شد. همه یاران با شنیدن این جمله، سپاس خدا را به جای آوردند و امام جایگاه آنان را در بهشت نشان داد.^۱

۲. صبر حضرت زینب علیها السلام در برابر مشکلات

شاید کمتر کسی می‌تواند امتحانی بزرگ، چون امتحان حضرت زینب کبری علیها السلام را به راحتی از پس آن برآید. امتحان الهی که در نصف روزی تمام عزیزان و بهترین جوانان خاندانش و فرزندان دلبندهش را در زیر آفتاب سوزان دشت کربلا تکه‌تکه کردند و پی آن سرهای آن بزرگ مردان خدا را از تن جدا کرده و پیش چشم عمه سادات به طرز فجیعی سرهای عزیزانش را به نیزه‌ها کرده و تن نازنینشان را لگدمال سم ستوران و فرزندانشان را اسیر نمودند. اما زینب کبری علیها السلام تمام این امتحانات را به راحتی پشت سر گذاشت و نه تنها نسبت به خدای متعال بدبین نشد؛ بلکه فرمودند: جز زیبایی در کربلا چیزی ندیدم. آری باید زینب بود تا بتوان این همه مصیبت را لطفی از الطاف الهی و نعمتی از نعمت‌های بی‌کرانش محاسبه نمود.

خوش آن روزی که زهرا شاد گردد بشر از قید غم آزاد گردد
بیاید مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله جهان در پرتوش آباد گردد

۳. آزمایش حر، توبه و بازگشت

آنان که در امتحان الهی موفق نمی‌شوند، گرفتار چنگال وهم و خیالات واهی‌اند. دنیا و زرق و برق آن و مظاهر زودگذرش پرده بر روی عقل می‌کشد و آدمی را گرفتار وهم و برآوردن آرزوهای آن می‌کند. در جنگ عقل و وهم، اگر عقل به اسارت وهم درآمد، اندیشه‌های باطل، عرصه نفس را پر می‌کند و انسان

۱. سخنان امام حسین علیه السلام از مدینه تا کربلا، ص ۱۶۷ - ۱۷۰.

در طغیان این اندیشه‌های واهی با کوردلی حرکت می‌کند.^۱

حر وقتی با فرزند زهرا علیها السلام روبه‌رو شد، اضطرابی سخت در جان او رسوخ کرد؛ «آیا با او بجنگم و هم‌چنان سردار سپاه باشم و آخرت را بر باد دهم؟... یا به یاری او بشتابم و سعادت ابدی را به چنگ آورم؟» او در کشاکش عقل و نفس، خواهش نفس و وهم را کنار گذاشت و تصمیم به بازگشت و توبه گرفت و در امتحان الهی موفق شد. حر رو به عمرسعد کرد و گفت: آیا به راستی می‌خواهید با حسین بن علی بجنگید؟ عمرسعد گفت: آری به خدا سوگند! جنگی با ایشان خواهیم کرد که کمترین رویداد آن، جدا شدن سرها و قطع شدن دست‌ها باشد. حر برگشت و از لشکر کنار کشید و به اندیشه فرو رفت. سرانجام تصمیم خود را گرفت و از قدرت و ریاست و امکاناتی که در اختیارش بود، چشم پوشید... وقتی به سمت سپاه امام می‌رفت، مهاجرین اوس او را بسیار نگران دید. افراد دیگری هم کنار حر بودند، متوجه شدند او اندیشه‌ای در سر دارد. او را به ماندن تشویق کردند؛ ولی ندای الرحیل در دل حر طنین‌انداز شده بود. حر گفت: به خدا سوگند! من امروز خود را در میان بهشت و جهنم می‌بینم و به خدا قسم! هیچ چیز را بر بهشت ترجیح نخواهم داد؛ اگرچه در این راه قطعه‌قطعه شده، یا در آتش سوخته باشم.

حر فرزند خود را نیز همراه برد. ابتدا فرزندش را برای جانبازی به میدان فرستاد. وقتی فرزندش به شهادت رسید، حمد و سپاس خدا را به جای آورد که عزیز دلش را در رکاب فرزند پیامبر فرستاد و از امتحان تقدیم فرزند خویش در راه خدا سربلند بیرون آمد. پس از آن خود، بار سفر بست و به میدان نبرد رفت و پس از فداکاری زیاد به شهادت رسید. امام بر بالین حر شتافت و برای او اشک ریخت.^۲

۱. جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج ۲، ص ۲۹۱.

۲. ابوالحسن غفاری، سنت امتحان در زندگی انسان، بخش دوم، فصل چهارم.

در بعضی روایات آمده: حر پس از آنکه مورد ابتلای الهی قرار گرفت و توبه نمود، در پیشگاه امام حسین علیه السلام پذیرفته شد و از اهل بیت آن حضرت عذرخواهی و طلب مغفرت کرد. حر از امام حسین علیه السلام خواست نخستین فردی باشد که در راه ایشان کشته می‌شود تا شاید در قیامت از افرادی باشد که با جد امام حسین علیه السلام یعنی نبی اکرم صلی الله علیه و آله مصافحه کند. امام حسین علیه السلام نیز به او اجازه دادند. حر با شجاعتی بی‌بدیل با دشمن جنگید و بسیاری از آنها را به هلاکت افکند تا اینکه اسب او ناتوان گشت، او پیاده شد و به جنگ ادامه داد؛ پس از کشتن قریب به پنجاه نفر از سپاه دشمن، پیکر زخمی و به خون طپیده وی بی‌رمق گردیده و بر زمین خورد. یاران امام حسین علیه السلام وی را به حضور امام حسین علیه السلام آوردند. آن حضرت خون صورت حر را پاک کردند و فرمودند: «أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّكَ أُمُّكَ وَأَنْتَ الْحُرُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛^۱ تو آزادمردی، همان‌گونه که مادرت تو را حر نامید، تو در دنیا و آخرت آزادمرد هستی».

من آن حر خطاکارم	که رو سوی تو آوردم
مشو راضی که از کویت	من دلخسته برگردم
حسین جان یک نگاهی کن	به جان مادرت زهرا
تو گل هستی و لکن من	به پیشت کمتر از خارم
همین ذکرم بود بر لب	حسین جانم پشیمانم، پشیمان

توکل

«وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»^۱

تعریف توکل

توکل از ماده "وکل" است که وکالت نیز از این باب است. «وکل»؛ یعنی واگذار کرد. توکیل از باب تفعیل وکل است؛ یعنی وکیل گرفتن. وکیل: یعنی کسی که انسان کار را به او واگذار کرده است و توکیل یعنی وکیل انتخاب کردن. متوکل: یعنی کسی که کار را به عهده می‌گیرد و توکل کننده بر خدا کسی است که می‌داند خداوند عهده‌دار رزق و دیگر امور او است و فرد براساس چنین باوری تنها به او اعتماد و تکیه می‌نماید.

گر توکل می‌کنی در کار کن کسب کن پس تکیه بر جبار کن^۲
خواجه نصیرالدین طوسی درباره توکل می‌گوید: «مقصود از توکل این است که بنده هر کاری می‌کند و برای او پیش می‌آید، به خدای متعال واگذارد؛ زیرا می‌داند خدا از خود او توان‌تر و قوی‌تر است و به نحو احسن انجام می‌دهد؛ سپس به قضای خدا راضی باشد و با وجود این در اموری که خدا به او واگذر فرموده

۱. طلاق: ۳.

۲. مولوی.

است، کوشش و جدیت کند و خود را با کوشش و قدرت و اراده خویش از اسباب و شروطی بداند که سبب تعلق اراده و قدرت خدا به امر او می‌شود و معنی لاجبر و لاتفویض، "بل امر بین الامرین" هم از این بیان ظاهر می‌گردد.^۱

بیان شهید مطهری دربارهٔ توکل

استاد شهید مطهری می‌فرماید: «مقام متوکل از کمال معرفت است؛ زیرا انسان هر اندازه خدا را بهتر بشناسد و از قدرت و رحمت و حکمت او زیادتر آگاه گردد، دلبستگی او به خدا زیادتر می‌شود. توکل یک امر قراردادی نیست و یک امر ذهنی محض هم نیست که انسان در ذهنش بگوید: من توکل کردم. توکل در واقع معنایش این است که انسان در کارهای خودش فقط امر خدا را در نظر بگیرد، طاعت خدا را در نظر بگیرد، وظیفه را در نظر بگیرد و در سرنوشت خودش اعتماد به خدا کند. توحید موحد آن وقت به مرحله واقعی می‌رسد که انسان در عمل آن را تجربه کند؛ یعنی در مرحله آزمایش قرار بدهد. دستورات اخلاقی دینی و توحید عملی؛ یعنی یک امر تجربی، امری که انسان باید در عمل آن را آزمایش کند؛ یعنی انسان با خدا در حال داد و ستد در عمل باشد، از یک طرف او دستور خدا را به کار می‌بندد، از دستور خدا به خاطر هوای نفس و به خاطر منافع خودش منحرف نمی‌شود؛ اگر دنبال منافع هم می‌رود بر طبق دستور خدا می‌رود، این کار اوست و آنچه که از ناحیه اوست. از طرف دیگر از ناحیه خدا احساس می‌کند که چگونه خدا گره‌ها را از کار او باز می‌کند. خداوند در آیه دوم از سوره طلاق قبل از آیه توکل می‌فرماید: «اینها که به شما گفته شد، اندرزهایی است که افرادی به آن موعظه می‌شوند که به خدا و روز جزا ایمان دارند و کسی که از خدا بترسد، خدا برایش راه نجاتی از گرفتاری‌ها قرار می‌دهد».^۲

تقوا بیشتر جنبه عملی و توکل بیشتر جنبه روحی دارد. هر کسی به خدا توکل کند، کار خود را به خدا بسپارد، خدا برای او کافی است؛ ولی کار ساده‌ای

۱. خواجه نصیرالدین طوسی، *اوصاف‌الاشراف*، ص ۱۰۳.

۲. طلاق: ۲.

نیست، یک ایمان بسیار راستینی می‌خواهد که انسان کار خودش را به خدا بسپارد و اگر انسان کارش را به خدا بسپارد، حس می‌کند او کافی است و دیگر به هیچ چیزی احتیاج ندارد، خدا امر و فرمان خودش را می‌رساند: «إِنَّ اللَّهَ بَالِغٌ أَمْرِهِ»^۱ یعنی آنچه خداوند امر و اراده کرده است، تخلف ناپذیر است و کار را به کسی می‌سپاری که مانع در مقابل اراده او معنی ندارد و به کسی سپرده‌ای که او برای هر چیزی حد و اندازه و کاربرد محدود قرار داده است: «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»^۲ ولی خودش فوق حد و اندازه و کاربرد محدود است؛ پس هر کس به خدا توکل کند، او را کافی است. دربارهٔ تقوا این‌طور گفته شده: هر کسی که تقوای الهی داشته باشد، خدا راه بیرون آمدن از مشکلات را برای او فراهم می‌کند و خدا به او روزی بی‌حساب "لا یحتسب" می‌دهد.^۳

توکل پیامبران در قرآن

توکل نوح

«وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكَيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُون»^۴ سرگذشت نوح را بر آنها بخوان! در آن هنگام که به قوم خود گفت: ای قوم من! اگر تذکرات من نسبت به آیات الهی، بر شما سنگین [و غیر قابل تحمل] است، [هر کار از دستتان ساخته است، بکنید] من بر خدا توکل کرده‌ام! فکر خود و قدرت معبودهایتان را

۱. همان: ۳.

۲. همان.

۳. آشنایی با قرآن، ج ۸، ص ۲۵.

۴. یونس: ۷۱.

جمع کنید، سپس هیچ چیز بر شما پوشیده نماند [تمام جوانب کارتان را بنگرید] سپس به حیات من خاتمه دهید و [لحظه‌ای] مهلتم ندهید».

این آیه استقامت و دلگرمی حضرت نوح علیه السلام به امدادهای الهی را می‌رساند که از تهدیدها و نقشه‌های دشمن هراسی نداشت. نقل شده است امام حسین علیه السلام نیز در کربلا، قبل از ظهر عاشورا این آیه را بر سپاه کوفه خواندند.^۱

توکل هود علیه السلام

«إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِن دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۲ همانا من بر خداوندی که پروردگار من و شماست، توکل کرده‌ام، [زیرا] هیچ جنبنده‌ای نیست مگر آنکه او مهارش را گرفته [و بر او تسلط دارد، اما سلطه‌ای عادلانه و حق‌جویانه] به درستی که پروردگار من بر صراط مستقیم است».

حضرت هود علیه السلام که بعد از دوران نوح علیه السلام می‌زیستند، هنگامی که از سوی قوم بت‌پرستش تهدید به مرگ می‌شود، با صراحت به آنها می‌گوید: «من خدا را گواه می‌گیرم و شما هم گواه باشید که از همتایانی که برای خدا قرار داده‌اید، بیزارم. همه شما برای من نقشه بکشید و لحظه‌ای مرا مهلت ندهید [اما بدانید کاری از شما ساخته نیست؛ چرا که] من توکل بر خداوندی کرده‌ام که پروردگار من و شماست!» جالب اینکه نه تنها به قدرت عظیم مخالفان بت‌پرست و توطئه‌ها و شرارت‌های آنها توجه نمی‌کند؛ بلکه آنها را تحریک به قیام بر ضد خود می‌نماید، تا به آنان ثابت کند قلب و روح او به جای دیگری وابسته است که با توکل بر ذات پاک او کمترین واهمه‌ای از توطئه‌های دشمنان ندارد، هر چند قوی و نیرومند و سرسخت و لجوج باشند و این خود نشان می‌دهد که توکل بر

۱. محسن قرائتی، تفسیر نور به نقل از موسوعه کلمات الامام.

۲. هود: ۵۶.


خدا تا چه اندازه به انسان شجاعت، شهامت، پایداری و استقامت می‌بخشد. راستی شگفت‌آور است که انسانی تک و تنها یا با یارانی بسیار اندک، در برابر گروهی عظیم و متعصب و زورمند این‌گونه بایستد و این چنین تهدیدهای آنها را به باد تمسخر بگیرد. آری این از آثار ایمان و توکل بر خداست!

توکل شعیب

«قَالَ يَوْمَ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفُكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَكُم عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»^۱ [شعیب] گفت: ای قوم من! آیا اندیشیده‌اید که اگر من دلیل روشنی از طرف پروردگارم داشته باشم و او مرا رزق نیکویی [مثل نبوت] از سوی خود عطا کرده باشد، [چگونه می‌توانم مخالفت او کنم؟] و من نمی‌خواهم نسبت به آنچه شما را از آن نهی می‌کنم، خود مخالفت کنم [و مرتکب آن شوم]. من به جز اصلاح به مقدار توانم، خواسته دیگری ندارم و جز به لطف خداوند، توفیقی برای من نیست. [از این روی] بر او توکل کرده‌ام و به سوی او بازگشته‌ام.»

توکل موسی

«وَقَالَ مُوسَىٰ يَوْمَ إِنْ كُنْتُمْ ءَامِنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُّسْلِمِينَ»^۲ موسی گفت: ای قوم من! اگر شما به خدا ایمان آورده‌اید، بر او توکل کنید؛ اگر تسلیم فرمان او هستید!

زمانی که حضرت موسی  دعوت خویش را آشکار کرد و معجزات بزرگ خود را نشان داد؛ ولی با این همه تنها گروهی از بنی اسرائیل به او ایمان آوردند،

۱. همان: ۸۸.

۲. یونس: ۸۴.

در حالی که آنها نیز از فرعون و اطرافیانش بیمناک بودند، مبدا آسیبی به آنها برسانند و مورد شکنجه واقع شوند؛ زیرا هنگامی که فرعون همسر خود را به دلیل اظهار ایمان به موسی علیه السلام تحت سخت‌ترین شکنجه‌ها قرار می‌دهد، روشن است با دیگران چه خواهد کرد. به همین دلیل حضرت موسی علیه السلام برای اینکه آرامشی به آنها ببخشد و از وحشت رهایی یابد، دستور توکل را به آنها داد و فرمود: «ای قوم من! اگر شما به خدا ایمان آورده‌اید و تسلیم فرمان او هستید، بر او توکل کنید؛ یعنی تنها در سایه توکل بر خدا می‌توانید با چنین حاکم نیرومند بی‌رحم خطرناکی مبارزه کنید و از شر او در امان بمانید. آن گروه از مؤمنان که دعوت ایشان را لیبیک گفتند، در پاسخ او چنین بیان داشتند: «فقالوا علی الله توکلنا...؛ ما تنها بر خدا توکل داریم».

توکل پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ»^۱ اگر آنها [از حق] روی بگردانند، [نگران مباش!] بگو: خداوند مرا کفایت می‌کند، هیچ معبودی جز او نیست، بر او توکل کردم و او صاحب عرش عظیم است!».

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله زمانی که در برابر مشکلات سخت قرار داشت، خداوند به او تعلیم داد چگونه بر مشکلات پیروز گردد.

این آیه به خوبی نشان می‌دهد انسان هر قدر تنها باشد. اگر توکل بر خدا داشته باشد، مشکلی ندارد؛ زیرا خدا رب عرش عظیم و دارای قدرت بی‌نظیر است، قدرتی که قدرت‌های ناچیز بندگان در مقابل آن اثری ندارد، جایی که عرش و عالم بالا با آن همه عظمتی که دارد در قبضه قدرت اوست، چگونه ممکن است بندگان متوکل را در برابر مشکلات و دشمنان تنها بگذارد؟! در آیه

قبل، سخن از رأفت و دلسوزی پیامبر بود، در این آیه می‌فرماید: مبادا کسی خیال کند که سوز، تلاش و رأفت آن حضرت به مردم به دلیل نیاز به مردم بوده است؛ زیرا اگر همه مردم از او اعراض کنند، خدا با اوست؛ همان‌گونه که اگر همه مردم رو به خورشید کنند یا پشت به آن، هیچ اثری در خورشید ندارد.

امام صادق علیه السلام فرمود: مراد از «عرش عظیم»، «مُلک عظیم» است. خدایی که نظام عظیم هستی را حفظ و تدبیر می‌کند، انسان کوچکی را نیز می‌تواند تحت الطاف خویش نگهداری کند. امام حسین علیه السلام در دعای عرفه خطاب به خداوند عرض می‌کند: «مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَ مَاذَا فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ؟» هر که تو را ندارد، چه دارد؟ و هر که تو را دارد، چه ندارد؟

پیام‌ها

۱. توجه به ربوبیت همه‌جانبه خدا، زمینه توکل بر اوست: «توگلت... ربی

وربکم»؛

۲. هیچ جنبنده‌ای بدون اراده خداوند، قادر بر ضرررسانی به دیگری نیست:

«فکیدونی جميعاً... ما من دابة الا و هو آخذ بناصيتها»؛

۳. اراده کارها از ما؛ ولی میزان توفیق از خداست: «ان ارید ، ما توفیقی الا

بالله»؛

۴. در کارها آخرین تلاش را به کار ببریم؛ ولی بدانیم موفقیت به دست

خداوند است: «ما استطعت و ما توفیقی...»؛

۵. توکل زمانی نتیجه‌بخش است که همراه با تلاش باشد: «ما استطعت،

توگلت»؛

۶. ایمان از توکل جدا نیست: «ان کنتم آمنتم بالله فعلیه توکلوا»؛
۷. توکل بر خداوند، رمز غلبه بر مشکلات است: «فان تولوا فقل... علیه توکلت».

توکل؛ نشانه‌ها و آثار آن در روایات

روزی بی حساب

رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ كَفَاهُ مَوْتَهُ وَرِزْقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ؛^۱ هر کس به خدا توکل کند، خداوند هزینه او را کفایت می‌کند و از جایی که گمان نمی‌برد، به او روزی می‌دهد».

توکل سبب نجات

امام علی علیه السلام فرمودند: «الْتَوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ نَجَاةٌ مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَحِرْزٌ مِنْ كُلِّ عَدُوٍّ؛^۲ توکل بر خداوند، سبب نجات از هر بدی و محفوظ بودن از هر دشمنی است».

آسان شدن سختی‌ها

حضرت علی علیه السلام فرمودند: «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ ذَلَّتْ لَهُ الصَّعَابُ وَتَسَهَّلَتْ عَلَيْهِ الْأَسْبَابُ؛^۳ هر کس به خدا توکل کند، دشواری‌ها برای او آسان می‌شود و اسباب برایش فراهم می‌گردد».

۱. علی ابن حسام الدین متقی، کنز العمال، ج ۳، ص ۱۰۳.

۲. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۷۹.

۳. آمدی، غرر الحکم، ج ۵، ص ۴۲۵.

شکست ناپذیری

امام محمدباقر علیه السلام فرمودند: «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ لَا يُغْلَبُ وَمَنْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ لَا يُهْزَمُ»^۱ هر کس به خدا توکل کند، مغلوب نشود و هر کس به خدا توسل جوید، شکست نخورد».

قوی ترین مردم شدن

امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُنَّ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»^۲ هر که می خواهد قوی ترین مردم باشد، بر خدا توکل نماید».

نترسیدن از غیر خداوند

راوی می گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: «مَا حَدُّ التَّوَكُّلِ؟ فَقَالَ لِي: أَنْ لَا تَخَافَ مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»^۳ حد توکل چیست؟ فرمودند: اینکه با وجود خدا از هیچ کس نترسی».

در روایتی نیز وارد شده است پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسیدند: توکل بر خدا چیست؟ جبرئیل عرض کرد: «علم داشتن به اینکه مخلوق نه زبانی می رساند و نه سودی می بخشد و نه می دهد و نه باز می دارد و به کارگیری و مایوس شدن از خلق [یعنی آن یأس باطنی را که نسبت به مردم دارد، در عمل و خارج نشان دهد] پس هر گاه بنده چنان باشد، برای احدی غیر از خدا کار نمی کند و جز خدا امید ندارد و از غیر او ترسی ندارد و در احدی غیر از خدا طمع ندارد؛ این همان توکل است»^۴.

۱. شیخ صدوق، جامع الأخبار، ص ۳۲۲.

۲. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۴۳.

۳. کمال حیدری، جهاد النفس، ح ۲۹۲.

۴. همان، ج ۶۶، ص ۳۳۲.

داستان

ذوالنون مصری می‌گوید: با کاروانی در بیابانی می‌رفتیم. در بین راه دزدان به قافله حمله کردند و به غارت اموال مشغول شدند. مردم از ترس به گریه افتادند؛ اما زن صالحه‌ای که در کاروان همراه ما بود، اصلاً خم به ابرو نیاورد. به او گفتیم: همه مردم گریه می‌کنند و تو نه؟ او گفت: به دلیل آن است که اینان از مخلوقاتى که خود خالق دارند، می‌ترسند. گفتیم: برای رفع این بلا دعا کن. او سرش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: ای خدایی که آسمان را بدون پایه استوار کردی! به حق آنچه از قلب من می‌دانی، تسلط این دشمنان را از ما برطرف کن. ناگهان ابری ظاهر شد و باران زیادی بارید و دزدان که در حال رفتن بودند، اسب‌ها و شترهایشان در گل فرو رفت؛ به طوری که نزدیک به هلاک شدند. در این حالت فریاد زدند: اگر کسی که ما با دعای او گرفتار شده‌ایم، برای رفع این بلا دعا کند. قول می‌دهیم همه اموال شما را برگردانیم. من به آن زن گفتم: برای رفع گرفتاری آنها دعا کن. او هم دعا کرد، ناگهان ابر شکافته شد و خورشید نمایان گشت. آن دزدان هم اموال کاروانیان را پس دادند و رفتند.^۱

پشیمان نشدن

امام جواد علیه السلام فرمودند: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ لَمْ يَنْدَمْ: تَرَكَ الْعَجَلَةَ، وَ الْمَسْوِرَةَ، وَ التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ عِنْدَ الْعَزْمِ؛^۲ سه چیز است که هر کس آن را مراعات کند، پشیمان نگردد: ۱. اجتناب از عجله؛ ۲. مشورت کردن؛ ۳. و توکل بر خدا در هنگام تصمیم‌گیری.»

۱. به نقل از بحرالمحبت.

۲. عزیزا... عطاردی قوچانی، مسند الامام الجواد، ص ۲۴۷.

نشانه‌های متوکلین

آرامش و اطمینان قلبی

آرامش درونی و اطمینان قلبی در سایه توکل انسان به خدا دست می‌دهد. زمانی که حضرت موسی علیه السلام قوم خود را شبانه به سوی سرزمین موعود رهبری می‌کرد، سعی می‌نمود ایمان به خدا را در دلشان زنده کند. نزدیکی‌های صبح قوم خسته موسی، خود را با فرعونیان رودرو دیدند که آنها را دنبال می‌نمودند، از ترس بر خود لرزیدند و اظهار داشتند توان مقابله با فرعونیان را نخواهند داشت؛ ولی حضرت موسی علیه السلام آنان را قوت قلب داده و گفت: جای هیچ نگرانی نیست؛ چون خدا با اوست.

چون آن دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: گرفتار شدیم. موسی علیه السلام فرمود: هرگز، پروردگارم با من است و مرا راهنمایی خواهد نمود.^۱ در همین باره حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «اصل قوه القلب التوکل علی الله؛^۲ ریشه قوت قلب، توکل بر خداست».

قوت و نیرومندی

از دیگر فواید توکل داشتن، قوت قلب و نیرومندی در تصمیم‌گیری است؛ چنان‌که در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به اباذر نقل شده است: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَكْرَمَ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ، وَ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، وَ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَغْنَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ»^۳ کسی که دوست دارد محبوب‌ترین مردم باشد، از خدا تقوا پیشه کند و

۱. شعراء: ۶۱ و ۶۲.

۲. محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۶۸۱.

۳. فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ج ۲، ص ۴۲۵.

کسی که می‌خواهد قوی‌ترین مردم باشد، به خداوند توکل نماید و کسی که می‌خواهد غنی‌ترین باشد، بدانچه در پیش خداست مطمئن‌تر از آن باشد که در نزد خود اوست».

زمانی که حضرت شعیب با قوم خود برخورد می‌کند، در او نیز چنین قوت قلب و جرئت مشاهده می‌گردد که ناشی از توکل بالای او به خداوند متعال است.^۱

رام‌شدن دشواری‌ها و آسان‌گشتن اسباب

امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «من توکل علی الله ذلت له الصعاب و تسهلت علیه الاسباب»^۲ هر کس بر خدا توکل کند، سختی‌ها برایش رام و اسباب و علل در مقابلش آسان می‌گردد».

شکست‌ناپذیری

امام محمدباقر علیه السلام می‌فرماید: «من توکل علی الله لا یغلب و من اعتصم بالله لا یهزم»^۳ هر کس بر خدا توکل کند، مغلوب نمی‌گردد و هر کس به خدا چنگ زند، شکست خورده نمی‌باشد».

اقسام توکل

توکل زبانی

توکلی که فقط با زبان گفته می‌شود: توکلت علی الله: بر خدا توکل کردم. این توکل برخوردار از ارزش معنوی نیست و فقط ذکری لسانی است.

۱. نکت: اعراف: ۸۸ و ۸۹.

۲. محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۶۸۰.

۳. همان، ص ۶۸۱.

توکل اعتقادی

توکلی که ناشی از اعتقادی است که همه کارها فقط از خداوند تبارک و تعالی است و حقیقتاً او تکیه‌گاه همه چیز و همه کس است. با توجه به این اعتقاد، توکل بر خدای تعالی می‌شود و سپس بر کاری اقدام می‌گردد. این توکل برخوردار از ارزش معنوی است که بیشتر مسلمان‌ها می‌توانند با توجه به این مرحله، توکل کارهای خود را آغاز کنند.

توکل قلبی

توکلی که از حالات؛ بلکه از ملکات فضیله نفس انسانی گشته است و شاید حدیث شریف زیر به این مرحله عالی از توکل اشاره داشته باشد. علی بن سواد می‌گوید: از امام موسی بن جعفر علیه السلام درباره این آیه شریفه «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ». پرسیدم؟ حضرت فرمودند: «توکل بر خدا دارای درجاتی است. از جمله اینکه در تمام کارهایت بر خدا توکل کنی؛ پس هر چه خدا با تو انجام داد [و اراده حکمت آمیزش بر هر چه تعلق گرفت]، راضی باشی. علم و یقین داشته باشی که او از هیچ چیز و فضلی دریغ نکند و نیز علم و یقین داشته باشی که حکم و فرمان در این جهت با اوست؛ پس با واگذاری کار به او، بر او توکل کن و به او در کارهای خود و کارهای غیر خود وثوق [اطمینان و آرامش] داشته باش.»^۱

بنابراین آن توکلی در کلام امام موسی بن جعفر علیه السلام مراد است که قلبی باشد. در چنین توکلی علم، یقین، وثوق و آرامش نهفته است و توکل کننده ذره‌ای دغدغه و ناآرامی ندارد. توکل قسم اول: از آن منافقین است؛ زیرا صرفاً توکل زبانی است و باطن بدان اعتقادی ندارد. قسم دوم: بهره عامه مسلمانان است و توکل قسم سوم: ویژه مؤمنان واقعی است که دستیابی به آن بسیار مشکل و در

درازمدت می‌باشد و هر کس به این مقام و مرحله رسید، متوکل واقعی می‌باشد.

داستان‌هایی از توکل

توکل حضرت ابراهیم علیه السلام

در داستان ابراهیم علیه السلام می‌خوانیم: هنگامی که ابراهیم علیه السلام را در منجیق گذاشتند، عمویش آذر آمد و سیلی محکمی به صورت او زد و گفت: از مذهب تو حیدیت بازگرد! [ابراهیم اعتنایی به او نکرد] در این هنگام خداوند فرشتگان را به آسمان دنیا فرستاد تا نظاره‌گر این صحنه باشند. همه موجودات از خدا تقاضای نجات ابراهیم علیه السلام را کردند. از جمله زمین گفت: پروردگارا! بر پشت من بنده موحدی جز او نیست و اکنون در کام آتش فرو می‌رود. خطاب آمد: اگر او مرا بخواند؛ مشککش را حل می‌کنم. جبرئیل در منجیق به سراغ او آمد و گفت: ای ابراهیم! به من حاجتی داری تا انجام دهم؟ ابراهیم گفت: به تو نه؛ اما به پروردگار عالم آری! و هنگامی که ابراهیم علیه السلام به میان آتش پرتاب شد، خداوند به آتش وحی فرستاد: سرد و سالم باش برای ابراهیم [در این هنگام آتش خاموش و به محیطی آرام‌بخش مبدل گشت] و جبرئیل در کنار ابراهیم قرار گرفت و با او به گفتگو نشست. نمرود از فراز جایگاه خود چنین گفت: «من اتخذ الها فلیتخذ مثل اله ابراهیم؛^۱ اگر کسی می‌خواهد معبودی برای خود برگزیند، همانند معبود ابراهیم علیه السلام را انتخاب کند».

توکل امام خمینی رحمته الله علیه

وقتی امام در نجف زندگی می‌کردند، یک روز احمدآقا خدمت امام رسیدند و عرض کردند: صاحبخانه تقاضای اجارهٔ عقب‌افتاده را دارد. امام فرمودند: بگو خانه را می‌فروشی؟! احمدآقا: اجاره دیر شده! خانه را بخریم؟! امام فرمودند: توکل

۱. تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۷۳.

بر خدا؛ ولی احمدآقا به صاحبخانه هیچ نگفتند، فردا باز صاحبخانه آمد و تقاضای اجاره کرد. امام به احمدآقا فرمودند: مگر نگفتی فروشنده خانه هستی؟ احمدآقا آمد و پیغام امام را به صاحبخانه داد. صاحبخانه گفت: بله مشتری هم دارم بیست هزار تومان. امام فرمودند: فردا بعد از ظهر بیایند تا قولنامه خانه را بنویسیم. احمدآقا با تعجب گفتند: با چه پولی؟ امام فرمودند: توکل بر خدا. فردا بعد از ظهر چند نفر از خمین به نجف آمدند و به امام گفتند: ما سر راه مکه هستیم، مقداری پول داریم که می‌خواهیم نزد شما به امانت بگذاریم. امام قبول کردند به شرط دخل و تصرف در آن. احمدآقا به امام عرض کرد: آقا چطور پول را برخواهی گرداند؟ امام فرمودند: توکل بر خدا. بعد از یک ساعت اهالی خمین برگشتند و به امام گفتند: سفر ما درست نشد، می‌خواهیم برگردیم و امانت خود را خواستند. امام پول آنها را دادند. احمدآقا گفتند: حالا با چه پولی خانه را می‌خرید؟! امام فرمودند: توکل مان بر خداست، یک ساعت به نوشتن قولنامه مانده بود که حاج مرتضی پسندیده (برادر بزرگ امام) از خمین آمدند و به امام گفتند: املاک وراثتی در خمین را فروختیم؛ این بیست هزار تومان سهم شما است.^۱

توکل یک پسر بچه

اهالی روستایی به دلیل بی‌آبی تصمیم گرفتند برای نزول باران، نماز استسقاء بخوانند. نزد روحانی روستا رفتند و از او خواستند تا زمانی را برای نماز باران مشخص نماید. روحانی به آنها گفت: روزی با پای برهنه بیرون از آبادی همه حاضر شوید تا نماز باران بخوانیم. روزی که تمام اهالی برای دعا و نماز در محل مقرر جمع شدند، روحانی به جمعیت نگاهی کرد و توجه او به یک پسر بچه جلب شد که با چتر آمده بود. روحانی جمعیت را رها کرد و به طرف خانه بازگشت. مردم متعجب دور او حلقه زدند که پس چرا نماز باران نمی‌خوانی؟ او به مردم گفت: چون در میان شما فقط این پسر بچه اعتقاد واقعی به خدا دارد و با توکل به

۱. به نقل از استاد مهرآبادی (سایت حوزه).

او، به اینجا آمده و اشاره به پسر بچه‌ای که با چتر آمده بود، نمود.^۱ این یعنی اعتقاد و توکل واقعی؛ آری باید که توکل و اعتماد را به احساس یک کودک یک‌ساله تشبیه کرد. وقتی شما او را به بالا پرتاب می‌کنید، او می‌خندد...؛ چرا که یقین دارد شما او را خواهید گرفت. این یعنی اعتماد، آیا ما هم این چنین اعتمادی به رب و پروردگار خود داریم که او «بهترین محافظت‌کننده»^۲ است. کار خود گر به خدا باز گذاری حافظ ای بسا عیش که با بخت خدا داده کنی

ذکر مصیبت

توکل و صبر حضرت زینب علیها السلام در مصایب کربلا عجیب است؛ به ویژه آن لحظه و ساعتی که اهل بیت را وارد مجلس ابن‌زیاد نمودند؛ آن‌گاه که آن ملعون با نیش زبانش نمک به زخم زینب می‌پاشد و برای آزردن ایشان می‌گوید: کیف رایت صنع الله بأخیک و اهل بیتک؛ کار خدا را با برادر و خانواده‌ات چگونه یافتی؟ او در واقع با تعریض می‌خواهد بگوید که دیدی خدا چه بلایی به سرتان آورد؟ زینب علیها السلام در پاسخ درنگ نمی‌کند، با آرامشی که از صبر و رضای قلبی ایشان حکایت داشت فرمود: «ما رایت الا جمیلا؛ جز زیبایی ندیدم». ابن‌زیاد از پاسخ یک زن اسیر در شگفت می‌ماند و از این همه صبر و استقامت و تسلیم او در مقابل مصیبت‌ها متعجب می‌شود و قدرت محاجه را از دست می‌دهد؛ اما شاید لحظه دلخراش آن لحظه‌ای بود که سر بریده امام را در مجلس آن ملعون وارد نمودند، نگاه زینب علیها السلام به سر بریدهٔ برادرش افتاد، با سوز و گداز مرثیه خواند و ناله زد. مصیبت جانسوزتر اینکه وقتی سر بریدهٔ امام حسین علیه السلام را در پیش روی عبیدالله بن‌زیاد گذاشتند، ابن‌زیاد با چوب دستی بر لب و دندان امام حسین علیه السلام می‌زد...^۳

۱. داستان‌ها و حکایت‌ها، ص ۱۲۰.

۲. یوسف: ۶۴.

۳. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵.

دنیاطلبی

نقش واقع بینی و شناخت صحیح دنیا

به طور کلی واکنش‌های انسان در برابر دنیا و مقتضیات آن متفاوت است. هر کس بسته به نوع جهان بینی و نوع شناخت از پدیده‌ها و واقعیت‌های جهان هستی، واکنشی متفاوت از خود نشان می‌دهد. پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در یکی از دعاهای خود این‌گونه خطاب می‌نمایند: «اللهم ارنى الاشياء كما هي؛ خدایا اشیاء و مخلوقات خود را آن‌چنان که هست، به من نشان بده». یعنی نگاه واقع بینی و حقیقت بینی زیرساخت برخورداری از قضاوت صحیح و جهان بینی صحیح است که در نهایت واکنشی معقول، انسانی و الهی را به همراه دارد و انسان را از رویکرد ناامیدی و ظلمانی دیدن جهان نجات می‌دهد و روحیه امیدوارانه زیستن را در او تقویت می‌کند؛ بنابراین یکی از راه‌های دستیابی به امید در زندگی، شناخت صحیح از واقعیات دنیا است. اگر تصورات و انتظارات ما از دنیا مطابق واقع باشد، ناامیدی به خود راه نخواهیم داد؛ زیرا یکی از ویژگی‌های دنیا و مقتضیات آن، تحول، پستی و بلندی و فراز و نشیب‌های آن است. پیشوایان دین با بیان این حقیقت، در پی اصلاح نگرش مردم از دنیا بودند تا در پیشامدهای ناگوار زندگی، خود را نوازند و همواره آمادهٔ مقابله با مشکلات احتمالی باشند. حضرت علی عَلِيٌّ می‌فرمایند: «دنیا دو روز است: روزی به نفع تو و روزی به زیان توست. اگر دنیا روی خوش به شما نشان داد، سرمست و مغرور

نشوید و اگر به سختی دنیا دچار شدید، صبر و تحمل پیشه کنید»^۱.
 روزی کسی با حالی پریشان خدمت امام صادق علیه السلام رسید و از سختی زندگی خود شکایت کرد. حضرت، زندان کوفه را به یاد وی آورد و فرمود: زندان کوفه چگونه است؟ آن مرد گفت: جایی تنگ و بدبو است که افراد در آنجا در بدترین شرایط به سر می‌برند. حضرت فرمود: «تو نیز در زندان دنیا به سر می‌بری، با وجود این می‌خواهی در آسایش و خوشی باشی؛ مگر نمی‌دانی دنیا زندان مؤمن است»^۲. بنابراین حضرت با ترسیم چهرهٔ واقعی دنیا برای وی، بار غم و اندوهش را کاستند و به او نیرویی تازه بخشیدند.

دنیاطلبی در قرآن کریم

داستان عبرت‌انگیز اصحاب الجنه (صاحبان باغ)

چند نفر از کشاورزان ثروتمند، پدری خیر و نیکوکار داشتند که دارای باغی سبز و خرم بود و همه‌ساله کارش این بود که در هنگام میوه‌چینی، فقرا و مساکین را از محصول باغ بهره‌مند می‌ساخت و سپس مصرف سالانهٔ خود را برداشت می‌کرد. این عمل هم‌چنان ادامه داشت تا جایی که فقرا و مساکین روزشماری می‌کردند تا این موسم برسد. این مرد این‌گونه رفتار می‌کرد؛ زیرا خود را شریک فقرا می‌دانست. وقتی این مرد بزرگ و دارای سعهٔ صدر، دار فانی را وداع گفت، بعضی از فرزندان او که دارای صفت زشت خست و بخل بودند، بقیهٔ وراثت را هم تحریک کرده و گفتند: ما عائله‌مندیم و خود به محصول باغ نیازمندتریم. در نتیجه با هم تصمیم گرفتند تمام مستمندان را که هر ساله از محصول باغ بهره‌مند می‌شدند، محروم سازند. خداوند می‌فرماید: آنان هم قسم شدند که صبح‌گاه میوه را بچینند؛ یعنی همه را خود بردارند و هیچ استثناء نکردند. شواهد نشان می‌دهد خودشان آن‌چنان هم نیازمند نبودند؛ بلکه به دلیل

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۹۰.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۵۰.

بخل این کار را کردند و حتی موقع تصمیم‌گیری و یا رفتن ان‌شاءالله هم نگفتند. خداوند هم از این حرکت آنان به غضب آمد؛ از این رو شبانگاه که همه آنها خواب بودند، بلایی بر سر این باغ فرود آمد و بلا همچون صاعقه‌ای تمام آن را سوزاند و چیزی جز مشتی ذغال و خاکستر سیاه باقی نماند. فرزندان، صبح‌گاه طبق قرار قبلی همدیگر را صدا زدند و گفتند اگر می‌خواهید میوه بستان را بچینید، برخیزید تا به باغستان برویم. صبح‌گاه آماده شدند و به سوی باغ حرکت کردند؛ در حالی که آهسته با هم سخن می‌گفتند: مواظب باشید؛ حتی یک فقیر هم داخل باغ نشود. چنان آهسته صحبت می‌کردند تا کسی صدای آنها را نشنود. وقتی وارد باغ شدند، تعجب کردند و گفتند: شاید ما راه را گم کرده‌ایم و عوضی آمده‌ایم. سپس متوجه شدند بلایی باغ را درهم نوردیده و هیچ چیز باقی نمانده است.^۱

جلوه‌گری دنیا در چشم کافران

«زَيْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۲ زندگی دنیا در چشم کافران جلوه یافته است [به همین دلیل] افراد باایمان را مسخره می‌کنند. در حالی که مؤمنان و پرهیزکاران در قیامت از آنها برترند. و خداوند هر کس را بخواهد، روزی بی‌شمار مرحمت می‌کند.

جلوه دنیا در نظر عمر سعد (لعنت الله علیه)

عمر سعد بعد از پیشنهاد فرماندهی لشکر از طرف ابن‌زیاد به وی، در قبول این منصب با افرادی مشورت کرد؛ از جمله با یکی از دوستان قدیمی پدرش به نام کامل. کامل در پاسخ او گفت: وای بر تو! می‌خواهی حسین علیه السلام را بکشی؟

۱. برگرفته از تفسیر نمونه، ذیل آیه‌های ۱۷ تا ۲۴ سوره قلم.

۲. بقره: ۲۱۲.

اگر تمام دنیا را به من بدهند تا یکی از امت پیامبر را بکشم، چنین نخواهم کرد؛ چه برسد به کشتن فرزند پیامبر ﷺ. عمر سعد گفت: اگر حسین را بکشم، بر هفتاد هزار سرباز سواره امیر خواهم بود و بر ری امیر خواهم شد. کامل وقتی دید عمر، به قتل امام حسین علیه السلام مصمم است، از گذشته خبری را به این صورت برای او نقل کرد: با پدرت سعد و عده ای برای مسافرت به شام می‌رفتیم. من به دلیل اینکه آهسته راه می‌رفتم، از آنان عقب افتادم و تشنه‌ام. به دیر راهبی رسیدم، از اسب پیاده شده و تقاضای آب نمودم. راهب پرسید: آیا تو از این امتی هستی که بعضی، بعض دیگر را می‌کشند؟ گفتم: من از امت مرحومه هستم. راهب گفت: وای بر شما در روز قیامت از اینکه فرزند پیامبران را بکشید و زن‌ها و بچه‌هایش را اسیر کنید. گفتم: آیا ما مرتکب این عمل می‌شویم؟ گفت: آری، و در آن وقت، زمین و آسمان ضجه می‌کند و قاتلش چندان در دنیا نمی‌ماند تا شخصی خروج می‌کند و انتقام او را می‌گیرد. آن‌گاه راهب گفت: تو را با قاتل او آشنا می‌بینم. گفتم: پناه بر خدا که من قاتل او باشم.

گفت: اگر تو هم نباشی، یکی از نزدیکان تو خواهد بود. عذاب قاتل حسین علیه السلام، از فرعون و هامان بیشتر است. آن‌گاه درب را بست. کامل می‌گوید: سوار بر اسب شدم و به رفقا ملحق گردیدم. وقتی جریان را برای پدرت نقل کردم، گفت: راهب راست می‌گوید. آن‌گاه پدرت گفت: او هم قبلاً راهب را دیده و جریان را از او شنیده که پسرش قاتل فرزند پیامبر علیه السلام است. کامل این جریان را برای عمر سعد نقل کرد. وقتی خبر این داستان به ابن‌زیاد رسید، دستور داد کامل را احضار کردند، زبانش را قطع نمودند و بعد یک روز از دنیا رفت.^۱

دنیا بازیچه‌ای بیش نیست

«وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارِ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلَآ

تَعْمَلُونَ؛^۱ و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست و البته خانه آخرت، برای تقوایپیشگان بهتر است. آیا نمی‌اندیشید؟»

اگر دنیا مزرعه آخرت قرار نگیرد، بازچه می‌شود و مردم مانند کودکانی که سرگرم اسباب بازی‌هایی چون مال و مقام و مانند آن شده‌اند، مثل صحنه نمایش که یکی لباس شاه می‌پوشد، دیگری نقش نوکر را بازی می‌کند و سومی وزیر می‌شود؛ ولی ساعتی بعد که همه لباس‌ها و نقش‌ها کنار می‌رود، می‌فهمند که همه عناوین، خیالی بیش نبود. خیربودن آخرت به دلیل آن است که هم لذت‌هایش آمیخته به رنج نیست و هم زودگذر، موهوم و خیالی نیست. با توجه به آیات دیگر قرآن، نباید این آیه را دعوت به رهبانیت و ترک دنیا دانست. کلمه «لعب» به کاری گفته می‌شود که قصد صحیحی در آن نباشد و کلمه «لهو» به کاری گفته می‌شود که انسان را از کارهای مهم و اصلی باز دارد. شباهت دنیا به لهو و لعب از جهاتی است: الف) دنیا مثل بازی، مدت‌ش کوتاه است.

ب) دنیا مثل بازی، تفریح و خستگی دارد و آمیخته‌ای از تلخی و شیرینی است.

ج) غافلان بی‌هدف، بازی را شغل خود قرار می‌دهند. د: دنیاگرایی مثل بازی، انسان را از اهداف مهم باز می‌دارد.

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتْرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْغُرُورِ»^۲ بدانید که زندگانی پست دنیا، چیزی جز بازی و سرگرمی و زینت‌طلبی و فخر فروشی در میان خود و افزون‌طلبی بر همدیگر در

۱. انعام: ۳۲.

۲. حدید: ۲۰.

اموال و فرزندان نیست؛ همانند بارانی که گیاه آن کشاورزان را به شگفتی وا دارد، سپس خشک شود و آن را زرد بینی، سپس کاه شود و در آخرت، عذابی شدید [برای گنهکاران] و مغفرت و رضوانی [برای اطاعت‌کنندگان] از جانب خداوند است و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست».

هرگاه دنیا را هدف و مقصد بنگریم، دنیا وسیله اغفال و غرور خواهد بود؛ ولی اگر دنیا را مزرعه آخرت، مقدمه و وسیله‌ای برای رسیدن به کمال بنگریم، دنیا و نعمت‌های آن ارزشمند و سازنده خواهند بود؛ بنابراین از همین زندگانی دنیا، گروهی آن گونه بهره می‌گیرند که مغفرت و رضوان الهی را دریافت می‌نمایند و گروهی آن گونه که گرفتار عذاب شدید می‌شوند. این آیه به دوران مختلف زندگی انسان (کودکی و نوجوانی، جوانی و بزرگسالی) اشاره داشته و بیان می‌کند که در هر دوره‌ای از عمر، یکی از جلوه‌های دنیا، انسان را مشغول می‌کند؛ دوران کودکی و نوجوانی، مشغول لهو و لعب است؛ دوره جوانی، در فکر زینت و زیبایی و دوره میانسالی و پیری، گرفتار تفاخر و تکاثر است.

دنیاگرایی مانع آخرت‌طلبی است

«أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَّعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا

قَلِيلٌ؛^۱ آیا به جای آخرت، به زندگی دنیا راضی شده‌اید؟ پس بدانید بهرهٔ زندگی دنیا در [برابر] آخرت، جز اندکی نیست».

این آیه، هشدار به کفار است. به آنها هشدار می‌دهد که به زرق و برق دنیا، سرگرم و مست نشوید و مؤمنان را مسخره نکنید؛ زیرا قیامتی هست که صحنه‌ها عوض می‌شود و مؤمنان که در دنیا مورد ظلم کافران بودند، در بهشت به آقایی و برتری می‌رسند بنابراین آیه سبب تسلائی خاطر مؤمنان هم می‌باشد که با تمسخر کافران، سست نشوند و به آینده امیدوار باشند که هم در دنیا، خداوند رزق بی حساب و هم در قیامت، جایگاه والا می‌دهد.

شریح قاضی و فروختن دین به دنیا

عبیدالله که برای حُکم قتل امام حسین علیه السلام مبلغ یکصد هزار دینار طلا (معادل ۷۵ هزار مثقال طلا) برای شریح پیشنهاد داده بود، نقشه‌ای اندیشید و تأثیر نقد و نسیه و وعده و عمل را با خود سنجید و به این نتیجه رسید که دینارها را به خانه شریح بفرستد، و این کار شبانه انجام گرفت و دستور داد: مأموران حمل طلا و دینار، آنها را برابر شریح به زمین بریزند، (حتی مقداری را به دیوارها بکوبند) تا او خیره شود....

قاضی کوفه شبانه پول‌ها را دید و به فکر فرو رفت؛ دین خود را به همان پول‌ها فروخت و تصمیم دین‌فروشی را گرفت. صبح زود به پای خویش به حضور ابن‌زیاد رسید و باب مذاکره را باز کرد و چنین اظهار داشت: پیامبر خدا فرمود: هر کس در میان مردم اختلاف افکند، قتل او واجب است و آن‌گاه چنین نوشت: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، لَقَدْ ثَبَّتْ عِنْدِي أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ خَرَجَ عَلَىٰ إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ «يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ» - فَيَجِبُ عَلَىٰ كَافَّةِ النَّاسِ دَفْعُهُ وَ قَتْلُهُ؛^۱ در نزد من ثابت شده که حسین بن علی به امیرالمؤمنین و رئیس مسلمین یزید خروج کرده و بر تمام مسلمانان واجب است او را سر جای خود نشانده و به قتل برسانند».

دینا در دیدگاه اهل بیت علیهم السلام

دینا در متون دینی و در دیدگاه ائمه معصومین علیهم السلام بر دو قسم است: دنیای مذموم و دنیای ممدوح.

دنیای مذموم، همان اوهام و خیال‌بافی‌ها، برتری‌طلبی‌ها، افتخار به ثروت، مقام، لقب، تکاثر، تفاخر، زینت، قراردادهای اعتباری و تعلقات و «من» و «ما»‌هایی است که مانند سراب، واقعیتی ندارد و انسان را از یاد خدا غافل می‌کند

۱. محمد خطیبی، ثمرات الانوار، ج ۳، ص ۱۸۲.

و به گناه می‌کشاند و بارها مورد مذمت قرار گرفته است؛^۱ بنابراین دنیای مذموم در فرهنگ وحی، غیر از آسمان، زمین، دریا، صحرا و... است؛ چون اینها آیات الهی و موجودات حقیقی‌اند که نه تنها مذموم نیستند؛ بلکه قرآن کریم از آنها به بزرگی یاد می‌کند.^۲

دنیایی را هم که امیرالمؤمنین علیه السلام سه طلاقه می‌کند، همان خیال‌ها و اوهام و تفاخر و تکاثرهاست که باطن آن مردار است و ستم‌کاران مانند سگان به جان این مردار دبوی می‌افتند؛ کسی که باطن دنیا را ببیند، نه تنها به مردار دل نمی‌بندد؛ بلکه آن را سه طلاقه می‌کند که رجوعی حاصل نشود. برای آنکه چشم باطن انسان باز شود و مردار بودن دنیا را ببیند، باید ابتدا سعی کند تا خود مردار نشود. انسان فریفته به دنیا، پرخور و پرخواب، هرگز اسرار و باطن عالم را نمی‌فهمد؛ زیرا سرانجام بدن همه مردار می‌شود؛ چنان‌که حضرت علی علیه السلام فرمودند: «فصار جيفةً بين أهله؛ و همه اعضای خانواده از بوی بد انسان، بینی خود را گرفته، از او فرار می‌کنند و می‌کوشند هر چه زودتر او را دفن کنند. حیف است انسان پیش از آنکه بفهمد طبیعت، مردار بوده است، خودش مردار شود.^۳ با توجه به اهمیت این موضوع است که مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه فرمودند: «ضعف‌های ما خطرهایی است که در سر راه ماست و در این مدت وجود داشته است و باید بعدها جلوی اینها را بگیریم. اولین ضعف ما گرایش به "دنیاطلبی" بود که گریبان بعضی از ماها را گرفت. بعضی از ما مسئولین دچار دنیاطلبی شدیم، دچار مادی‌گرایی شدیم؛ برای ما ثروت، تجمل، آرایش، تشریفات و اشرافی‌گری یواش‌یواش از قبح افتاد. وقتی ما این‌طور شدیم، این سرریز می‌شود به مردم. میل به اشرافی‌گری، میل به تجمل، میل به جمع ثروت و استفاده از ثروت به شکل نامشروع و نامطلوب، به طور طبیعی در خیلی

۱. حدید: ۲۰.

۲. جاثیه: ۳ و ۴؛ ذاریات: ۲۰ و ۲۱؛ آل عمران: ۱۹۰.

۳. جوادی آملی، دنیا‌شناسی و دنیا‌گرایی در نهج البلاغه، ص ۱۶.

از انسان‌ها هست. وقتی ما خودمان را رها کردیم، ول کردیم، دچار شدیم، این سرریز می‌شود به مردم؛ در مردم هم این مسئله پیدا می‌شود»^۱.

نشانه‌های اهل دنیا و اهل آخرت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، در شب معراج از خداوند سؤال کرد: ... خداوند! اهل دنیا کدام‌اند و اهل آخرت کدام؟ خداوند فرمود: اهل دنیا کسی است که زیاد بخندد، زیاد بخوابد، زیاد خشمناک بشود، کمتر راضی باشد، به هر کس بدی کند، از او معذرت نخواهد و هر کس از او معذرت بخواهد، آن را قبول نکند. هنگام اطاعت خداوند کسل است؛ ولی موقع ارتکاب گناه شجاع و جری است. آرزوهای دور و دراز دارد، در صورتی که مرگش به وی نزدیک‌تر است. از نفس خود حساب نمی‌کشد، زیاد حرف می‌زند؛ ولی نفعش به مردم کم است. از خدا نمی‌ترسد؛ ولی هنگام مشاهده غذا شاد و خندان می‌شود. بدان که اهل دنیا هنگام رفاه و وسعت رزق، خداوند را شکر نمی‌کنند، مردم را به چیزهایی دعوت می‌کنند که خودشان ندارند و بدی‌های دیگران را به رخشان می‌کشند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله عرض کردند: خداوند! غیر از این عیب‌ها، آیا در اهل دنیا خوبی هم هست؟ خداوند فرمود: ای محمد! عیوب اهل دنیا زیاد است. در وجود آنها جهالت و حماقت هست و در مقابل کسی که به آنها تعلیم می‌دهد، تواضع نمی‌کنند و در نفس، خود خود را عالم می‌دانند؛ ولی آنها در نزد عرفا جاهل‌اند. ای احمد! اما اهل آخرت؛ سیمای آنها نرم و مهربان است، حیایشان زیاد است، کمتر حماقت دارند، نفعشان به مردم زیاد است و مکر و کیدشان کم، مردم از جانب آنها در امان هستند؛ ولی خود آنها از مردم رنج می‌برند. سخنانشان سنجیده و حساب شده است. همیشه از خود حساب می‌کشند و به نفس خود رنج می‌دهند و آن را سرزنش می‌کنند. چشمانشان می‌خوابد؛ ولی دل‌هایشان بیدار است. بیشتر از خوف خدا گریه می‌کنند و همیشه به ذکر خداوند مشغول‌اند. وقتی که مردم را کاتبان اعمالشان،

غافل می‌نویسند، آنها را ذکر‌گویان می‌نویسند. در اول استفاده از نعمت، خدا را حمد می‌گویند و در آخر هم شکر می‌کنند. همیشه دعای آنها به سوی خداوند صعود می‌کند و سخنان آنها مسموع می‌باشد. ملائکه به وسیله دعای آنان در زیر حجاب‌های ملکوتی شاد و خرم‌اند. خداوند دوست دارد همیشه سخنان آنها را بشنود؛ همان‌طور که پدر از شنیدن صدای فرزندش خوشش می‌آید. حتی در یک چشم به هم‌زدن هم از خداوند غافل نیستند. نه به طعام زیاد علاقه دارند و نه به زیاد حرف‌زدن و نه به زیادی لباس. همه مردم در نزد آنها مرده هستند. فقط خداوند است که در نزد آنها زنده است و بخشنده‌ای است که هرگز نمی‌میرد. به کسانی که از آنها روگردان شوند، کرم می‌کنند و هر کس بر آنان رو آورد، محبت بیشتر می‌نمایند. دنیا و آخرت در نزد آنها یکی است [یعنی آنها دنیا را فقط برای آخرت می‌خواهند].^۱

هشدار امام علی علیه السلام به شریح قاضی دربارهٔ پرهیز از دنیاطلبی

شریح قاضی می‌گوید: خانه‌ای را به هشتاد دینار خریدم به نام خود قباله کردم و گواهی بر آن گرفتم. خبرش به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید. مرا خواست و فرمودند: ای شریح شنیده‌ام خانه‌ای به هشتاد دینار خریده‌ای و بر آن قباله نوشته و چند نفر گواه گرفته‌ای؟ گفتم: آری! درست است. امام علیه السلام نگاه خشمگینانه‌ای به من کرد و فرمودند: «شریح! از خدا بترس، به زودی کسی به سوی تو خواهد آمد که نه به قبالات نگاه می‌کند و نه به امضای آن گواهان اهمیت می‌دهد. تو را از آن خانه سرگردان خارج می‌کند و در گودال قبر می‌گذارد. ای شریح! خوب تأمل کن مبادا این خانه را از مال دیگران خریده باشی و بهای آن را از مال حرام پرداخته باشی؟ در این صورت در دنیا و آخرت، خویشتن را بدبخت کرده‌ای؛ سپس فرمودند: ای شریح! آگاه باش؛ اگر هنگام خرید خانه نزد من آمده بودی، برای تو قباله‌ای می‌نوشتیم که به خرید این خانه حتی به یک درهم نیز تمایل

نداشتی. من این چنان قباله می‌نوشتیم: این خانه‌ای است که بنده ذلیل از شخص مرده‌ای که آماده کوچ به آخرت است، خریداری کرده که در سرای فریب [دنیا] در محله فانی شوندگان و در کوچه هلاک‌شدگان قرار دارد. خانه دارای چهار حد است: حد اول: به پیش‌آمدهای ناگوار [آفات و بلاها] منتهی می‌شود. حد دوم: به مصیبت‌ها [مرگ عزیزان و...] متصل است. حد سوم: به هوس‌های نفسانی و آرزوهای تباه‌کننده اتصال دارد. حد چهارم: شیطان گمراه‌کننده است و درب این خانه از حد چهارم باز می‌گردد. این خانه شخص فریفته آرزوها، از کسی که پس از مدت کوتاهی می‌میرد، به بهای خارج‌شدن از عزت قناعت و داخل‌شدن در پستی دنیاپرستی خریداری شده است»^۱.

دل سپردن به دنیا، دل بریدن از آخرت

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، یکی از مؤمنین اهل صفة [آن‌ها که کنار مسجد سکونت داشتند] به نام سعد، بسیار در فقر و ناداری به سر می‌برد و همیشه در نماز جماعت، ملازم رسول خدا بود و هرگز نمازش ترک نمی‌شد. رسول خدا وقتی او را می‌دید، دلش به حال او می‌سوخت و غریبی و تهیدستی او رسول خدا را سخت ناراحت می‌کرد. روزی به سعد فرمود: اگر چیزی به دستم برسد، تو را بی‌نیاز می‌کنم.

مدتی از این جریان گذشت. رسول خدا از اینکه چیزی نرسید تا به سعد کمک کند، سخت غمگین شد. خداوند وقتی که رسولش را این‌گونه غمگین یافت، جبرئیل را به سوی او فرستاد. جبرئیل که دو درهم همراهش بود، به حضور رسول خدا آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! خداوند آندوه تو را برای سعد دریافت، آیا دوست داری که سعد بی‌نیاز گردد؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل گفت: این دو درهم را به سعد بده و به او بگو با آن تجارت کند. پیامبر اعظم آن دو درهم را گرفته و سپس برای نماز از منزل خارج شدند. هنگام ملاقات با سعد، به

او فرمودند:

ای سعد! آیا تجارت و خرید و فروش می‌دانی؟ سعد گفت: سوگند به خدا! چیزی ندارم که با آن تجارت کنم. پیامبر دو درهم را به او داد و به او فرمود: با این دو درهم تجارت کن. او آن دو درهم را گرفت و همراه رسول خدا به مسجد رفت و نماز ظهر و عصر را خواند. بعد از نماز، پیامبر به او فرمود: برخیز به دنبال کسب رزق برو که من از وضع تو غمگین هستم. سعد برخاست و کمر همت بست و به تجارت مشغول شد. به قدری آن دو درهم برکت داشت که هر کالایی با آن می‌خرید، سود فراوان می‌کرد. دنیا به او رو آورد و اموال و ثروتش زیاد گردید و تجارتش رونق بسیار گرفت. در کنار مسجد، محلی را برای کسب و کار خود انتخاب کرد و به خرید و فروش مشغول گردید. کم‌کم رسول خدا دید که بلال حبشی وقت نماز را اعلام کرده؛ ولی سعد هنوز سرگرم خرید و فروش است. پیامبر وقتی او را به این وضع دید، به او فرمود: ای سعد! دنیا تو را از نماز باز داشت. او در پاسخ چنین توجیه کرده و گفت: چکار کنم؟ ثروتم را تلف کنم؟ به این مرد متاعی فروخته‌ام، می‌خواهم پولش را بستانم و از این مرد متاعی خریده‌ام، می‌خواهم قیمتش را بپردازم.

رسول خدا در مورد سعد آن‌چنان ناراحت و غمگین شد که این بار اندوه رسول خدا شدیدتر از آن هنگام بود که سعد در فقر و تهی‌دستی به سر می‌برد. جبرئیل بر پیامبر نازل شد و عرض کرد: خداوند اندوه تو را در مورد سعد دریافت. کدام‌یک از این دو حالت را در مورد سعد دوست داری؟ آیا حالت فقر و تهی‌دستی او و توجه او به نماز و عبادت را دوست داری؟ یا حالت دوم او را که بی‌نیاز است؛ ولی توجه به عبادت ندارد؟ پیامبر فرمودند: حالت اولی او را دوست دارم؛ زیرا حالت دوم او باعث شد که دنیایش، دینش را ربود. جبرئیل گفت: دلستگی به دنیا و ثروت، سبب آزمایش و بازدارنده آخرت است. آن‌گاه جبرئیل گفت: آن دو درهم را که به او قرض داده بودی، از او بگیر که در این صورت وضع او به حالت اول برمی‌گردد. رسول خدا به سعد فرمود: آیا نمی‌خواهی دو درهم مرا بدهی؟ سعد گفت: به جای آن دویست درهم می‌دهم. پیامبر فرمود:

همان دو درهم مرا بده. سعد دو درهم آن حضرت را داد. از آن پس دنیا به سعد پشت کرد و تمام اموالش کم کم از دستش رفت و زندگیش به حالت اول بازگشت.^۱

آن کاخ که جمشید در او جام گرفت آهو بچه کرد و رو به آرام گرفت
بهرام که گور می گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت.^۲

تمثیلات دنیا در روایات

حب دنیا مثل خوردن آب دریا

امام صادق علیه السلام: «مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْبَحْرِ الْمَالِحِ كُلَّمَا شَرِبَ الْعَطْشَانُ مِنْهُ اَزْدَادَ عَطْشًا حَتَّى يَقْتُلَهُ»^۳ مثل دنیا مانند دریای تلخ می باشد؛ هر چه تشنه از آن بخورد سیراب نمی گردد تا آن گاه که کشته شود». به قول حافظ:

تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون کجا به کوی طریقت گذر توانی کرد
جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد.

دنیاطلب همانند کرم ابریشم

امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: «مَثَلُ الْحَرِيصِ عَلَى الدُّنْيَا مَثَلُ ذَرْوَةِ الْقَزِّ، كُلَّمَا اَزْدَادَتْ عَلَى نَفْسِهَا لَفًّا كَانَ اَبْعَدُ مِنَ الْخُرُوجِ حَتَّى تَمُوتَ عَمَاءً»^۴ تمثیل افراد حریص به مال و زیورات دنیا همانند کرم ابریشمی است که هر چه اطراف خود بچرخد و بیشتر فعالیت کند و تارهای ابریشم را به دور خود بپیچد،

۱. محسن قرائتی، گناه شناسی، ص ۱۸۳.

۲. خیام.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۵۰۱.

۴. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۱۸.

خارج شدنش از بین آن تارها سخت‌تر گردد و چه بسا غیر ممکن می‌شود تا جایی که چاره‌ای جز مرگ نداشته باشد».

سایه‌ای زائل شدنی

«الدُّنْيَا ظِلٌّ زَائِلٌ؛^۱ دنیا همانند سایه‌ای است که زائل می‌شود».

بعضی سایه‌ها همانند سایه یک درخت تنومند و پرشاخ و برگ می‌باشد که ممکن است ساعت‌ها و بلکه تمام روز برای تکیه‌دهنده و سایه‌گیرنده‌اش سایه داشته باشد؛ ولی سایهٔ ابری، مانند ابر بهاری که به سرعت می‌گذرد، قطعاً سایبان مناسبی برای انسان نیست که بخواهد در سایهٔ آن استراحت کند و سریع زائل می‌شود. دنیا تکیه‌گاهی مطمئن نیست؛ زیرا همانند آن ابری است که با یک باد سریع زائل می‌شود. زندگی دنیا هم با آمدن مرگ به سرعت برق برای اهل دنیا و زخارفی که جمع نموده‌اند، تمام‌شدنی است.

بازار ضرر و زیان

حضرت علی علیه السلام فرمودند: «الدُّنْيَا سُوقُ الْخُسْرَانِ؛^۲ دنیا بازار ضررها و زیان است». چون انسان بهترین کالا که عمر و جوانی‌اش است را در آن معامله می‌کند. آقا جمال خوانساری در ذیل این حدیث می‌گوید: «دنیا کشتزار بدی است؛ یعنی غالب این است که در آن تخم بدی کاشته شود یا کسی که طالب دنیا باشد و غرض او از آن تحصیل آخرت نباشد، به غیر تخم بدی چیزی نکارد؛ چنان‌که در فقرهٔ «الدُّنْيَا سُوقُ الْخُسْرَانِ» نیز که همین مضمون است، هر دو احتمال مذکور شد».^۳

۱. آمدی، تصنیف غرر الحکم، ص ۱۳۴.

۲. همان، ص ۱۴۲.

۳. شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۰۸.

دنیاطلبی، از دام های شیطان

یکی از گام‌های شیطان دنیاطلبی است. نقل شده است وقتی پیامبر رحمت و مهربانی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مبعوث شد، ابلیس به شیاطین و یارانش گفت: امر بزرگی به وقوع پیوسته، بروید و برایم خبری از آن بیاورید. آنها رفتند و وقتی برگشتند، گفتند: از آن مطلع نشدیم. ابلیس گفت: من الآن برایتان خبر می‌آورم. رفت و گفت: محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مبعوث به رسالت شده است؛ پس شما به سوی اصحاب او بروید تا آنها را از گرویدن به او منصرف کنید. آنها می‌رفتند و می‌آمدند و می‌گفتند: ما بر اصحاب او مسلط می‌شویم؛ اما یک‌باره آنها [در وقت نماز] به نماز می‌ایستند و زحمات ما هدر می‌رود. ابلیس گفت: ناراحت مباشید، امیدوارم خدا دنیا را به روی آنها بگشاید و آن زمان است که می‌توانید [به وسیله مال پرستی و دنیاطلبی] بر آنها مسلط شوید.^۱

دام شیطان حتی برای شیخ انصاری

یکی از شاگردان شیخ انصاری رحمته اللهُ می‌گوید: زمانی که در نجف اشرف و نزد شیخ انصاری به تحصیل مشغول بودم، شبی شیطان را در خواب دیدم که طناب‌های متعددی در دست داشت. پرسیدم: این بندها برای چیست؟ پاسخ داد: اینها را به گردن مردم می‌اندازم و آنها را به سمت خویش می‌کشم و به دام می‌اندازم. روز گذشته یکی از طناب‌های محکم را به گردن شیخ مرتضی انصاری انداختم و او را از اتاقش تا وسط کوچه کشیدم؛ ولی افسوس که با وجود زحمات زیادم، شیخ از قید رها شد و برگشت. وقتی از خواب بیدار شدم، در تعبیر آن به فکر فرو رفتم. پیش خود گفتم: خوب است از خود شیخ بپرسم؛ از این رو به حضور ایشان شرفیاب شده، خواب خود را برایش باز گفتم. شیخ فرمود: شیطان راست گفته است؛ زیرا آن ملعون می‌خواست مرا فریب دهد که به لطف خدا از

دامش گریختم. دیروز من پول نداشتم، اتفاقاً چیزی در منزل لازم داشتیم، با خود گفتم: یک ریال از مال امام زمان علیه السلام نزد من موجود است و هنوز وقت مصرفش نرسیده است، قرض بر می‌دارم و روزهای بعد ادا خواهم کرد. یک ریال را برداشته و از منزل خارج شدم، همین که خواستم پول را خرج کنم، با خود گفتم: از کجا که من بتوانم این قرض را ادا کنم؟ و در همین اندیشه و تردید بودم که تصمیم خود را گرفتم، چیزی نخریدم و به خانه برگشتم و پول را سر جای خود گذاشتم.^۱

مار خوشی خط و خال

حضرت علی علیه السلام فرمودند: «فَاتِمًا مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَّةِ لَيِّنٌ مَسُّهَا شَدِيدٌ نَهْشُهَا فَأَعْرِضْ عَمَّا يُعْجِبُكَ مِنْهَا لِقَلَّةِ مَا يَصْحَبُكَ مِنْهَا وَ كُنْ أَسْرًا مَا تَكُونُ فِيهَا أَحَدَرًا مَا تَكُونُ لَهَا فَإِنَّ صَاحِبَهَا كُلَّمَا أَطْمَأَنَّ مِنْهَا إِلَى سُرُورٍ أَسْخَطَهُ مِنْهَا مَكْرُوهٌ»^۲ دنیا همانند مار است که دست بر آن بکشی نرم و لطیف است؛ ولی نیش گزنده [و زهردارش] سخت است؛ پس از آنچه از آن دنیا تو را خوش آید، کناره‌گیری کن؛ زیرا زمان اندکی با تو همراه است و در آن حال که بیشتر با آن انس و خو گرفته‌ای، در همان حال ترسناک‌تر و برکنارتر از آن باش؛ زیرا که دنیادار هر زمان به خوشی از خوشی‌های دنیا خوشحال و مسرور شد، دنیا او را به کدورتی دچار کند [و او را آزرده خاطر سازد].»

۱. روزنامه کیهان، تاریخ ۹۱/۳۰، صفحه معارف؛ به نقل از زندگی‌نامه شیخ انصاری، حسینعلی نوبان.

۲. شیخ مفید، ارشاد، ج ۱، ص ۲۲۷.

سم کشنده

حضرت علی علیه السلام فرمودند: «مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ السَّمِّ يَأْكُلُهُ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ؛^۱ همانا دنیا مانند زهر است که او را نادان می خورد. بنابراین انسان های دنیاطلب، مانند افراد نادانی هستند که خبر از خوردن سم و وارد شدن سم و زهر کشنده در بدنشان ندارند و فکر می کنند نوشیدنی به نظر گوارایی را آشامیده اند.

شیخ انصاری و جوابی زیبا

روزی مادر شیخ انصاری رحمته الله زبان به اعتراض گشود و گفت: با این همه وجوهاتی که شیعیان از اطراف نزد شما می آورند، چرا برادرت منصور را کمتر رعایت می کنی و به او مخارج مکفی نمی دهی؟ شیخ بی درنگ کلید اطاقی را که وجوه شرعی در آنجا بود، در آورده و می گوید مادر جان! هر قدر صلاح می دانی به فرزندت بده؛ ولی در روز واپسین هم جواب خدا و امام زمان علیه السلام با شما؟ مادر از این کار امتناع می نماید و به شیخ انصاری می گوید: هیچ گاه برای رفاه چند روزه فرزندم، خود را در قیامت گرفتار نخواهم کرد.^۲

ذکر مصیبت

دل بریدن اباعبدالله الحسین علیه السلام از جوان برومندش

سیره امام حسین علیه السلام در عاشورا این گونه بود که از روی رحم و شفقت، به کسانی که اذن میدان رفتن می گرفتند، در ابتدا اذن نمی دادند؛ اما این بار تفاوت داشت. به محض آنکه علی اکبر علیه السلام اجازه خواست، امام به او اذن دادند و این یعنی دل بریدن از عزیزترین هستی پدر، برای دین خدا. امام حسین علیه السلام سپس

۱. حسن بن محمد دیلمی، *ارشاد القلوب*، ج ۱، ص ۱۶.

۲. جعفر سبحانی، *سیمای فرزندگان*، ص ۴۲۷.

نگاهی ناامیدانه بر قد و بالای فرزند رشیدش کرد و آن‌گاه چشم به زیر انداخته و گریستند. امام پس از آنکه علی اکبر را روانه میدان ساخت، انگشت به آسمان بلند کرد و محاسن مبارک را به دست دیگر گرفت و این‌گونه با خدای خویش راز و نیاز نمود: «ای خدا! شاهد باش جوانی برای جنگ با این قوم به سوی آنان رفت، شبیه‌ترین مردم در خلقت، اخلاق و گفتار به رسول‌الله ﷺ است که هرگاه مشتاق دیدار رسول تو می‌شدیم، به صورت او نگاه می‌کردیم».

علی اکبر علیه السلام به سوی سپاه دشمن تاخت و رجزخوانان، جنگی سخت کرد و بسیاری از سپاهیان یزید را به خاک انداخت. کم‌کم تشنگی و زخم‌های متعدد، می‌رفت که تاب و توان از کف علی اکبر برآید که یکی از دشمنان ضربه‌ای بر سر آن حضرت وارد نمود، خون صورت ایشان را فرا گرفت، علی اکبر دست دور گردن اسب حلقه کرد تا بر زمین نیفتد؛ اما اسب در ازدحام دشمن و دشنه، بدن را به قلب دشمن برد. دشمنان دور اسب را گرفتند و از هر سوی بر پیکر عزیزش شمشیر وارد آوردند آن‌گونه که نوشته‌اند بدنش ریزریز «ارِباً ارباً» گردید. علی اکبر پدر را صدا کرد: «یا ایتاه، علیک منی السلام هذا جدی رسول الله؛ پدرجان، خداحافظ، این جدم رسول الله است که به بالینم آمده و جامی پر از آب به من می‌نوشاند. امام علیه السلام به سرعت خود را به پیکر علی اکبر رساند و صورت به صورت وی گذاشت و فرمود: علی الدُّبِّیا بَعْدَک العَفَا؛ بعد از تو ای پسر من اف بر این دنیا باد».^۱

افتادنت از زین پدرت را به زمین زد برخیز و گرنه پدرت می‌رود از دست
برخیز که عمه نبرد دست به معجر اکبرم! برخیز به جان من و این عمهات^۲

۱. برگرفته از لهوف و نفس‌المهموم.

۲. علی اکبر لطیفیان.

رضایت اباعبدالله الحسین علیه السلام در شهادت کودک شش ماهه اش

امام حسین علیه السلام برای وداع به طرف خیمه‌ها آمدند و با خانواده و خواهرانشان خداحافظی نمودند. ام‌کلثوم عرض کرد: برادرم، این کودک (عبدالله رضیع علی‌اصغر) سه روز است که آب نیاشامیده، از این قوم برای او شربت آبی تهیه فرما!

امام حسین علیه السلام علی‌اصغرش را در آغوش گرفت و به سوی قوم رفت. خطاب به قوم فرمود: «شما برادر و فرزندان و یارانم را کشتید و از آنها جز این کودک باقی نمانده که از شدت تشنگی مثل مرغ، دهان باز می‌کند و می‌بندد؛ این کودک که گناه ندارد، نزد شما آورده‌ام تا به او آب بدهید». «یا قوم ان لم ترحمونی فارحموا هذا الطفل اما ترونه کیف یتلظى عطشا؛ ای قوم اگر به من رحم نمی‌کنید، به این کودک رحم کنید. آیا او را نمی‌بینید که چگونه از شدت و حرارت تشنگی، دهان را باز و بسته می‌کند».

هنوز سخن امام تمام نشده بود، به اشاره عمرسعد، حمله‌بن‌کاهل اسدی گلوی نازک او را هدف تیر سه‌شعبه‌اش قرار داد که تیر به گلو اصابت کرد. «فذبح الطفل من الوريد الی الوريد او من الاذن الی الاذن؛ از شریان چپ تا شریان راست علی‌اصغر بریده شد و یا از گوش تا گوش او ذبح گردید». حضرت نگاهی به کودک غرق در خون انداختند و دست به زیر گلوی علی‌اصغر بردند و خون‌ها را به آسمان پاشیدند.

مصیبت جگرسوز علی‌اصغر به قدری بر امام حسین علیه السلام سخت بود که آن حضرت در حالی که گریه می‌کرد، به خدا متوجه شد و عرض کرد: «خدایا خودت بین ما و این قوم داوری کن. آنها ما را دعوت کردند تا ما را یاری کنند؛ ولی به کشتن ما اقدام می‌کنند». دلیل دیگری بر شدت سختی این مصیبت اینکه امام حسین علیه السلام هنگامی که به شهادت رسید، در روز یازدهم محرم، سکینه کنار پیکرهای شهدا آمد و گریه کرد تا بیهوش شد. امام حسین علیه السلام در عالم بی‌هوشی

به سکینه اشعاری آموخت تا برای شیعیان بخواند. دو شعر از آن اشعار این است:
 لیتکم فی یوم عاشوراء جمعا تنظرونی کیف أستسقی لطفلی فأبوا أن یرحمونی
 وسقوه سهم بغی عوض الماء المعین یا لرزء ومصاب هد أركان الحجون

«ای کاش در روز عاشورا همه شما بودید و می‌دیدید که چگونه برای کودکم طلب آب کردم، قوم به من رحم نکرد و به جای آب گوارا، کودکم را با تیر [خون] ظلم سیراب کردند. این حادثه آن‌چنان جانسوز و سخت و طاقت‌فرسا است که پایه‌های کوه‌های مکه را خراب کرد».^۱

کمان حرمله قدّم کمان کرد گل نشکفتهٔ من را خزان کرد
 عجب تیری به حلقومش نشست که راهم را به سوی خیمه بسته
 الهی حرمله از غم بسوزی که دیگر حنجر طفلی ندوزی
 به چشم خویش می‌کردم نظاره گلوی اصغرم شد پاره‌پاره

دلیری و شجاعت

مقدمه

یکی از ویژگی‌های پیامبران بزرگ الهی و امامان معصوم علیهم‌السلام شجاعت و دلیری بی نظیر آنها بوده است که همواره برای انجام رسالت خویش از آن سود می‌جستند. برای نمونه حضرت ابراهیم علیه‌السلام به تنهایی مقابل انبوه معاندین و بت‌پرستان ایستاد و به دنبال تحقیر بت‌ها با صراحت به مشرکان فرمود: «وَ تَاللّٰهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ؛^۱ و به خدا سوگند! در غیاب شما نقشه‌ای برای نابودی بت‌هایتان می‌کشم».

امام حسین علیه‌السلام نیز که میوه‌ای برآمده از خاندان فضیلت و دارای همه فضایل پیامبران الهی و اهل بیت عصمت و طهارت است، با پیروی از پدران خویش از خواری و ذلت خودداری نمود و درس سربلندی، شهامت و دلیری را از کودکی تا لحظه شهادت به پیروانش آموخت.

در زیارتنامه‌های متعدد به صفت شجاعت سیدالشهدا و یاران او اشاره شده است؛ از قبیل «بَطَّلَ الْمُسْلِمِينَ»، «فُرْسَانُ الْهَيْجَاءِ»، «لِيُوثُ الْغَابَاتِ» که آنان را با عنوان قهرمان مسلمانان، تک‌سواران نبرد، شیران بیشه شجاعت و ... ستوده‌اند.^۲

۱. انبیاء: ۵۷.

۲. زیارت امام حسین علیه‌السلام در نیمه رجب، مفاتیح‌الجنان، ص ۴۴۱ و ۴۴۶.

امام علی علیه السلام: «الْسَخَاءُ وَ الشَّجَاعَةُ غَرَائِزُ شَرِيفَةٌ، يَضَعُهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ فِيمَنْ أَحَبَّهُ وَ اَمْتَحَنَهُ»^۱ سخاوت و شجاعت خصلت‌های والایی هستند که خداوند سبحان آن دو را در وجود هر کس که دوستش داشته و او را آزموده باشد، می‌گذارد».

دلیری ز هشیار بودن بود دلاور سزای ستودن بود^۲

معنای دلیری و شجاعت

شجاعت و دلیری در لغت به معنای داشتن قوت قلب در هنگام سختی است؛^۳ ولی در اصطلاح، شجاعت از بزرگ‌ترین کمالات نفسانی است. این حالت حد تعادل قوهٔ غضبیه می‌باشد و حد افراط آن را تهور و بی‌باکی گویند و حد تفریط آن همان جبن و ترسویی است و آن روی گردانیدن و ترس از چیزهایی است که نباید از آنها ترسید.^۴ به گفتهٔ سعدی: نه چندان نرمی کن که بر تو دلیر شوند و نه چندان درشتی که از تو سیر گردند.

دلیری و شجاعت در قرآن

شجاعت در راه دین خدا

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»^۵ ای گروهی که ایمان آورده‌اید، هر که از شما از

۱. آمدی، غررالحکم، ج ۲، ص ۵۶، ح ۱۸۲۰.

۲. فردوسی.

۳. ابن منظور، لسان العرب، ج ۸، ص ۱۷۳.

۴. ناصر مکارم شیرازی، اخلاق اسلامی در نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۴۱.

۵. مائده: ۵۴.

دین خود مرتد شود، به زودی خدا قومی را که دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست می‌دارند و نسبت به مؤمنان سرافکنده و فروتن و نسبت به کافران سرافراز و مقتدرند، به نصرت اسلام برمی‌انگیزد که در راه خدا جهاد کنند و در راه دین از نکوهش و ملامت احدی باک ندارند».



۱. رفتار مسلمان، نرمش با برادران دینی و سرسختی در برابر دشمن است:

«أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ؛

۲. کسی که ایمان واقعی دارد، هرگز در برابر کافران احساس حقارت

نمی‌کند: «أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ»^۱.

محبوبیت نزد خدا به دلیل شجاعت و دلیری در دفاع از حریم اسلام

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُيُوتٌ مَرصُوصٌ؛^۲ البته

خدا آن مؤمنان را که در صف جهاد مانند سد آهنین همدست و پایدارند، بسیار دوست می‌دارد».

شجاعت صفت مؤمنین

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ؛^۳

محمد ﷺ فرستاده خداست و یاران و همراهانش بر کافران بسیار سخت و با یکدیگر بسیار مشفق و مهربانند».

۱. برگرفته از تفسیر نور، ج ۳، ص ۱۰۹.

۲. صف: ۴.

۳. فتح: ۲۹.

نشانه‌ها و آثار شجاعت و دلیری

حضور در میادین کارزار

امام صادق علیه السلام: «ثَلَاثَةٌ لَا تُعْرَفُ إِلَّا فِي ثَلَاثِ مَوَاطِنَ: لَا يُعْرَفُ الْحَلِيمُ إِلَّا عِنْدَ الْغَضَبِ وَلَا الشُّجَاعُ إِلَّا عِنْدَ الْحَرْبِ وَلَا أُخٌ إِلَّا عِنْدَ الْحَاجَةِ؛^۱ سه کس اند که جز در سه جا شناخته نمی‌شوند: بردبار جز در هنگام خشم، شجاع جز در جنگ و برادر جز در هنگام نیازمندی».

خردورزی

امام علی علیه السلام: «لَا أَشْجَعُ مِنْ لَبِيبٍ؛ شجاع‌تر از خردمند وجود ندارد».^۲

عزتمندی

امام علی علیه السلام: «الشَّجَاعَةُ عِزٌّ حَاضِرٌ، الْجُبْنُ ذُلٌّ ظَاهِرٌ؛ شجاعت عزتی است آماده، ترس ذلتی است آشکار».

امام علی علیه السلام: «جُبِلَتِ الشَّجَاعَةُ عَلَى ثَلَاثِ طَبَائِعَ، لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ فَضِيلَةٌ لَيْسَتْ لِلْآخَرَى: أَسْخَاءٌ بِالنَّفْسِ وَالنَّفَّةُ مِنَ الذُّلِّ وَطَلَبُ الذِّكْرِ ...»^۳؛ شجاعت بر سه خصلت سرشته شده که هر یک از آنها فضیلتی دارد که دیگری فاقد آن است: از خودگذشتگی، تن ندادن به خواری و ذلت و نامجویی».

امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «مَوْتُ فِي عِزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ»^۴؛ مردن در سایه عزت، بهتر است از زندگی با ذلت».

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۲۲۹، ح ۹.

۲. آمدی، غرر الحکم، ج ۶، ص ۳۷۳، ح ۱۰۵۹۱.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۵۲، ح ۵۷۲.

۴. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۳۲۳.

۵. مرعشی نجفی، ملحقات احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۶۰۱.

راستی

امام علی علیه السلام: «مَا السَّيْفُ الصَّارِمُ فِي كَفِّ الشُّجَاعِ بِأَعَزَّ لَهُ مِنَ الصِّدْقِ؛^۱ شمشیر بُرنده در دست شجاع برای او دشمن شکن تر از راست گویی نیست».

غیرت

امام علی علیه السلام: «ثَمَرَةُ الشَّجَاعَةِ الْغَيْرَةُ؛^۲ غیرت، میوه شجاعت است».

بوتری بر خشم

رسول اکرم صلی الله علیه و آله: «الْصَّرَعَةُ كُلُّ الصَّرَعَةِ الَّتِي يَغْضَبُ فِيهَا غَضَبُهُ وَيَحْمَرُّ وَجْهُهُ وَيَقْشَعِرُّ شَعْرُهُ فَيَصْرَعُ غَضَبَهُ؛^۳ کمال دلیری آن است که کسی خشمگین شود و خشمش شدت گیرد و چهره‌اش سرخ شود و موهایش بلرزد؛ اما بر خشم خود چیره گردد».

غلبه بر هوای نفس

«أَشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ؛^۴ شجاع‌ترین مردم کسی است که بر هوای نفس خود غلبه پیدا کند».

نمونه‌هایی از شجاعت و دلیری مردان خدا

آیت الله مدرس

روزی رضاشاه از روی مزاح و شوخی در مجلس، دست بر جیب مدرس

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۹۶، ح ۳۸۷.

۲. غرر الحکم، ج ۳، ص ۳۲۸، ح ۴۶۲۰.

۳. نهج الفصاحه، ح ۱۸۷۲.

۴. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۴.

گذاشت و گفت: آقا! جیب شما خیلی بزرگ است. مدرّس جواب داد: بزرگ است؛ ولی ته دارد، جیب شماست که ته ندارد.

فرستادهٔ دولت انگلیس به مدرّس پیغام داد: اگر دست از رضاخان برداریم، آیا شما نیز دست از مخالفت با سیاست‌های ما برمی‌دارید؟ مدرّس گفت: وقتی شما او را رها کنید، تازه من او را می‌چسبم.^۱

نواب صفوی؛ رهبر فداییان اسلام

روز ملاقات نواب با شاه فرا رسید. محمود جم به نواب گفت: ملاقات اعلی‌حضرت تشریفاتی دارد. زمانی که به نزد ایشان رفتید، تعظیم کنید و با سربازهایی که به شما سلام نظامی می‌دهند، به گونه‌ای برخورد کنید تا افسرهای ما دل‌سرد نشوند؛ ساعت ملاقات شما یک ربع است.

نواب به او پاسخ داد: لازم نیست شما بگویید، خودم می‌دانم. رهبر فداییان بی‌توجه به سخنان وزیر دربار در پاسخ سلام افسران، در حالی که دستش را بالا گرفته بود، گفت: سرباز اسلام باشید و در راه اسلام حرکت کنید. شاه در کنار درخت ایستاده بود؛ نواب جلو رفت. جم گفت: تعظیم کن. نواب خیلی آرام گفت: خفه شو. پس از سلام نواب، شاه به او دست داد و گفت: آقای نواب صفوی! ما از فعالیت‌های شما در عراق باخبر هستیم. نواب فوراً پاسخ داد: برای مسلمان، همه کشورهای اسلامی یکی است؛ نجف، ایران، مصر و مراکش همه جای دنیای اسلام، خاک مسلمانان است. وظیفه مسلمان این است که کارش را انجام دهد. دوباره شاه پرسید: آقای نواب صفوی چه می‌خوانید؟ من شنیده‌ام شما طلبه هستید و درس می‌خوانید. ما آمادگی داریم هزینه تحصیل شما را تأمین کنیم. نواب دستش را محکم بر روی میز کوبید و گفت: من درس هستی و سپاه‌مشق زندگی می‌خوانم و مردم مسلمان ایران این‌قدر غیرت دارند که این سرباز کوچک امام زمان علیه‌السلام را خودشان اداره کنند؛ اما من به شما نصیحت می‌کنم:

۱. برگرفته از حاضر جوابی‌های شهید مدرس.

این دغل دوستان که می‌بینی مگس‌انند گرد شیرینی
 شما باید از فلسطین حمایت کنید. شما با مردم مظلوم و فقیر باشید.
 پس از پایان وقت ملاقات نواب، شاه به وزیر دربار گفت: این سید مثل یک
 افسر که با سرباز صحبت می‌کند، با من صحبت کرد و اصلاً انگار نه انگار شاهی
 وجود دارد. این چه کسی بود اینجا فرستاده بودی؟^۱

دکتر مصطفی چمران

وقتی جنگ شروع شد، به فکر افتاد برود جبهه. نه توی مجلس بند می‌شد و
 نه وزارت‌خانه. رفت پیش امام. گفت: باید نامنظم با دشمن بجنگیم تا هم نیروها
 خودشان را آماده کنند، هم دشمن نتواند پیش بیاید. برگشت و همه را جمع کرد.
 گفت: آماده شوید همین روزها راه می‌افتیم. پرسیدیم امام؟ گفت: دعایمان
 کردند.^۲

اسوه‌های شجاعت

شجاعت امام حسین علیه السلام در روز عاشورا

شجاعت و دلیری مردان خدا سرچشمه گرفته از حماسه کربلا و مکتب
 انسان‌ساز عاشورا است که الهام‌بخش مردان خدا در طول تاریخ درخشان اسلام
 بوده و خواهد بود. اسوه‌های شجاعت در روز عاشورا درس مردانگی و عشق و
 ایثار را به پیروان خود در طول تاریخ آموخته‌اند. در روز عاشورا آن چنان شجاعتی
 از امام حسین علیه السلام بروز کرد که زبانزد دوست و دشمن شد؛ چنان که
 عبدالله بن عمار گفته است: من هرگز کسی را ندیدم که مانند حسین علیه السلام، همه
 فرزندان، اهل بیت و یارانش کشته شده باشند؛ اما با هیبت و شجاعتی بی‌نظیر بر

۱. منبع: جمعیت فداییان اسلام.

۲. برگرفته از چمران، ج ۱ از مجموعه کتب یادگاران.

سپاه دشمن - که بنا به روایتی بالغ بر سی‌هزار نفر بودند - حمله کند و آنها چون فوج ملخ در مقابلش پراکنده شوند.^۱ حمیدبن مسلم می‌گوید: به خدا سوگند! در عمرم هیچ مردی را ندیدم که همه عزیزان و یارانش کشته شده باشند و همانند حسین بن علی علیه السلام با دلآوری تمام با دشمن به مبارزه پردازد. دشمنان از هر طرف به او حمله می‌کردند؛ اما او بدون ترس با تمام وجود با آنها می‌جنگید و به هر طرف حمله می‌کرد، سپاهیان یزید همچون روباه از برابر او می‌گریختند. حتی نقل شده است عمر سعد از مشاهده نوع جنگ تن به تن آن حضرت شگفت‌زده و هراسان شده بود؛ در نتیجه به لشکریان خود دستور داد به طور دسته‌جمعی به امام علیه السلام یورش ببرند؛ چون می‌دانست در جنگ تن به تن کسی را یارای مقاومت برابر آن حضرت نبود.^۲

جهان بینش و عرفان حسین است	روان عالم امکان حسین است
ولی اعظم یزدان حسین است	ابوالاحرار و آقای شهیدان
فروزان گوهر رخشان حسین است	ز بحر قدرت بی‌انتهایی
یگانه فارس میدان حسین است	به میدان ثبات و استقامت
خرد مبهوت و حیران حسین است. ^۳	از آن حریت و از آن شجاعت

دلیری و شجاعت در کلام پرچم‌دار سپاه امام حسین علیه السلام

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام در تمام لحظات سرنوشت‌ساز واقعه کربلا در کنار برادرش امام حسین علیه السلام بود و نیرومندترین، دلیرترین و اندیشمندترین فرمانده سپاه امام حسین علیه السلام به شمار می‌آمد. عصر روز تاسوعا، شمر بن ذی‌الجوشن امان‌نامه‌ای برای حضرت عباس علیه السلام و برادران مادریش جعفر، عثمان و عبدالله علیه السلام آورد و از آنان درخواست کرد سپاه امام حسین علیه السلام را رها

۱. محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۴۵.

۲. شیخ جعفر شوشتری، الخصائص الحسينیه و المنزایا المظلوم، ص ۴۵.

۳. سرودهٔ مرجع تقلید حضرت آیت‌الله صافی گلپایگانی دربارهٔ شجاعت امام حسین علیه السلام.

کرده و به اردوی عمرسعد پیوندند و یا طرفین را رها کرده و به وطن خویش برگردند.

حضرت عباس علیه السلام و برادرانش، شمر را از خود راندند و به وی پاسخ منفی دادند. حضرت عباس علیه السلام به او فرمود: بریده باد دست‌های تو و لعنت باد بر امان- نامه‌ای که برای ما آورده‌ای. ای دشمن خدا! ما را امر می‌کنی دست از یاری حسین علیه السلام برداریم و سر در طاعت ملعونان و فرزندان آنان درآوریم؟ آیا ما را امان می‌دهی؛ ولی برای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله امانی نیست؟^۱

همچنین در شب عاشورا هنگامی که امام حسین علیه السلام از تمامی یاران خویش درخواست کرد تا از تاریکی شب استفاده کرده و اردوی وی را ترک گویند و به خانه و کاشانه خویش برگردند و او را تنها گذارند؛ نخستین کسی که اعلام وفاداری و جان‌نثاری کرد، ابوالفضل العباس علیه السلام بود. وی عرض کرد: ای امام! برای چه تو را ترک گوئیم؟ آیا پس از تو زندگی کنیم؟ خداوند هرگز نگذارد که ما چنین کنیم و تو را در برابر دشمنانت تنها گذاریم. ما با تو می‌مانیم و تا آخرین نفس از تو حمایت می‌کنیم.^۲

نام تو که عشق ناب دارد عباس علیه السلام خاصیت آفتاب دارد عباس علیه السلام
ما تشنه یک جرعه سخاوت هستیم مشک تو هنوز آب دارد عباس علیه السلام^۳

ذکر مصیبت

حضرت عباس علیه السلام روز عاشورا فداکاری عظیمی از خود بر جای گذاشت و تا زنده بود، اجازه ندادند صدمه‌ای به امام حسین علیه السلام و خیمه‌گاهش وارد گردد و سرانجام در حالی که برای کودکان خیمه‌گاه آب می‌آورد، به دست دشمنان خدا

۱. شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۳۷.

۲. شیخ مفید، الارشاد، ص ۴۴۳؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۳۷.

۳. سید حبیب نظاری.

به شهادت رسید. ابتدا دست راست و سپس دست چپش از بدن قطع شد و تیری به چشمش اصابت کرد و عمودی آهنین بر فرق سرش فرود آمد و او را از بالای زمین اسب بر زمین انداختند و بدن شریفش را آماج نوک نیزه و تیغ شمشیر قرار دادند. عباس بن علی علیه السلام در آن هنگام فریاد برداشت: برادرم حسین علیه السلام! مرا دریاب. امام حسین علیه السلام هنگامی که بر بالین بدن قطعه‌قطعه شده برادرش رسید، بسیار متأثر و اندوهگین شد و در فراقش گریست و دست بر کمر خویش نهاد و فرمود: «الآن انكسر ظهري و قلت حيلتي؛^۱ اکنون پشتم شکست و چاره‌ام به پایان رسید».

برادر با برادر دست می‌داد برای بار آخر دست می‌داد
چه احساس قشنگی ظهر آن روز به عباس دلاور دست می‌داد.^۲

۱. شیخ عباس قمی، *منتهی الآمال*، ج ۱، ص ۳۸۵.

۲. علی اکبر رشیدی.

عزت

معنای عزت

در قاموس قرآن، عزت به معنی توانایی و در مقابل ذلت بیان شده است. از کلمات اهل لغت به دست می‌آید شیء کمیاب را از آن‌رو عزیز و عزیزالوجود گویند که آن در حالت توانایی قرار گرفته و رسیدن به آن سخت است.^۱

علامه طباطبایی در *المیزان* در تفسیر آیه «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا»^۲ آورده است: راغب در کتاب *مفردات* می‌گوید: «عزت» به معنای آن حالتی است که نمی‌گذارد انسان شکست بخورد و مغلوب واقع شود و از همین قبیل است که می‌گویند: «ارض عزار»؛ زمین سخت. در معنای عزت، اصل صلابت است. عزت به معنی غیرت و حمیت نیز آمده است. عزت در معنای اینکه چیزی قاهر باشد و نه مقهور، یا غالب باشد و شکست‌ناپذیر، ویژه خدای عزوجل است؛ چون غیر از خداوند متعال هر کسی را فرض کنی، در ذاتش فقیر و در نفسش ذلیل است و چیزی که نفسش در آن باشد، مالک نیست؛ مگر آنکه خدا به او رحم کند و سهمی از عزت به او بدهد؛ بنابراین هرکس که عزت می‌خواهد، باید از خدای تعالی بخواهد.^۳

۱. سید علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، ج ۳، ص ۳۳۸ - ۳۳۹.

۲. فاطر: ۱۰.

۳. *المیزان*، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۱۷، ص ۲۲۷.

عزت در قرآن کریم

۱. عزت فقط در دست خداست

«وَلَا يَخْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛^۱ سخنانی که مشرکین [در افتخار و بالیدن به خدایانشان] می‌گویند، تو را ای پیامبر غمگین نسازد که عزت همه‌اش از خدا است و تنها شنوایی و دانایی از آن اوست.»



(الف) هدف تبلیغات دشمن، تحقیر دین و امت اسلامی است؛ ولی خداوند پیامبر را دلداری داده و کفار را به این هدف نمی‌رساند: «لَا يَخْزُنُكَ قَوْلُهُمْ»؛

(ب) مؤمن نباید تحت تأثیر تبلیغات مسموم کفار قرار گیرد و احساس ضعف کند: «لَا يَخْزُنُكَ قَوْلُهُمْ»؛

(ج) خداوند پشتیبان اولیای خویش است و پیروزی مکتب و پیامبران را تضمین کرده است: «لَا يَخْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ»؛

(د) عزت به دست خداست و با گفته‌های این و آن نمی‌شکند: «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ».

۲. عزت در قطع وابستگی از کفار است

«الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِئْتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا؛^۲ منافقان را بشارت ده که برایشان عذابی دردناک است. آنان که کافران را به جای مؤمنان، سرپرست و دوست خود می‌گیرند، آیا عزت را نزد آنان می‌جویند؟ همانا عزت به تمامی از آن خداست.»

۱. یونس: ۶۵.

۲. نساء: ۱۳۹.



الف) عزت را در وابستگی به کفار جستن، خصلتی منافقانه است: «الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ...»؛

ب) هرگونه ایجاد رابطه با کفار ممنوع است: «يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ»؛
 ج) در سیاست خارجی، به جای گسترش روابط با کشورهای کفر، در فکر برقراری روابط با کشورهای اسلامی باشیم: «يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ».

۳. عزت واقعی نزد خداست و نه در دستان مردم

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً»؛ هر کس خواهان عزت است؛ پس عزت همه از آن اوست [و به هر که بخواهد، می‌دهد] تنها سخن [و عقیده] پاک به سوی او بالا می‌رود و کار شایسته آن را بالا می‌برد و کسانی که برای انجام بدی‌ها نقشه می‌کشند، برایشان عذاب سختی است و نیرنگ آنان است که تباه می‌شود».



الف) عزت واقعی، نزد خداست و نه پیش مردم: «فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً»؛
 ب) عزت واقعی در سایه ایمان و عمل صالح است: «فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً ...
 الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ»؛
 ج) میان عقیده با عمل رابطه تنگاتنگ است و در یکدیگر اثر می‌گذارند:
 «الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»؛

(د) راه مؤمنان که عزت را به وسیله ایمان و عمل صالح می‌جویند، راه رشد و تکامل است: «يَصْعَدُ - يرفع» و راه دیگران که عزت را از طریق فریب و نیرنگ می‌خواهند، محو و هلاکت است: «يَبُورُ»؛
(ه) هیچ‌کس با نیرنگ و گناه به عزت نمی‌رسد: «يَبُورُ».

۴. عزت در انحصار خدا، پیامبر و مؤمنان است

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^۱ و حال آنکه عزت ویژهٔ خدا و رسول و اهل ایمان است؛ ولی منافقان از این معنی آگاه نیستند».



(الف) منافقان، در صدد براندازی حکومت اسلامی هستند: «لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ»؛

(ب) منافقان، خود را عزیز و پیامبر و مؤمنان را ذلیل می‌دانند: «لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ»؛

(ج) خداوند، پیروزی و عزت مؤمنان را به شرط مؤمن ماندن تضمین کرده است: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَ...»؛

(د) عزت در انحصار خدا، پیامبر و مؤمنان است: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَ لِّلْمُؤْمِنِينَ»؛

(ه) به یاهوسرای دشمن پاسخ دهید و به کسانی که خود را عزیزترین مردم و پیامبر را ذلیل‌ترین می‌پندارند، بگویید: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»؛

و) منافقان از شناخت حقایق عاجزند. نه قدرت درک این مطلب را دارند که خداوند در برابر تحریم اقتصادی، مؤمنان را روزی می‌دهد: «لَا يَفْقَهُونَ» و نه اینکه عزت حقیقی از آن اهل ایمان است: «لَا يَعْلَمُونَ».

عزت در روایات

۱. قَالَ الْإِمَامُ الْبَاقِرُ عليه السلام: «الْمُؤْمِنُ أَصْلَبُ مِنَ الْجَبَلِ»^۱ خداباوران سخت‌تر از

کوه هستند.

۲. قَالَ الْبَاقِرُ عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْطَى الْمُؤْمِنَ ثَلَاثَ خِصَالٍ: الْعِزَّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالْفَلَاحَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالْمَهَابَةَ فِي صُدُورِ الظَّالِمِينَ»^۲ خداوند متعال سه خصلت به مؤمن عنایت فرموده است: الف) عزت دنیا و آخرت؛ ب) رستگاری و پیروزی دنیا و آخرت؛ ج) ترس و مهابت مؤمن در دل ستمگران.

۳. قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: «شَرَفَ الْمُؤْمِنِ صَلَاتُهُ بِأَيْلٍ وَعِزُّهُ كَفُّ الْأَذَى عَنِ

النَّاسِ»^۳ شرافت مؤمن در گرو نماز شب و عزت او در گرو خودنگهداری از آزار مردم است.

۴. قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: «مَنْ أَرَادَ عِزًّا بِأَيْلٍ وَعَشِيرَةٍ، وَغِنًى بِمَالٍ وَهَيْبَةً بِمَلِكٍ

سُلْطَانٍ فَلْيُنْقَلْ مِنْ ذَلِكَ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَتِهِ»^۴ هر که می‌خواهد بدون ایل و تبار عزتمند باشد و بدون مال و ثروت بی‌نیاز باشد و بدون قدرتی هیبت و شکوه داشته باشد، باید از خودداری معصیت خدا به عزت طاعت او درآید.

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۴۱.

۲. همان، ج ۸، ص ۲۳۴.

۳. شیخ صدوق، الخصال، ج ۶، ص ۱۸.

۴. همان، ص ۱۶۹.

۵. قال الصادق عليه السلام: «قَالَ إِنَّ اللَّهَ فَوَّضَ إِلَيَّ الْمُؤْمِنِ أَمْرَهُ كُلَّهُمَا وَ لَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يَكُونَ ذَلِيلًا؛^۱ همانا خداوند متعال امور مؤمن را به او واگذار نموده؛ اما به او اجازه ذلیل‌بودن را نداده است».

۶. قال علی عليه السلام: «مَنْ بَدَّلَ عِرْضَهُ ذُلًّا؛^۲ هر کس آبرویش را بدهد، حقیر می‌شود».

۷. قال علی عليه السلام: «سَاعَةٌ ذُلٌّ لَا تَفِي بَعَزَ الدَّهْرِ؛^۳ لحظه‌ای ذلت برابر با عزت روزگار نیست».

فواید و آثار عزت

۱. سربلندی و افتخار؛ ۲. دشمن‌کوبی؛ ۳. نائل‌شدن به ثواب جهاد فی سبیل‌الله و شهادت در راه خدا؛ ۴. اقامه دین؛ ۵. شوکت و جایگاه اجتماعی؛ ۶. استقلال شخصیت؛ ۷. قدرت تصمیم‌گیری و مدیریت؛ ۸. تن به امور پست و پایین‌ندان؛ ۹.^۴ قدرت‌یافتن برای عبور از بحران‌ها و مشکلات؛ ۱۰. پناه مردم‌بودن؛ ۱۱. صدق و راستی.^۵

علائم و نشانه‌های بی‌عزتی

۱. اضطراب در هنگام نزول مشکل؛ ۲. متزلزل‌شدن به هر چیزی؛ اگر چه جزئی باشد؛ ۳. عاجز ماندن در برابر وقایع؛ ۴. سهل‌انگاری در نهی از منکر؛

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۷۲.

۲. آمدی، غرر الحکم، ج ۵، ص ۱۴۳.

۳. همان، ج ۴، ص ۱۳۳.

۴. «النَّفْسُ الدِّيْبِيَّةُ لَا تَتَفَكَّرُ عَنِ الدَّنَائَاتِ؛ کسی که فرومایه است، از کارهای پست جدایی ندارد».

(فهرست غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۱۷).

۵. سیدالشهدا عليه السلام فرمود: «الصِّدْقُ عَزٌّ وَالْكَذِبُ عَجْزٌ؛ صداقت، بزرگواری و دروغ، عجز و ناتوانی است».

۵. فرار از جنگ؛ ۶. گداصفتیغ ۷. چشم داشت به دست و مال مردم؛ ۸. تن دادن
اختیاری به خواری؛ ۹. مغلوب شهوت خود شدن؛ ۱۰. دورویی؛^۴
۱۱. دروغ گویی؛^۵ ۱۲. غیبت کردن.^۶

داستان‌های درباره عزت

۱. روزی ابراهیم خلیل علیه السلام وقتی به خانه بازگشت، مرد یا شبیه مردی را در خانه دید، پرسید: کیستی و با اجازه چه کسی وارد خانه شده‌ای؟ او سه بار جواب داد: با اجازه پروردگار به خانه وارد شده‌ام. حضرت ابراهیم علیه السلام دریافت که او جبرئیل است. خدا را شکر کرد. جبرئیل گفت: خداوند مرا به سوی بنده‌ای فرستاده تا او را که خلیل خود نموده، مژده بدهم. ابراهیم فرمود: او کیست تا خدمت‌گذار گردم. جبرئیل فرمود: او تو هستی. ابراهیم گفت: برای چه خلیل خدا شده‌ام؟ جبرئیل فرمود: «برای اینکه هرگز از کسی تقاضا و سؤال نکرده‌ای و هرگز

۱. امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: «حاجت خواستن از مردم، سبب سلب عزت خواهد شد و قطع امید از آنچه در دست مردم است، مایه عزت مؤمن در دینش می باشد». (بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۲).

۲. پیامبر اکرم، فرمودند: «أَطْلُبُوا الْحَوَائِجَ بِعِزَّةِ الْأَنْفُسِ؛ حاجت‌هایتان را بخواهید؛ ولی عزت نفس خود را از دست ندهید».

۳. وَعَقَّتُهُ عَلَى قَدَرٍ غَيْرَتِهِ؛ پاک‌دامنی هر کسی به اندازه غیرت اوست».

۴. علی علیه السلام می فرماید: «نَفَاقُ الْمَرْءِ مِنْ ذَلِّ يَجِدُهُ فِي نَفْسِهِ؛ دورویی ناشی از حقارت و ذلتی است که منافق آن را در خود احساس می کند». (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۵۸، حدیث ۱۰۴۸۵).

۵. پیامبر اکرم، در این باره می فرماید: «لَا يَكْذِبُ الْكَاذِبُ إِلَّا مِنْ مَهَانَةِ نَفْسِهِ عَلَيْهِ؛ دروغ گو دروغ نمی گوید؛ مگر به سبب حقارتی که در وجودش احساس می کند». (بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۱۲).

۶. امام علی علیه السلام می فرماید: «الْغَيْبَةُ جُهْدُ الْعَاجِزِ؛ غیبت حداکثر کوشش‌های آدم‌های ناتوان است».

کسی از تو سؤال نکرد؛ مگر اینکه پاسخ مثبت به او دادی».^۱

۲. یکی از کسانی که مصداق بارز این آیه «أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةً لَّائِمًا» می‌باشد، سردار اسرای جنگ تحمیلی مرحوم حجت‌الاسلام ابوترابی است که در ایام اسارت با عزت تمام کاروان اسرا را رهبری کرد. این روحانی بزرگوار در اسارت وقتی مسئول صلیب سرخ جهانی از ایشان سؤال می‌کند آیا شکنجه می‌شوید؟ چیزی نمی‌گوید. می‌پرسد شکنجه نمی‌شوید؟ باز چیزی نمی‌گوید و در جواب مأمور عراقی که سؤال می‌کند چرا جواب مأمور صلیب سرخ را ندادی؟ می‌گوید: جنگ ما و شما بین دو مسلمان است و لازم نیست کفار از مسائل بین ما مسلمانان خبردار شوند. او کسی بود که مأمورین صلیب سرخ او را مسیح ایران می‌شناختند و بعد از جنگ تحمیلی برای دیدن او به ایران می‌آمدند.^۲

۳. داستان جالبی از شیخ رجبعلی خیاط نقل شده که فرمود: «زمانی دنبال علم کیمیا بودم، مدتی ریاضت کشیدم تا به بن‌بست رسیدم و چیزی دستگیرم نشد؛ سپس در عالم معنا این آیه عنایت شد: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا». هر کس سربلندی می‌خواهد، سربلندی یکسره از آن خداست؛ عرض کردم: من علم کیمیا می‌خواستم. عنایت شد: علم کیمیا را برای عزت می‌خواهند و حقیقت عزت در این آیه است؛ خیالم راحت شد.

چند روز بعد از این جریان، دو نفر [اهل ریاضت] به در منزل مراجعه و جویای بنده شدند؛ پس از ملاقات گفتند: دو سال است در زمینهٔ علم کیمیا تلاش کرده‌ایم و به بن‌بست رسیده‌ایم، متوسل به حضرت رضا علیه السلام شده‌ایم، ما را به شما إحاله داده‌اند! شیخ تبسمی کرد و داستان فوق را برای آنان تعریف کرد و

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۳.

۲. سخنرانی حجت‌الاسلام پناهیان در رادیو معارف.

افزود: «من برای همیشه خلاص شدم، حقیقت کیمیا تحصیل خود خداست».^۱

۴. اوضاع کسبش از هم پاشید و طلبکاران در فشارش گذاردند. فرزند آن تاجر که جوان فهمیده و بافرستی بود، از سرگذشت تلخ پدر درس عبرت گرفت و از آن واقعه دردناک، تجربه آموخت و متوجه شد تنها یک خیانت ممکن است حیثیت و شرف آدمی را بر باد دهد و زندگی آبرومند و با عزتی را به بدنامی و ذلت تبدیل نماید. جوان تصمیم گرفت هرگز اطراف خیانت و گناه نگردد و همواره پاکی و تقوی را پیشه خود سازد. رفتار پسندیده پسر، سبب محبوبیت و عزتش گردید.

در همسایگی آنان افسر ارشدی بود که از طرف عبدالملک مروان مأموریت یافت همراه سربازان مسلمان به جبهه جنگ روم برود. قبل از حرکت آن پسر را طلبید و تمام سرمایه نقد خود را که ده هزار دینار طلا بود، به او سپرد و گفت: این طلاها نزد تو امانت باشد، من به جبهه جنگ می‌روم، اگر به سلامت برگشتم، شخصاً آنها را دریافت می‌کنم و حق‌العمل امانت‌داری تو را می‌پردازم، اگر کشته شدم، مراقب باش! هر وقت دیدی زن و فرزندان من در مضیقه زندگی قرار گرفتند، یک‌دهم آن را برای خود بردار و بقیه را در اختیار آنها بگذار که آبرومندانه زندگی کنند. افسر نامبرده به سفر رفت و در جنگ کشته شد. پدر آن جوان، [همان تاجر شکست‌خورده] وقتی از کشته‌شدن همسایه خود آگاه گردید، به پسر گفت: هیچ‌کس از طلاهایی که نزد تو امانت است، خبر ندارد؛ من اکنون در مضیقه و تنگدستی هستم، از تو می‌خواهم که مقداری از آن را بمن بدهی. هر وقت در زندگی گشایشی پیدا شد، به تو بر می‌گردانم. جوان گفت: پدر! تو از خیانت و نادرستی به این روزگار سیاه گرفتار شده‌ای. به خدا قسم! اگر اعضای بدنم را قطعه‌قطعه کنند، من در امانت، خیانت نخواهم کرد و اشتباه تو را تکرار نمی‌کنم و موجبات بدبختی خود را فراهم نمی‌آورم.

مدتی گذشت؛ بازماندگان افسر مقتول پریشان احوال شدند، نزد آن جوان

آمدند و از وی خواستند نامه‌ای از زبان آنان برای عبدالملک مروان بنویسد و فقر و تهیدستی آنها را به اطلاع خلیفهٔ مسلمین برساند تا شاید مؤثر واقع شود و به آنها کمکی نماید. نامه را نوشت و تسلیم آنان کرد؛ ولی نتیجه‌ای نداشت؛ زیرا عبدالملک پاسخ داده بود هر کس کشته شود، نامش از دیوان بیت‌المال حذف می‌گردد. وقتی جوان از جواب عبدالملک و ناامیدی بازماندگان افسر مقتول آگاه شد، با خود گفت: اکنون موقع آن رسیده است که طلاها را در اختیار آنان بگذارم و از فقر و تنگدستی رهایشان سازم. فرزندان افسر را به منزل خود طلبید و گفت: پدر شما نزد من مقداری پول طلا به امانت گذارده و سفارش کرده است تا در روز تنگدستی آن را در اختیارتان بگذارم و یک‌دهم‌ش را برای خود بردارم. فرزندان از شنیدن این خبر مسرت‌بخش خوشحال شدند و گفتند: هر قدر پدر ما برای شما وصیت کرده، دو برابر خواهیم داد. جوان پول‌ها را آورد، آنها دوهزار دینار به وی دادند و هشت‌هزار دینار را با خود بردند. چند روزی از این قضیه گذشت، عبدالملک در تعقیب نامه‌ای که قبلاً نوشته بودند، بازماندگان افسر مقتول را به دربار خود احضار کرد و از وضع زندگی آنان پرسش نمود. جریان جوان را به اطلاع خلیفه رساندند. عبدالملک بی‌درنگ جوان را احضار کرد و از مراتب درست‌کاری و امانت وی تجلیل بسیار نمود و پست خزانه‌داری کشور را به او سپرد و گفت: من هیچ‌کس را نمی‌شناسم که مانند تو شرط درستی و امانت را به جای آورده باشد.^۱

۵. امام حسین علیه السلام به اصحابش فرمود: برخیزید و سوار شوید، سوار شدند و صبر کردند تا آنها سوار شدند و به اصحابش گفت: برگردید. چون خواستند برگردند، حر مانع شد. حسین علیه السلام به حر گفت: مادرت به عزایت بگرید، چه می‌خواهی؟ حر گفت: اگر دیگری از عرب چنین می‌گفت و مانند تو گرفتار بود، از جوابش نمی‌گذشتم هر که بود؛ ولی من نمی‌توانم جز نیکی نام مادر تو را ببرم. بسیاری از بزرگان بر این باورند همین نکته در زندگی حر و نگاه داشتن حریم

حرم بی بی فاطمه زهرا علیها السلام به حر توفیق توبه داد تا قبر او زیارتگه همه آزاد مردان دنیا شود.

همین نکته در زندگی حاج طیب رضایی نیز دیده می شود. حاج طیب با دار و دسته خود به صف مقلدان و مریدان امام پیوست و مسئولیت حفاظت از دسته های عزاداری که شعار امام و اسلام را سر می دادند، بر عهده گرفت. طیب پس از دستگیری زیر شدیدترین شکنجه ها حاضر نشد جمله دیکته شده ساواک، مبنی بر پول گرفتن از یاران امام بر زبان آورد. وی در پاسخ رئیس ساواک که به او گفت: تو دیگر چرا؟ چنین بر زبان آورد: اینجا جای دفاع از دین بود. بسیاری بر این باورند آنچه سبب بازگشت طیب به فطرت خدامحوری و ولایت پذیری شد، نگاه داشتن حریم و چشم امید به حرم فاطمه الزهرا علیها السلام بوده است.

نقل می کنند: در ایام جوانی روزی طیب از خیابانی می گذشت. سیدی را دید که با خانواده خود و با وسایل اندک خانه در کنار خیابان نشسته بود. طیب حال او را می پرسد و آن سید در جواب، نداشتن مسکن و بیرون شدن از منزل استیجاری به دلیل نداشتن اجاره خانه را دلیل آوارگی خود و خانواده اش بیان می کند. طیب اسباب و اثاثیه را بار ماشینی می کند و به خانه ای می برد و به او می گوید: فردا به محضر بیا. هنگامی که خانه خود را به اسم سید می کند و سند آن را به او تحویل می دهد، یک جمله بر زبان می آورد «به مادرت زهرا بگو مرا دریابد».

طیب، حر نهضت خمینی می شود و بر تیرک اعدام سینه خود را نشان گلوله های داغ دژخیمان رژیم پهلوی می کند و جاودانه مکتب زهرا علیها السلام می شود. تاریخ عقربه ساعت ۴ بامداد ۲۷ دی ۱۳۳۴ مطابق با سوم جمادی الثانی ۱۳۷۵ و روز شهادت زهرا علیها السلام، سید مجتبی نواب صفوی، سید محمد واحدی، خلیل طهماسبی و مظفر ذوالقدر با فریاد تکبیر و تلاوت قرآن به خون خود می غلطند؛ اما در روز شهادت حضرت زهرا علیها السلام، تیرکی برای سید عبدالحسین وجود ندارد. هنگامی که در جریان بازجویی از عبدالحسین واحدی، سپهبد بختیار

به نام حضرت زهرا علیها السلام جسارت می‌کند، این فرزند حضرت زهرا علیها السلام برمی‌آشوبد و به طرف بختیار حمله می‌کند و بختیار با سه گلوله، مدافع حرم و حریم زهرا علیها السلام را به شهادت می‌رساند تا او قبل از یاران دیگرش به سوی مادرش زهرا علیها السلام هجرت کند. شاه که بختیار را رقیب قدرت خود می‌دانست، چندی بعد او را در عراق و توسط عوامل ساواک ترور می‌کند و بختیار توسط دوستان سابق خود به سزای هتاکی به حضرت زهرا علیها السلام می‌رسد.

تاریخ گواه این مدعاست. هر کس حرم و حریم اهل بیت علیهم السلام به ویژه نام مقدس حضرت زهرا علیها السلام را نگه داشته است، به عزت دنیا و آخرت رسیده است و هر کس حریم حضرت زهرا علیها السلام را شکسته است، ذلیلانه به مرگ تن در داده است. به راستی آنانی که با سیاست‌ها، شعارها و تصویب قوانینی اجازه می‌دهند که حریم فاطمه علیها السلام و پدر، فرزندان و مکتب فاطمه علیها السلام در عرصهٔ قلم و مجله، سخنرانی و فیلم شکسته شود، خداوند با آنان چه معامله‌ای می‌کند.^۱

عزت حسینی در فرهنگ عاشورایی

حسین بن علی علیه السلام: «لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل؛^۲ هیچ‌گاه همانند انسان‌های پست و ذلیل، دست بیعت با شما نخواهم داد». امام علیه السلام در یکی از شورانگیزترین سخنانش در کربلا فرمود: «الدّعی و ابن الدّعی قدر کزنی بین اثنتین، بین السّله و الذّله، هیهات منا الذّله». ^۳ یزید بن معاویه مرا میان کشته شدن و ذلت مخیر نمود؛ ولی من هرگز جانب ذلت و خواری را نمی‌گیرم. بعد در ادامه فرمود: این را خدا و رسول و دامان پاک عترت و نفوس باعزت نمی‌پذیرند. من هرگز اطاعت از ستمگران را بر شهادت عزت بخش ترجیح

۱. ماهنامهٔ دیدار، ۹ مرداد ۸۲، ش ۳۸، ص ۱۰.

۲. ابن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمهٔ سید احمد قهری زنجانی.

۳. برگرفته از شرح ابن ابی الحدید.

نخواهم داد. به خدا قسم! آنچه را از من می خواهند، نخواهم پذیرفت [ذلت و خواری را] تا اینکه خدا را آغشته به خون خویش دیدار نمایم.

این سخن بلند و حیات بخش اوست که در رجز خوانی های روز عاشورایش می فرمود: «الموت اولی من رکوب العار؛^۱ مرگ نزد من از ننگ و خواری برتر است». همچنین می فرمود: «موت فی عزّ خیر من حیاه فی ذلّ؛^۲ مرگ باعزت، از زندگی همراه با ذلت برتر و بالاتر است» و در دعاهاى بلندشان به ما آموختند که چگونه طلب عزت نماییم: «اللهم و فی صدور الکافرین فعظّمنی و فی اعین المؤمنین فجلّلتی و فی نفسی و اهل بیتی فذلّلتی؛ خداوندا مرا در نزد بیگانگان، عظیم و عزتمند و در نزد مؤمنین، بزرگوار و در نزد خودم، حقیر و بدور از تکبر گردان».

در فرهنگ عاشورا آموختیم که اگر دستیابی به عزت، راهی جز مرگ و کشته شدن نداشته باشد، باید این راه را پیمود تا به ساحل شرافت و عزت برسیم. بنابراین امام علیه السلام پس از برخورد با سپاه حر فرمود: «من از مرگ باکی ندارم، مرگ راحت ترین راه برای رسیدن به عزت است. مرگ با عزت حیات ابدی است و زندگی ذلت بار، مرگ واقعی است. آیا مرا از مرگ می ترسانید؟ چه خیال باطلی، هرگز از ترس مرگ، ظلم و ذلت را تحمل نمی کنم. درود بر مرگ در راه خدا. شما با کشتن من نمی توانید شکوه و عزت و شرافت مرا از بین ببرید. هیچ هراسی از مردن ندارم».^۳

ذکر مصیبت

عمر بن سعد در حالی که همه سپاهیان را مورد خطاب قرار داده بود، فریاد

۱. ابن محمد الطریحی، المنتخب فی جمع المراثی و النخطب.

۲. سید حسین ابراهیمیان، مقاله «عزت حسینی در فرهنگ عاشورا»، سایت عاشورا.

۳. محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۸۱.

زد: «این فرزند انزع‌البطین (از القاب امام علی علیه السلام) است و این پسر کشنده عرب است. از هر طرف به او حمله کنید. ناگهان چهار اسب تیرانداز امام را محاصره کردند. در این محاصره بین امام و خیمه‌گاه فاصله انداختند. امام به آنها نهیب زد: «ای پیروان خاندان ابی‌سفیان! اگر شماها دین ندارید و از روز بازگشت نمی‌هراسید؛ پس در دنیای خود آزاده باشید و به [روش] نیاکان خود باز گردید. اگر عرب هستید، همان‌طور که این‌گونه می‌پندارید.»^۱

شمر صدا زد: «ای پسر فاطمه! چه می‌گویی؟» امام فرمود: «من و شما با هم می‌جنگیم، زنان گناهی ندارند. تا زنده‌ام تجاوزکاران، سرکشان و نادانان خود را از تعرض به حرم من باز دارید». شمر پذیرفت و همه امام را هدف گرفته بودند. جنگ به سختی گرایید و تشنگی عرصه را بر امام تنگ کرد.^۲

۱. محمدبن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۵۲.

۲. ابن طاووس، لهوف، ص ۵۲.